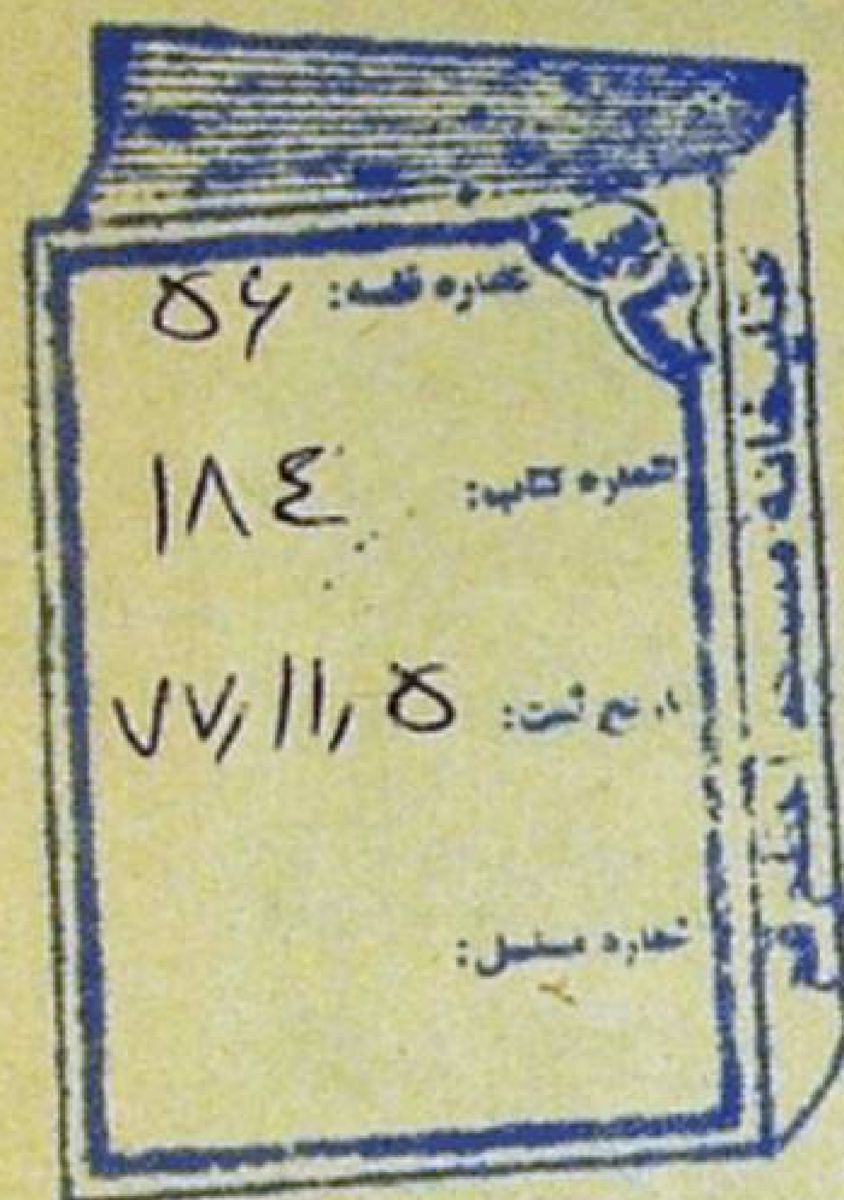
4 р. 25 к.

ИЗДАТЕЛЬСТВО
ЛЕНИНГРАДСКОГО УНИВЕРСИТЕТА
1959

ТА'РӢХ-И БАДАХШАН
"История Бадахшана"

Подписано к печати 4 III 1959 г.
М-05166. Уч.изд.л. 5,7. Печ.л.
20,5. Бум.л. 10,25. Формат
бумаги 60х92 1/16. Тираж 2000
экз. Заказ Р-273.
Типография ЛОЛГУ Ленинград
Университетская наб.7/9.



СОДЕРЖАНИЕ

تاریخ بدخشان

بسم الله الرحمن الرحیم

تتمهٔ داستان مرائی نام دار معظم و تکملهٔ تواریخ حکام بدخشان
عالیمقام ذوی الاحترام ملک گل گشت گهر خیز بدخشان
صانها الله عن الظلم و النقصان از سنه ١٠٦٨ هجری ابتدا

کمال الشاعر ۰ بیا ای مغنی بکلبانگ رود ۰ نوا برکش از خسروانی سرود
که پیشینیان را اصلاح [illegible] دهیم ۰ بکی طبع خود را بجلا دهیم
برین دخمهٔ کهنهٔ خسروان ۰ علم بر فرازیم زنام و نشان
بعکس می بزم جمشید و جام ۰ که شاید باعجاز آن گوهر نموده دوبام

دهم

دهم رفته کاشنا کرده اما بعد و ماجرائیکه تحریر میاید چون
در تاریخ سنه یکهزار و شصت و هشت بود که از حاکمان
صاحب اقبال احمدی قایم مقام مسند امارت
نماند و مردم اوزبک قطغانیه بنابر قرب جوار استیلاء
غلبهٔ تمام نموده دست تعدی و ظلم دراز کرده مردم
بدخشان از ترک و تاجک باهم صلاح نموده که یکی را از
میان قوم مختار نموده امیر و حاکم صاحب حکم مانند
جهان چون تن [illegible] جهانبان سر است ۰ جهانی جهانبان تن بی سرست
مردم تفصیل که بدخشی الاصل این ناحیت اند امیر یاری بیک
خان بن شاه بیک ابن میرزا احمد خان از جملهٔ دودمان
خاندان علیهٔ طاهره از ولایت دهبید سمرقند
برابطهٔ پیرزاده که بیکدو پشت حسب تقدیر ازلی بنا بر
خواهش مردم تفصیلی که مرید و مخلص این خانواده بوده اند

از سمرقند کوچیده آمده در تفصیل درموضع خرم پیر سکونت
ورزیده درین هنگام سعادت فرجام برضمیر خود اینواقعه
چون آثار صلاحیت و کلانی و اطوار قابلیت و کاردانی
از جبین مبین امیر یار بیک خان و رنج
ولایح بود ۰ بالای سرش ز هوشمندی ۰ می تافت ستاره
بلندی ۰ بنابرآنکه گفته کل الامر مرهونة باوقاتها موافق
ثبت التحریر و دبیر تقدیر منشور حکومت و دولت بنام او نگاشته
اتفاق ایشان از خواص و عوام بران افتاد که چنانچه ذات
بابرکات ایشان پیرزاده و پیشوای ماست امیر و مقتدای
ما هم او باشد که حضرت سیدزاده در پیر موروثی قدم
احدی را از امر و فرمان شان ننگ و عار نخواهد شد امیر
مذکور هم نسخه الاشرف قش تمام سرا با اسرار خفی موشح ما
فیض الاشراقش با انوار نیکویی منشرح بعد از آنکه مسند
وکیل

وکیل مسند اقبال منتظم و مستطیم از تکیه اجلال گردید همت
والانهمت را درین امر بران داشت که بنوعی از احسن
وجوه معامله نماید که حسن اخلاص و اعتقاد مردم از خاندان
نبوت سستی و فاسد نگردد و بازار رواج دودمان
صفوت و صفا مهمل و کاسد نشود و همچنانکه مردم ما را پیر و
پیرزاده دانسته امیر گرفته اند ما هم در باب امارت که
فی الحقیقت اثریست از آثار خلافت بمقتضای آنکه
یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض لتحکم بین الناس
بالعدل ۰ در امور ضروریه اقامه حدود شرعیه را کار
فرموده از آنچه نباید و نشاید احتراز باید نموده هیچ
دانی که وقت زادن تو همه خندان بودند تو
گریان ۰ آنچنان زی که بعد مردن تو همه گریان شوند
تو خندان ۰ قواعد انصاف و دیانت را حسب المقدور خود

بر پا و استوار داشته که دولت روز افزون روز بروز
در ترقی و تزاید افتاده مردم اوزبک را پیش بینی انقلابات
بدخشان برکنده میمون سالی دو بر بیخ برآمد که بعضی از مردم
یفتلی بایان کوتاه اندیشی نموده شاه عماد نام مردی را از میان
محمد میر گرفته در موضع لای آبه برای او قلعه ساختند و هم
ازین جهت امیر یار بیک خان مذکور دل آزرده گردیده
کوچیده بهندوستان رفت چون مردم قطغانیه از رفتن
امیر یار بیک خان واقف گشتند هجوم دلی لشکر کشیده
به بدخشان رسیده از آنچه تعدی و ستم بود بمردم بدخشان کرده
در صوبه جرم قلعه بنام خود ساخته و از خود حاکم و ایلغار
مانده درین وقت تمامی مردم بر رفتن امیر یار بیک خان
تأسف تمام خوردند و به یقین دانستند که بی امیر یار بیک خان
ازین بلیه خلاصی نمی یابند کسها را زود بدین خودها
چو شنید

چو شنید از هر صوبه قسقال های معتبر اختیار نمود و معتمد سبز دادم
شونفو درست را اختیار کرده بطلب امیر مذکور بهندوستان
فرستادند و امیر در هندوستان هم از قراریکه رواج تمام
یافته بود و بمرتبه کلانی و رتبه بزرگی رسیده بود التماس
این کسان که در خدمت شان رسیده بودند قبول نکرد
و اختیار بازگشته به بدخشان آمدند امیر و عمده هم در
و قسقالان هم از التماس و التجا و الحاح خفه هم برگشتند
و معروض داشتند که اگر امیر با معیت ما به بدخشان
نرود ما یا نهم دست از دامن عالی بر نمیداریم و
بعد ازین هر ضرریکه میرسیده باشد در ذمه شان
باشد والسلام ٭ پس ناچار امیر یار بیک خان
از التجا قسقالات در ته گذشته ناعلاج قبول کرده
عازم گردید و قسقالان جمیع تعلقات امیر را چه از بود یا

وچه از سنگ زنی همه را بار بسته از هندستان به چترار رسانیدند
و از آنجا عازم شده بکوتلی که میان چترار و بدخشان است رسیدند
و پس در اینجا فهمیدند که یکی از ماده سگان تازی جناب
حضرت امیر در چترار بچه کان زائیده بود آنجا مانده
لهذا بعضی از همان استقبالان برگشته همان سگ را
با بچه کانش برداشته بزیر کوتل آورده رسانیدند
و حضرت امیر را خبر آمدنش در ملک بدخشان شایع
شد همان اکابر و اشراف ولایت جمع شده
باتفاق پیشواز استقبال بر آمده امیر را با کمال
عزت و اعزاز پذیرائی کرده مبارکباد خوش آمدی ها
گرده شادی نمودند — و پس مصلحت ولایت
را کرده اتفاق نمودند اولا قلعه جرم را و زیباک را خالی
نمائیم گفته ابتدا از قلعه جرم او زیباک را بر آوردند
وخودها

[illegible]

وخودها را بقلعه جرم مالک ساخته هر روزه اوزبکیه ها
از قلعهای بدخشان بر آورده آخر الامر از موضع
لته بند گذرانیده خاطر جمع ممالک بدخشان از متصرف
شدند و شاه عماد که در قلعه لای آبه کرچه قلعه
ساخته آنجا باشش میتمود بستن بالای او لشکر کشیده
بقلعه مذکوره رفتند و در برابر قلعه صف بر صف
استاده بیچاره شاه عماد از قلعه لای آبه مع پسران
و نوکران خفه محض برای خالی کردن موضع مذکور
بر آمده بمجرد رو برو شدن مشار الیه مع کل تالوکان
بقتل و قمع رسانیده معدوم ساختند
و در این هنگام امیر یاری بیک خان مظفراً و منصوراً از آنجا باز
گشت کرده بمقر خود آمده نزول اجلال نموده
و پس از اتمام این کار همه اکابر و اشراف ولایت متفقاً

مشورت نمودند که یکدرجه بپای تخت بلخ رفته جناب
امیر الامرا لامع النور شرافت حضور حضرت سید بیکجان نقیب
خان را ملاقات و زیارت باید کرد —
بنابرین مصلحت قرار داده امیر باری بیکجان مع
امرا و آقسقالان خود عازم بلخ گردیدند بملاقات جناب نقیب
مشرف شده پس چند روز مرخص گردیدند و لاکن در حکومت
داشتند میر باری بیکجان در خطهٔ بدخشان بر سم استقلال
از طرف خان بلخ رخصت تام یافته بمملکت بدخشان و نیز
و قلعهٔ جوزگان را مخصص برای او ساختند و بنای
شهر نهادند که به جهته مدد و معاش شان و دو سیر بار را
بنقیل ، و زکات مال را به تزکیه ، نعل اسب را بار شتر
خواه ، خراج دیگر را چگانه وضع نمودند ، و در هنگام
حاصلات مذکور آقسقالان هر قوم خراج گرفته چون مجرا
مینمودند آن عالیجناب امیر باری بیکجان دست عابر داشته
فاتحه

فاتحه میخواندند — و از معلومات خوبی و نیکنامی خود در کتب نگاشتند
و هم در ان اوان دولت امیر صاحب الدولت و الکرامت
یعنی میر باری بیکجان ولی — حضرت ایشان شیخ محمد
امان که محل استقامت و باشش شان در موضع تکناو
بود و یک جا و خانه دیگر در موضع کوکلک نام جائیکه یا لان
از نقل بود و حضرت ایشان شیخ محمد امان را از موضع
تکناو کوچانیده آوردند و بنای قلعهٔ از آب جوزگو
ان روینه آب کرده و بنای شهر را نیز نهادند ،
و هم در هنگام حکومت شان چند نفر اشخاص معظم از جوی
سمرقند خرقهٔ مبارکهٔ شریفهٔ محترمهٔ حضرت
نبوی صلی الله علیه افضل التحیة و السلام را باخود گرفته از
راه بدخشان و حتراز عازم هندستان گردیده بودند
و بعد از انیکه از توابعات بدخشان عبور نموده بکول

به کوتل ذو راه قریب میرسند که خبر واقعه بگوش امیر رسانیدند
و امیر بلا توقف آدمان متعقب فرستاده خواجگان را
از سر کوتل دو راه گردانیده وارد حضور نمودند و بعد از آن
خرقهٔ مبارکه را بطرف هند بردن نگذاشتند مصلحت
بران قرار دادند که خرقهٔ مبارکه در خطهٔ بدخشان محل
زیارت و مزار متبرک باشد لهذا خواجگان خرقه
برنده را در بدخشان جای سکونت زمین و خانه
و باغ مهیا کرده متمکن ساخته و اندر شهر یک محل خوب
را مخصوص نهادن و ماندن خرقهٔ مبارکه عمارت عالیه ساخته
و زیارتگاه مؤمنین گردانیده و خرقه را در آن عمارت
گذاشتند و خواجگان نقشبندی را که خرقه را
آنها آورده بودند در آن آستانهٔ مقدسهٔ شریفه
شیخی و متولی گری و صاحب النصوتی بخشید تا بهذا الآن

در آن

در آن آستانهٔ علیه پدر بر پدر پسر بر پسر شیخی و متولی
گری نموده استاده اند و —
و از سببیکه خرقهٔ مبارکه در شهر آمده قرار گرفت
بنابر همین شرافت پای تخت بدخشان را شهر
فیض آباد نام نهادند —
و میر یاری بیگخان ولی مدت پنجاه سال کامرانی نموده
فرزندان بسیار یافت و از جملهٔ فرزندان قابل و
کامل الاستعداد بزرگتر و کلانتر از همهٔ فرزندان
شاه سلیمان بیگ بود صوبهٔ جرم را بوی داده
دویم یوسف علیخان را صدهٔ و پساکوه را سپرد ه
سوم و چهارمین که خواجه نیاز و خواجه اسحاق بودند
بهر دوی اینها زردیو و سر غلام و شیوه را نام زد
نموده دادند ه و پنجم شاه اسماعیل بیگ را

ازکشم تا فرخار و در سنج و تنگ دره دون سعین نامزد فرمود
ششم ضیاء الدین را با رغنج خواه تعین نمود
هفتم میرزا قند را به کران و منجان تعین کرده ۰
هشتم میر الغ بیگ خان را باغ جرم مقرر نموده ۰ عاقبة
الامر بعد از تمادی این مدت مدید و عهد بعید
باد دولاب گردی و تجرفتاری و انقلابات دوران امیر یاری
بیگ خان ولی در سنه ۱۱۱۸ یکهزار یکصد و هژده تکمیل
انفاس معدوده حیات نموده صدای ارجعی را لبیک زنان گردیده
ازین جهان وداع نمود انا لله وانا الیه راجعون ۰
و همان دم که طایر خضرای روحانی از قفس و کالبد جسمانی
ظلمانی بعالم علوی طیران نموده ۰ و سایر اولاد
فی الفور یعنی همه آنهایکه در فوق مذکور شده اند از کمال فراست
دانائی و آگاهی برین دم اتفاق نمودند که از همه مایان

تاریخ ۱۱۱۸ هجری

بزرگتر

بزرگتر و ارشد الیق و انسب تر شاه سلیمان بیگ را
سزاوار است قایم مقام قبله گاه مایان و وارث
پایه تخت فیض آباد و جای نشین پدر مایان بوده
و زمام اختیارات جزئی و کلی بعهده برادر بزرگ
ما بوده و همه ما برادران همواره مطیع و منقاد شاه
سلیمان بیگ بوده باشیم گفته متفقا همه برادران
آمده دست ادب و تعظیم بر سینه صداقت استوار
داشته به برادر خود شاه سلیمان بیگ در موقع تعظیم
احترام حاضر ایستاده منتظر فرمان شدند
پس همه باتفاق برخواسته رسم تکفین و تجهیز را کرده
تدفین نمودند
و در هنگامیکه تابوت پدر خود را بتدفین گاه که
میبردند در زیر تابوت آنمرحوم جنت مکان خلد آشیان

همه برادران فوق ایشان از چپ و راست با جمع اعیان و اشراف پیاده براه میرفتند و از جمله برادران فقط شاه سلیمان بیک را در اسپ سوار نموده و پس تابوت قبله گاهشان سواره تا به سر منزل خاکدان رسانیدند .

و پس از دفن و دعاو فاتحه باز بهمان منوال برادر خود را تنها با اسپ سوار کرده همه برادران و اعیان و اشراف در زیر رکاب شاه سلیمان بیک تا بدر قلعهٔ فیض آباد پیاده آمده زیر دروازه نزول نمودند و پس بعد ختم و دعاو فاتحه خوانی هر کدام برادران به محل قرارگاه های خود با مراجعت کردند .

و چون حاکم قتغان که محمود بی نام داشت از واقعهٔ فوت امیر یار بیکخان مرحوم اطلاع یافت شعلهٔ فساد عناد را افروخته و اندوخته لشکر فراوان از مردم اوزبک

قتغان

قتغان جمع نموده بالای فیض آباد غرور و غلو کرده رسید در حوالی آستانهٔ خواجه ابو المعروف چادر خیمه و خرگاه علم و بیدق استوار نموده با خواص جان سپاه خود درین موضع فرود آمده و نصف لشکرش از موضع سنگ مهر بالا تا سر پل زیبچ فرامد متعهد آن شدند که علی الصباح بیک حمله قلعه و شهر را در قبضهٔ اقتدار خود درآورند .

و امیرزاده گان درین ماجرای حاکم قتغان محمود بی حیران و سرگردان در گفتگو بوده اند با این چه نوع معامله بکنیم آنها با وجود ظلم پیشه که بسیار اند و ما کمیم با وجود کم بودی ما دل ما با خدا است و خداوند تعالی یار ماست امید است که باذن الهی فردا به مدد حق سبحانه تعالی و بدرقهٔ اقبال از سر ناموس و ننگ

بخان باید کوشید که نشأ بنگ و بوزه از دماغ این خام خیالان
و شبانان گوسفند صفتان پترانیده همچون گرگ
شیر برین گله و رمه باید زدن و برین نهج مصلحت
قرار داده از هر سو قراولان مهیا کرده علی الصباح
از دو طرف صف آرای مقابل همدیگر شده یکباره
صدای طبل برکشیده در تلاش جنگ و جدال قباد
بدخشیان باجمله میرزاده گان در رکاب ظفر انتساب
میرشاه سلیمان بیگ یکدل و یکجهت ایستاده با اوزبکان
قتغانیه محاربه و مقاتله نمودند و در اندک ساعت
از روز اوزبکان مست باده پرست تاب و طاقت
نیاورده رو بهزیمت نهاده تمام انجام و اسکنه قمر گوری
خود ها جا بجا در میدان ترک کرده بعضی بقتل رسیدند
و بعضی جان با مان برده در کوه و دشت فرار نمودند

ومردمان

ومردمان بدخشان مظفر و منصور و با اموال و غنایم بسیار
در میدان آخود ماندند ؛
وحاکم قتغان میر محمود بی این گونه شجاعت و بهادری
شاه سلیمان بیگ را دیده تحسین نموده دو کلمه بیتی
در وصف او نوشته ارسال خدمت نمود
خوش آن پسر که نشنید پند پدرش ؛ شکوفه گر بود جای نشستن
شود ثمرش ؛ و یوسف علیخان که بعد از شاه
سلیمان بیگ از همه کلانتر و صاحب رشد و پهلوان
تر بود بمنصب سپه سالاری امتیاز تمام یافت ؛
و از برای رواج ملک بازار و امور تجارت
ملا بابا قمر الدین را که مردی بود نام دار از سکنه قریه
یفتل پایان مومی الیه را ببلخ روانه نمود و چیزی تنگه که از
سکه سبحانقلی خان باقی مانده بود همه را بار کرده از بلخ

به بدخشان آوردند بقیهٔ تنکهٔ سیاه ناسره را از ختن
و فرنگ آوردند ۰

و آن وقتیکه بابا قمرالدین از بلخ آمد چیزی به سبب گفتهٔ بد
خواهان و عیالان قمرالدین از میر رشک بری شک بری
کرده در صدد و حرکت ضمیر لئیمانه خفه کردید که بیکنوعی
اگر میر گردد میر شاه سلیمان بیک را از حکومت
معزول داشته و یا او را بقتل رساند — لهذا قمرالدین
میر را بجهة سیر و تماشای ملک خسرم دلالت و ترغیب
کرده بجهة سیر دادنه جزم نمود آخر موضع چنار چمزه
نادیهٔ شور آنکه میر معروف را بدرجهٔ شهادت
رساند ۰

اما درین امر کرده قمرالدین با میرزاده خواجه نیاز متفق
و هم مصلحت و یکجهت بود بدین موجب که بعد از فوت
شاه سلیمان

شاه سلیمان بیک بجای پی تخت قلعهٔ فیض آباد میر خلیفه نیاز بیگ
حاکم مستقل شد و میر متوفی را مدت حکومتش در بدخشان
هفت سال بوده که در سنهٔ ۱۱۲۵ یکهزار و یکصد و بیست و پنج
شاه سلیمان بیک شهید ازین دار فانی رحلت نموده ۰

و چون خبر این قضیهٔ مرضیه بسمع میر یوسف علی خان که حاکم
بقلعهٔ چپاکوه بود رسید با همراهی پانصد سوار جرار
سیاه پوش عزادار بجهة ننگ و ناموس برادر کلان خود
از راه تعقیب با یان سوار گردیده در راه از آنجه شاید و باید
بمردم قطعهٔ توریاب تعدی تمام کرده بعضی را شکم چاک ساخته
غضنفرانه رسید و میر خواجه نیاز و قمرالدین بابا هر دو
فرار نموده در موضع زردیو در قلعهٔ ورتم درآمده و اهل
قلعه را به برزه کاوان حفتی قلبه کردند یعنی شیار کرده
آب جا نندند — و میر یوسف علیخان هم فی الفور رسید بلا توقف

به بالای قلعه و رزم قراول زردیو تاخت و تازی کردند و چندین
سر اسپان به لای دگل در مانده شدند و چند نفر مردمان
از نوکران یوسف علیخان بزخم گلوله تیر زخمین و مجروح و مقتول
شدند و میر هم در محاصرهٔ قلعه سخت کوشیده
چون قلعه زیاده تنگ بود در قبل افتاد و میر خواجه نیاز
بعهد آنکه زردیو را چنانکه در تقسیم او افتاده بود بهم ارزانی
باشد و هرچند بابا علاء الدین مانع شد گوش به نصیحت او
ننهاد و بخدمت یعنی بحضور میر یوسفعلیخان برآمد
و میر هم با کمال مهربانی و خیرخواهی با او معامله کرده
انعام و احسان بسیار داده میر خواجه نیاز را از حضور
خود مرخص فرمود و هنگامیکه از حضور میر بیرون شد
فتنه زمان مردم را بقتل او دلالت نموده مردم از
این جهت که مرد مقتول شونده بمثل سایر امیرزاده کان

امیرزاده

امیرزاده کان دستیابان است و نیز از اصلاء النسب اند
بکشتن و قتل و ضرب صاحب زاده حلال ندیدند
و این امر شنیعه را مناسب حال خود ندانستند و در
این امر جرئت و جسارت نکردند.
و بخواجه اسحاق که برادر خواجه نیاز بود بعد اشارت
این معنی نمودند که او را هم تو بکش خواجه اسحاق قدری
موافق امر یوسفعلیخان رفتار کرده با برادرش
خواجه نیاز مزاحم شد ولی از عهدهٔ بجا آوردن این
کار برنیامد یعنی نکشت.
و خواجه نیاز که برادر خود را در محل مزاحمت دید یک
کلوخ خشت مانند سخت را گرفته به پهلوی برادر خود
خواجه اسحاق زد که از ضرب سخت به زمین
افتاد و میر ضیاء الدین دید که خواجه اسحاق از عهده

کار نبرآمد و کار بویرانی کشید میر سید بدست افتاده
از کمند تصرف رها و بدر میرود با آنکه بچه بود
و از عنفوان جوانی هنوز تمتع نیافته بی امر و فرمان
یوسف علیخان از جای برخاست و شمشیر بر خواجه
نیاز مجروح ساخته هجوم او رانده هلاکش نمود .
و بعد قلعه را سخت محاصره کرده گرفته ملا بابا بیگ
را هم به هیچ وجه روی دیدنی آتش نمانده بود در توپخانه
قلعه برآمده به تیر و تفنگ بسیاری را بهلاکت رسانیده
بود همان توپخانه را آتش زدند تا که در بین شعاع
و شعله آتش سوخته بمرد .

و بعده میر یوسف علیخان بمسند [illegible] رسید و او مردی بود قوی و درشت هیکل
و شجاع و بعلوم سیاسی عالم و هشیار و در صف جوانان

نمایان

نمایان و هنگام کارزار در هر باب چابک و طبیعتاً مهیا
بود و جلدکار و پردل و شیر چنگال بود

تعریف و مسند نشینی یوسف علیخان

جوان بود لیکن بدانش کهن ، سکندر خردش ارسطو سخن
درین گلشن آباد ملک بدخشن ، گلی همچو او نشگفته نغز بخشن
ز سیمرغ تا هدهد سخن گفت صاف ، بود جای او در پس کوه قاف
ز اقبال سیمرغ فال می‌زنند ، سران جهان را پر و بال کنده
چو در خانه زین بیفشردران ، لحد دید و ملجا خود سروران

فی الجمله بعد از ضبط و ربط ولایات بدخشان
باتفاق یاری آوری برادران و سایر اعیان و اشراف
خیلی آسوده دکانون ضمیر خود بداعیه تهیه اسباب
محاربه و مقاتله با مردم اوزبک و قطغانیه مصمم بود
تاکه یکدفعه نصیب میمنت منز و تصرف خطهٔ بادیه محمود راه

قطغانیه مینمودم و نام و نشان خود چون امیران پیشین بلند
مینمودیم و نام شهرت میران سابق درین عصر جدید
برپا مینمودیم و اسباب شهرت و ترقی دولت و اقبال
بدخشان میبود و همواره میر موصی الیه بدین آرزو
آرزومندی مینمود.

پس از چندی ترک تمام و تمام و سعی ما لا کلام نموده با حسن اتفاق
مع کل برادران و اعیان و اشراف بکمال لشکر و سپاه
و خیل و خدم و حشم بی شمار بطرف اوزبکیه و قطغانیه
یورش کرده از طالقان و اشکمش و خوری
و حضرت امام تا هفتده دره غنجان در حیطه
فرمان درآورده و باج و خراج را بی صرفه و محابا
گرفته قندوز را نیز در کمال سختی بمحاصره شدیده
گرفتار کرده و هنوز قندوز هم بحیله و رابطه خوردی و
کلانی

و کلانی در قندوز التفات و عدم مرحمت اوزبکی
از کنده ترین اوقات بسر میبرد که انتقام چندین
ساله مردم بدخشانرا از اوزبک گرفته که موجب
تحسین و آفرین همجواران و همسایه خانان انجا و
گردید و مدت پنج سال بدینمنوال حکمرانی نموده
عاقبت الامر حسن بای نام مردی بود از جماعه تیموره بیک
که مدتی در یارکند افتاده و از آنجا باین ولایت
۱۱۳۰ هجری آمده بود بنوعیکه توانست میر یوسف علیخان را بزهر
زهر آمیز بدرجه شهادت رسانید و در سنه ۱۱۳۰
یکهزار و یکصد و سی از عالم رفت.
و هنگامیکه میر یوسف علیخان در حالت محتضر
بود که مردم باتفاق خودها در شهر فیض آباد برادر ششم
همین میران متوفا که بمیر ضیاء الدین خواجه موسوم بود

مولالله را بحکومت میری نصب کرده بهمراه خود با میرزا
گرفته بالای قلعهٔ زغیرچر رفته نقارهٔ شادیانه مانده
اعلان میری کرده

و ازین زدی پسر مرحوم یوسفعلیخان میر پادشاه
نام با همراه اعوان خود در مدرسهٔ ایشان مخدوم
زاده ابن ایشان شیخ محمد امان محصور قبل شده
بورطهٔ حیرانی درماندند

و از قلعهٔ زغیرچر که نزدیک بقلعهٔ فیض آباد است
بمقدار نیم فرسنخ ازان قلعه میر ضیاء الدین
باخواص اعوان خود به بالای مدرسه هجوم آورده
مقاتلهٔ سخت کرده آخر مدرسه را آتش زدند و سوختند
پس میر پادشاه ولد یوسف علی خان دید که کار بدشواری
انجام یافت ناچار تغیر لباس کرده و تنها از عقب دریا از
رخنه

رخنهٔ سوخته مدرسه بر آمده که تحیت و خود را بقلعهٔ لای آبه
رساند که در آنجا یکی از ملازمان ایشان پهلوان قزاق نام
با او دو چار گردید و در خدمت او شده

و چون از آنجا بموضع ستید بائی رسیدند چند نفر
از قزاقان ترکیه از ضیا بیک و رشید بیک و غیرهما
در راه با میر بچه دو چار شدند آخر الامر صلاح کار
دران دیدند که همه باتفاق قسم و سوگند و پیمان
نمودند که احدی از بین مایان این واقعه را به میر
ضیاء الدین نرسانند و صاحبزاده مخفی را
با حوال مخفی ماندند

و میر پادشاه خود را بسلامت به پسا کوه رساند
و مردم شده و پسا کوه بیکباره ننگ و ناموس کرده
به بالای میر ضیاء الدین هجوم نموده بقلعهٔ فیض آباد آمدند

و از هر طرف هجوم تاخت و تازی کرده جنگ نمودند
و میر بادشاه در حین جنگ بدست خود نیزه گرفته
بطرف میر ضیاء الدین حمله آور شده میر ضیاء الدین
بضرب نیزه مجروح شده و فوج سپاه او نیز روی
نیافته شکست خوردند و میر ضیاء الدین ناچار
قلعه فیض آباد را تسلیم نموده
و خود میر ضیاء الدین بطرف چترار فرار نمود و از آنجا
بکابل رفت و از کابل خود را بقندوز رسانیده
و از انجا بمددکاری میران قطغان از قندوز
برآمده قلعه فیض آباد را ضبط کرده تصرف خود
گرفت و بحکومت قلعه مذکوره پرداخت
و درین اثنا میر بادشاه گریخته بر بساکوه رفت
و میرزا ابنات که پسر ارشد میر ضیاء الدین بود
او حاکم

بود او حاکم قلعه فرخار بود مردم فرخار در اندک مدت مخالفت
نموده بر یوسف بی امیر قندوز دستگیر کرده دادند
و میرزا ابنات مذکور را بقلعه حضرت امام بردند و در
آنجا مقید کردند
و میر ضیاء الدین باستماع این وقعه قاضی الله قل که
از اعیان قوم ترکیه آق بوری بود باستمداد ننگ و الکای
ناموس بطرف ایلغه بتوره قلماق فرستاده مدد
خواستند و در اندک مدت ده هزار سوار جرار
بجهت مددکاری رسیدند و در شهر نادر آمده
رو بطرف طالقان نهاده که پیش از آنکه اوزبک
ازین واقعه آگاهی یابد بسر آنها خود را برسانند
و در آن هنگام میرزا ابنات را برده در موضع
اشکمش مقید ساخته بودند لشکر قلماق بعد از عبور

بصوبهٔ طالقان سه توب کشته سه هزار بجانب
حضرت امام رفتند سه هزار رو بطرف
اشکمش و غوری و بقلان نهاده چهار هزار
نفر در مقابل رفتند و نه ایستادند
هم در یکروز چپاول نموده تمامی املاک مذکوره را
ضبط و تاخت تاز نموده میرزا انبات را از اشکمش
خلاص نموده بازگشت کرده وارد فیض آباد
گشتند و بعد بوطن خود مراجعت نمودند
میر ضیاء الدین مدت هژده ۱۸ سال حکومت
و کامرانی نموده چون اختر برج اقبال از مشرق
جاه و جلال بافق مغرب زوال رسید یوم عید
بود که از قضایای الهی چینه جنگی که از رسوم شوم
این شهر بود در بین پدر و پسر او میرزا انبات
جنگی عظیم

جنگی عظیم برپا شد میرزا انبات هم صاحب شان و عنوان
بود چینههای حماقت شعار از جانبین باهم در افتادند
و شعلهٔ جنگ افروختند میرزا انبات از فرط بی خردی و
نادانی طرف چینههای خود را گرفته چینههای میرزا ضیاء الدین
پدرش را زده پیش کرده شکست داد و میر پدرش را
ازین واقعه خون غیرت جوشید تیغ از غلاف
برکشید پسر خود را پیش انداز کرده
و میرزا انبات که پدر خود بچنین حالت غضب دید گریخته
رفته بخانهٔ قاضی اسد الله در آمده متواری گشت
و میر همچنان با شمشیر برهنه در تعقیب رسید قاضی خواست که
زبان بشفاعت کشاید و پدر از بی ادبی پسر عفو
نماید تا که حفظ بی پرده نشود اما از آنرو یکه غضب
میر بمنتها استیلا کشیده بود و خون وجودش در مادهٔ سودا

جوش کرده چنانچه گفته اند بیت

چنانکه پیوسته آتش است ○ با آتش هم از دور دیدن خوش است

چو از خشم خنجر فروزند چهر ○ بفرزند خود بر نیارند مهر

قاضی درین حال از خوف بیم جگر دار شمشیر خونخوار کشیده بهمان

شمشیر میر را شربت شهادت چشانید و کشت

و تاریخ اورا ازین لفظ حسب الحال که قاضی بکار زد زد

توان یافتن یعنی سنه ۱۲۶۱ هجری ماتم خانه این دار

فنا را پدرود ساخته مقیم کاشانه بقا گردید و عهد

حکومت فرزندان امیر یاری بیک باتمام رسید

و چون میرزا انبات دید که میرزا

قاضی الدوله قتل شهید کرد فی الفور از خانه قاضی

برآمده راه فرار در پیش گرفته بموضع الگو رفت

میر پادشاه با فوج جرار لشکر شد و بپساکوه برای توقف

رسید

19 Заказ Р-273

رسید در فیض آباد حاکم شده

سلیمان خان پسر شاه سلیمان بیک در جرم حاکم بود او هم

از قلعه جرم سوار نموده بمیرزا انبات اتفاق شده

هر دو بالای قلعه فیض آباد آمدند و میر پادشاه را محاصره

کردند و بعد از محاصره بسیاره

میر پادشاه باز بجانب پساکوه راه سیر طلبیده

بجانب پساکوه بازگشت کرد و فیض آباد را به سلیمان خان

ابن شاه سلیمان بیک که از میرزا ملک او بود تسلیم نمود

و چون خود میر پادشاه بقصد پساکوه رفت

آقسقالان قندز را فرستاد که بقلعه فیض آباد رفته

رسم ایلچی تهنیت مبارکبادی و فاتحه خوانی نموده

سلیمان خان را قلعه پدری و بحکومت میراثی تبریک

نمایند و هرگاه میرزا انبات ازین واقعه خبر یافته

ادم معتمد علیه خود را به نزد سلیمان خان باین مضمون
فرستاده که آن استقلال میر پادشاه را بجار روانه سازد
که آنچه خواهد در بارهٔ آنها خواهند کرده
میر سلیمان خان از اظهار این معنی زیاده بر آشفت که
او را در التماس این امور چه دخل است
و میر و صاحب الاختیار بالاصاله خود ماییم و هر جای
بدی که باشد با تعلق دارد و میرزا نبات هم از وقوف
این مضمون با خود بر آشفت و بسر میر سلیمان خان
لشکر خود را مهیا کرده رسیده در موضع باز پران
کوه جلغر رو بروی شهر فرود آمده یکی از نوکرانش که
زیاده بهادر و مبارز بود نیاز بهادر نام بسر امام قل
چاه آبی از میر رخصت گرفته که رفته از شهر خبر یافته
بیاید چون به پل رسید دید که تخته های پل را گرفته ویران کرده
بودند

بودند و امام قل مذکور اسپ خود را بالای پل بر آنه
رانده بطرف خشکی گذشته چند نفر را بر نیزه زده پریشان
کرد و پنجاه نفری که برای محافظت پل مقرر بودند همه
پراکنده نمود چون میرزا نبات از قرارگاه خود این
دست بردی را معاینه کرد در حال با جمله نوکران
خود یکباره اسب تاخته لشکر آمده سلیمان خان را
در قلعه محاصره کردند
چون این خبر بمیر پادشاه رسید او هم در حال با نوکران
بسیار آمده در موضع لای آبه فرود آمد
و میرزا نبات باوازهٔ این خبر حیران شده با جار
پس گشته باز کوه مراجعت نموده
و میر سلیمان خان دید که از عهدهٔ کشاکش روزگار
برآمدن نمیتواند نا چار فیض آباد در اهتمام میر پادشاه داده

خود سلیمانخان بقلعهٔ جرم رفت ۰
بعده میر پادشاه تدارک لشکر و اسباب خود فراهم نموده
بالای ازکوه بسر میرزا نبات یورد دوش فرموده میرزا
نبات هم پای مخاصمت استوار داشته در بین
یکدیگر جنگی عظیم واقع شد ۰
و میر پادشاه شکست خورده از راه قراقورغی
فرار کرده بجانب پساکوه رفت ۰
و بعضی از سپاه او نابود شدند باقی همه را برهنه
و عریان دیوانه وار تمام زخم کشته بخانهای خود برگشتند
در سپید قرار گرفتند ۰
و هنگام میرزا نبات بطلوع اختر اقبال رسید بر مسند
حکمرانی در قلعهٔ پای تخت فیض آباد بمرتبهٔ کلانی رسید
میرزا اتانی که کلان و عمدهٔ قوم اق یوری بود او را به
جانب

رفت میرزا اتابک کلان قوم اق یوری بطرف نزد تورهٔ قلماق

جانب ایلی به نزد تورهٔ قلماق فرستاد که از انجا به
جهت کمک لشکر آورده میر پادشاه را با ملک خود
و پساکوه دستگیر و خراب سازد هنوز مدت بسیاری
نگذشته بود که لشکر قلماق رسید
و میر پادشاه با همراهی تمامی مردم در قلعهٔ راغ دشت
مستحکم گردیدند فوج قلماق نیز بسر قلعه تاخت
و تاز آورده غلبه کرده و قلعهٔ راغ دشت را شکستند
میر پادشاه بجانب چاه آب فرار کرده رفت
و بقیه مردم را تمام دستگیر و اسیر نمودند ۰
و بعده میرزا نبات با سرکردهٔ قلماق بسیار انعام
و احسان حسب الاستعداد سلطنت خود کرده بهدیه و پیشکش
داده سرکردهٔ قلماق را اوزاد کرده
و اما سرکرده قلماق پسر میرزا نبات را با خود

گرفته به نزد غلدانگ جرنگ توره قلماق با ایله برد
وآن میرزا بچه هم دران حدود بیمار شده مرد وآن
میرزا بچهٔ متوفا را بدرون باغی که در شهر ایله بود
دفن کرده مقبره ساختند.

دفعهٔ سیوم شاه بوزه خور بیک که برادر میرزا انبات
بود از جهت تقسیم رسد حصهٔ خویش در امور
ملک داری از برادر خود کاهش یافته به نزد توره
قلماق به شهر ایله رفته استغاثه نموده استمداد
وکمک طلبیدند فوج از لشکر قلماقها همراهی
خود آورد و بعد از ورود این ناحیت از
کوه چلغر تا کوه ریکی خیمه و شامیانه زده فرامند
و میرزا انبات را در شهر محاصره نموده مدت
مدید استادند و هر روزه جنگ و جدل در مابین
میکردند

میکردند و میرزا انبات بالای منغیل و منغهٔ قلعه که
میدان قلعه بود هر روزه نفیر و نقاره و طبل
به نوا میآورده

و قلماقان در بالای موضع بازیران ضعف کشیده
بدینمنوال چند ماه متوالی ضرب و کوب در میان
مینمودند چون کار میرزا انبات رو باستحکام
و قوت رسیده بود از دست قلماق موافق
مدعا و دل خواه آنها امر یکه او را دستگیر نمایند و یا
قلعه اش بشکنند بوجود نیامد و میسر نشده

لهذا باچار بنای مصالحه و صلهٔ رحم و برادری را
در بین برادران بهم رسانیده بیکدیگرشان آشتی داده
و این امر مجادله بخوبی فیصله کردنده

و این مراتب قلماقان بسوی ملک جونغارها عازم شده

گرفته به نزد غلدانگ جرنگ تقویهٔ قلماق با بیله برد
و آن میر بچه هم دران حدود بیمار شده مرد و آن
میر بچهٔ متوفا را بدردن باغی که در شهر ایله بود
دفن کرده مقبره ساختند.

دفعهٔ سیوم شاه بوزه خوربیک که برادر میر زا انبات
بود از جهت تقسیم و رسد حصهٔ خویش در امور
ملک و والی از برادر خود کاهش یافته به نزد لوزهٔ
قلماق به شهر ایله رفته استغاثه نموده استمداد
و کمک طلبید فوج از لشکر قلماق ها همراهی
خود آورد و بعد از ورود این ناحیت از
کوه جلغر تا کوه ریگی خیمه و شامیانه زده فرود آمدند
و میر زا انبات را در شهر محاصره نموده مدت
مدید ایستادند و هر روزه جنگ و جدل در مابین
میکردند

میکردند و میر زا انبات بالای صفیل و صُفهٔ قلعه که
میدان قلعه بود هر روزه نفیر و نقاره و طبل
به نوا میاورده

و قلماقان در بالای موضع باز یران صف کشیده
بدینمنوال چند ماه متوالی ضرب و کوب در میان
مینمودند چون کار میر زا انبات رو باستحکام
و قوت رسیده بود از دست قلماق موافق
مدعا و دلخواه آنها امر یکه او را دستگیر نمایند و یا
قلعه اش بشکنند بوجه نیامد و میسر نشده

لهذا باچار بنای مصالحه و صلهٔ رحم و برادری را
در بین برادران بهم رسانیده بیکدیگرشان آشتی داده
و این امر مجادله بخوبی فیصله کردنده

و این مراتب قلماقان بسوی ملک خوقند ها عازم شده

براه مور و از قراتیگین مراجعت نمودند ولی بسلامتی
بملک خود نتوانستند رفتن چونکه بنابر سببی
در عوض راه در محالات قراتیگین با آن ظالمان
جنگی واقع شده که کل بقتل و تاراج میرسند و احدی
از آنها بطرف چین جان بسلامت نمیبرده
و بعد ازین واقعه میرزا نبات بطور غالی تمام
حاکم و فرمان فرمای پای تخت فیض آباد گردید
و در عهد حکومت او از اشخاص عارف و عابد و عالم
و عامل و کاشف و زاهد اعلم و متقی و شیخ المشایخ
عارف ربانی که از قوم دیگر زران صاحب کشف و کرامات
و خارق عادات پیشوای همه و استاد کل آخوند ملا عبدالرحمن
بود که در مدت بالا تعلیم علوم ظاهری و باطنی میپرداخت
و از اکابر و اصاغر و ادانی و اعالی همه مطیع و منقاد

او بودند

او بودند در علوم ظاهری و باطنی استاد و مرشد خواص و عام
بوده و کلید ابواب و فتوح مسلمانان که معاقد امور از
وقایع و سوانح روید اد بسبب او علیه الرحمة منحل میشد
گویند که روزی برای امر ضروری آخوند ملا عبد
الرحمان به نزد میر میرزا نبات رفت و دید که یک
سر شیری در پهلوی میرزا نبات خوابیده است
و پس از آن از میر پرسید که باعث چیست که هر ساله
شیران چون سگان چندین بچه میزایند مثل سگان
بسیار نمیشوند سبب این امر چه باشد
حضرت ایشان جواب الیه فرمودند که شیران نوع
شیران ظالم ترین درندگان اند و ظالم را در
عمر و زندگانی برکت چندان نمیباشد
و میر میرزا نبات که در ظالمی بحدی رسیده بود و

ازین لطیفه میرزا نبات خیلی متأثر گردید شکست
تمام رو بدادش شده ٥
و دیگر از علما و مشاهیر آن وقت و مقتدای کبار
عهد قاضی القضات الاسلام و زبدهٔ خاندان علام
ایشان قاضی ملا میر عابد که در نسب و حسب
هم سید و هم عالم بود و صاحب نام و نشان و در
کلانی و در خرد گویا میر ثانی او بود و در همهٔ امور
شریعت و ملت راسخ و استوار بود و مردم
در همهٔ امور رجوع بجناب شان میداشتند و از خوان
نعم احسان شان همه مستفیض و بهره مند میبودند
ایشانهم بنسبت بحضرت آخوند ملا عبدالرحمان شاگرد
بوده اند ٥
و میرزا نبات در عهد خود از جنس گله هزار و از رمه خنگ

هزار

هزار تدارک نموده در ما یحتاج اسپ نوکریه غیر از یکان
اسپ از خفه تا اقسقال مقرب که از بخارا و ترکمان
از تجاران میخریدند حاجتشان نمی افتاد بلکه داد اسپ
و گوسفند و گله و رمه بکابل و یارکند بفروخت میرفت
و از جنس گل نبات لعل و لاجورد حاصل بسیار بحصول
می پیوست و بان ظلم و ستم که بحد مبالغه درشت ٥
از انعام و احسان و خوان نعم الوان او در تحریر بیان
آوردن نمیشود که غالبا بیک انعام دادن آدم را بمرتبهٔ
غنا میرسانید و خلاف امر او را نمودن و همانم هلاک
شدن برابر بود زنان را یارای آن نبود که از خانه بیرون آیند
و یکی از غلامان خود را که بهادر و قابل بود تحفه بیک نام ٥
سپه سالار خود نموده سر رشته ملک داری و ملک کشائی
بدست او داده بنفس خود مدام در صبح و شام بنشاء غرق بود.

مشغول بهمین منوال مدت دوازده سال کامرانی کرد و در آخر کار
از دست همان غلام نمک حرام ناگزیر جام شراب تلخ اجل کشید
معلوم که نخته بیگ در ناموس خود چیزی از میرزا رشک
برده مردم را از جهت ظلم و تعدی میرزا فریفته بودن
خود نموده چون همه مردم از تطاول ایادی جور او متأذی
بودند در انهدام دولت او راضی شدند ۰
روزی آن غلام در خدمت حضرت آخوند ملا عبد الرحمان
در هنگام خلوت چنان بعرض رسانید که برفرض مردم را
از دست ظلم خلاص نمودن و بعد مقدور در این
باب کوشیدن لازم بوده و ثواب باشد یا نی جناب
ایشان مطلب سائل را دانسته فهمیدند که بامری مخفی ست
لهذا موافق سوال مجمل جواب علی الاجمال تقریر فرموده
باینقدر اکتفا نموده که این قدر هم آن غلام دانست که
راز

راز از پرده بیرون افتاد و التماس آن نمود که ستر او فاش
نسازند و خود هم متعرض این امر نشود و همان شب میرزا را
کشتند و طمع خام او بران تعلق گرفته بود که خود میر
و حاکم بالاستقلال گردد و علی الصباح غلام بهمان خام
طمع بحضور ایشان قاضی آمده بعرض رسانید که حالا حضرت
در باره ما چه صلاح می‌بینند ایشان قاضی در جواب گفت
زندگانی بسی بهر کس غنیمت شمار ارزی زیاده ازین
امریست محال غلام ازانجا که زیرک و فهیم بود حقیقت احوال را
دانسته و با نوجر کردست پروردهای خود مکمل اسب
براق و لجام بودند فرار را به جبر اختیار نمودند در تاریخ
سنه ۱۱۶۱ یکهزار و یکصد و شصت و یک میرزا برات هم ازین
جهان دار الفنا بدار البقا رحلت نموده بیرون رفت
انسان از عدم بکبار رهنمون شده ۰ دلبستهٔ محبت دنیای دون شدند

در کاروان عمر ندیدند فرصتی ۰ رخت سفر کشیده ازینجا برون شدند

ایالت دستگاه میر پادشاه که در عهد میر میرزا ۱۰۱۱

نبات در صوبجات موضع چاه آب بوده سلیمان

خان را که از حرم برآورده بودند او نیز در نزد میر پادشاه

رفته بود چون از قضیهٔ هایله روبداد آگاه گشتند

هر دو باتفاق بار استیکال لشکر خود را عازم شهر

فیض آباد گشتند در راه برادر خرد میر پادشاه می

باسم میر یوسف علیخان نام به برادر کلان عرض نمود

که بهتر ازین مورد بار میسر نمیشود بیا تا سلیمان خان

هم در اینجا بکشیم و خود را از کشاکش بسیار زد کار

خلاص سازیم تا دیگر خار آزاری در ره اقبال ما باز

نماند میر پادشاه ازین جهت رخصه رفتن طوعا

کرها پناه باو برده بود و در عالم فتوت و جوانمردی این معنی

مناسب

مناسب احوال خود ندیده

و بعد از جلوس و کامکاری جرم را به سلیمان خان داده

مرخص نمود چون در راه بخاش که جای ایلاق نشین

مالداران ترکیه است رسید دکلو رمه میرزا نبات

که در آن چراگاه بعد بمهره ادست برد نموده بعد از

درود جرم باد عا همسری و عمک نشر و نفاق و بد عهدی

ظاهر ساخته روز بروز اعلان طغیان برادر دو یکی

از زنان میرزا نبات را میر پادشاه به برادر خورد خود

یوسف علیخان داده

و دیگر را از مخدرات حرم سرای نامزد شهزاده والا

منزلت امیر کبیر سلطان شاه ساخته مزد کوشش د

کرد و بی بی ندلوره مخفیانه به میر سلیمان خان پیام کرده

و میر بعد توقف چند نفر مردمان جرار را شب

[illegible]

روانه ساخت و بی بی از راه آب در دربر میعاد
رفته با همراهی کسان سلیمان خان با آرزوی مواصلت
او شتافت میر بادشاه درین باب [illegible]
خود میر سلطان شاه را بجهت التماس و طلب مذکور
بجرم نزد سلیمان خان فرستاده که البته از قواعد
رنج و راحت یکدیگر دیده ایم مناسب این نیست در لی
ناموس یکدیگر کوشیم و بعداوت خود شیم بیت ه
مبادا که فردا ازین چرخ پیر ه دیگر بازی آید بروی زمین
همان به که ردیت ماند بجا ه فلک نیست با هیچکس آشنا
سلیمان خان چون از عزم توجه بکیم مطلع شد
استقبال نموده آنچه شرایط اعزاز احترام بود زیاد
کل بر بلاد رسانیده بجا آورد و آنچه از هدایا و تحایف
نزد بعد موجود بهم رسانید ولی بی بی را در عالم ناموس
باختیار

18 Заказ Р-[illegible]

باختیار خود گذاشته که اگر ذره میل برفتن داشته
باشد از جانب ما مرخص است ه ولیکن بزور دست
بسته دادن را بکیم سزاوار احوال ما نه بینند
و نهایت این کنده که بر ما نه پسندد ه
و فی الجمله درین باب ارباب عقول بنصایح و موعظه
شافی وافی زبان گشوده نصیحت نمودند ابدا کار
گر نه آمد و بس مراجعت آن ولیه نعمت بی بی را
سلیمان خان بنکاح خود آورده بزنی گرفت
ازین سبب میان سلیمان خان و میر بادشاه خصومت
و نفاق افتاده آخر کار بخونریزی منجر شده باندک
زمان سلیمان خان بلشکر خود فرمان داده به بالای
میر بادشاه هجوم کرده بقبض آبهر آمده میر بادشاه را
اخراج نمود و او در موضع لای آبه قلعه ساخت و نه ماه

[illegible]

درانجا بود و با خود عهدی کرد که تا قلعهٔ فیض آباد را نگیرم موی
سر را نیز نگیرم
و بعد از گذشت نه ماه بنا بر دولت خواهی قوم دیگر ازان
که انقوم از عمدهٔ اقوام شهر بودند از گذر آنها در آمده
در میان خیابان شهر محاربه و مقاتلهٔ عظیم واقع شده
و سلیمان خان را شکست داده آواره ساخت.
و سلیمان خان بجرم رفت مدت هفت ماه دیگر نشده
بود که باز لشکر کشیده بالای فیض آباد آمد و درین
هنگام میر در قلعه سخت کس نبود و هیچ دولت خواهان
او نبود همه مایوسانه هر طرف منتشر شدند.
و میر بابو شاه ابوالفیض و شاه آفتاب از آب آن
رو به کومک میر آمده ایشان نیز در خانهٔ ارباب وفا
فیض آبادی قتل شدند خلاصه اینکه میر را جانب پساکوه
راه میری

راه سیری داده در عین شدت مرض موت متوجه
پساکوه گشته در بین راه در موضع نزدیک تور باب
جان به جان آفرین سپارید بیت جز باد بدست
نبود حاصل آمال؎ ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال بعد از
این واقعه میران از آب انرویهٔ مذکوره را نیز به دربوز
مرخص نموده مدت هفت سال سلیمان خان
در فیض آباد کلانی و حکمرانی نموده
و یوسف علیخان ثانی در پساکوه ایستاده میر سلطان دوم
از انجهت که چاه آب را پدر بزرگوار او نامرد بود ساخته
در انجا آسوده و از جمله فرزندان میر بادشاه نه همه
میرزای کلان که میرزا برهان الدین است دویم میر سلطان
شاه سوم میر میرزا محمد بیگ چهارم میر تحفه باز خان
پنجم میرزا مقصود ششم میرزا ابوالفتح ششم

[illegible]

شش پسر ازیشان باقیماند از میرزای کلان سیده النساء
نعمت بیگیم کلان دختری بود که آنرا میر سلطانشاه بحباله
پسر عم خود امیر محمد شاه خواستگاری نموده.
میر کلان، میر سلطان شاه ثانی میر میرزای کلان
میر میرزا برهان الدین ثانی میر سلیمانشاه ازان نجابت
و اصالت مقام بوجود آمده اند.
و از میر سلطانشاه همین یک نخل پر ثمرهٔ بوستان
شاهی امیر محمد شاه و میر عبدالصمد خان
و از میر میرزا محمدین دو پسر ماند کلان و قابل ازان
وفات یافته دیگرش کم در تعداد هیچ نیست
و از توره بازخان کسی نمانده است.
و از میرزا مقصود میر محمد رضا بیگ و از میر
ابوالفتح میر شاه و بیگخان قایم مقام مانده اند که
بنابر

بیان حکومت سلطانشاه

بنابر تفصیل احوال الکه نگارش یافته خواهد شد انشاءالله
برین نهج که ابهت و ایالت دستگاه امیر سلطان شاه
چون به بیست و چهار سالگی رسید قدم بر تخت حکومت
نهاده دغدغهٔ ملک گیری و سلطنت حکومت روای
یوسف علی خانی را بر پا ساخته تمام خطهٔ بدخشان
و بدخشانات را متصرف گردید حتی که از حدود
خود تجاوز بحدود و خطهٔ اوزبک قطغان کرد.
بدینموجب که آن امیر ابهت مآلات تخمیر بنابر مایهٔ جزو
اعتبار که در نهاد عالی نژاد او ودیعت بود در
آغاز امر در موضع چاه آب بدولت روزافزون
عروج نموده فرمان روای کل گردید نخستین
برادر بزرگشان میرزای کلان یعنی میرزا برهان
الدین از سر هوشیاری و آگاهی در جبین او هویدا

دید و از سر ادب بتعظیم و تکریم او را بخود لازم دیده
بکلانی او تسلیم نمود و بخلوص نیت در کمال محبت
اختیار را بدست او داده در غایت آداب
برخاسته سلام و اکرام او را کماهو بجای آورد
و رتبهٔ جانشینی آباء و اجداد را باو مبارکباد
[illegible]
نموده [illegible]
یوسف علی خان ثانی عموی شان نشاید که از جهت
رشک ما لایعنی بنا بر انحراف طبیعت ناهموار از فکر
کوتاه اندیش رقبهٔ ارادت از ربقهٔ اطاعت باز داشته
از سلوک جادهٔ تسلیم و رضا استنکاف نموده آثار
طغیان و گردنکشی از وی بتشنیع بپیوست
و بعد از اهتداء و تهدید که بجای نرسید لشکر را
از چاه آب بر سر او کشیده چون حبل المتین تقربا

سالق

سالق از ین شفاعت خواه خود نموده بود شفاعت
قسی در باره او قبول نشد و بیک یورش او را از
قلعهٔ پساکوه برکنده کرده پساکوه را بالتماس برادرش
میرزای ممدوح باو مفوض داشته استقلال را در بین
از خود تا سلیمان خان بآمد و رفت مراسلات و مناجات
معین فرموده در عالم انس و مواصلت به تدبیر کیدی
و مکری رابطهٔ خویشی بهم رسانیده دختر سلیمان خان را
بخود نامزد ساخته و از ارسال رسل او خال در لیوه
و اشرف مشهر نموده حقیقت و ماهیت مردم را دریافته
با دراک تدارک کار خود دست برده ببالی شهر فیض آباد آمده
ولی جنگ و جدل شهر را در قبضهٔ تصرف در آورده مسخر
نموده و هرگاه سلیمان خان بیگانگی مردم را مشاهده
نموده از بی اعتباری مردم و از فعل شنیع خود هراس

تمام بر گشته جز راه فرار بخود مناسب ندیده تا علاج بطرف
جرم رفت.
و امیر سلطان شاه هم تعاقب او رفت و در آنجا نیز کارش موافق
دلخواه نشده بطرف چترار فرار کرد
و ان کردم یکه پی پی را به نزد او برده بودند همه بدم تیغ
گذشتند معدوم ساختند.
و این هنگام غیر از آب آنرویه یعنی غیر از آنطرف آب
همه ملک مسخر و میسر شده بپای تخت فیض آباد
جانشین گشت و بعد از انقضای یکسال از رعیت
سیر ملک بیسال از افتاد و غیر زمانه قریب از دولت [illegible] شاهان
ملک درواز طغمه شاه و شاه درواز و منصور
خان و عزیز خان و شاه رخ میرزا و سعادت شاه و
سلطان محمود از پسران شاه غریب الله با کمال تجمل

[illegible]

اساس دبدبه

اساس دبدبه بخط شغنان آمده کمر عداوت را با میر سلطان شاه
بربسته امیر هم با فوج بیکران در بالا کوه ایلاق کدب
قول و حوض شیو در مقابل ایشان فرود آمدند.
و میرزا صدیق نام شخص را سرکرده که فقشون انبوه
پیش جنگ به موضع زیبه غار جوین فرستاده.
و از جانب دیگر لشکر شاهان درواز در رسیدند با فوج بدخشان
محاربه و مقاتله نمودند و لشکر میر سلطان شاه شکست داده
از آنکه مردمان درواز در سایر امور از مردمان بدخشان
در باب جنگ و جدال ماهر و طیار بودند با وجود یکه
اهالی درواز در ولایت ما نابلد و مسافر بودند و در همه
حال بهمه کوه و دره و در کاتل بدخشیان بلد بودیم
و پیشرو و رهبر داشتیم با این قدر مهارت خود
در ملک خود پیش رفت اقبال را دستیاب نشده مردمان

دروازکوی سبقت دست بردی از میدان تنگ و
ناموس بخوه شکست فاحش بلشکر بدخشیان داده و
بسیار تر از لشکریان را مع میرزای کلان اسیر
شاهان درواز شدنده
و بعده لشکر درواز امیر سلطان شاه را ملقب بازدها
تعقیب نموده باز همان واقعه قبل رویداد
کردیدن تا رسلطان شاه پراکنده شده و غیر چند کس
معدود که در ظلال عاطفت و پایه اقبال او خودرا
بفیض آباد رسانیدند بقیه تمام افواج سلطان شاه
دستگیر پنجه تقدیر گشتنده
و بعد از تاراج و اخذ اسباب و یراق اسلحه و اسب لباس
و غنایم بیشمار که متاع افواج شه درواز نان شد پس
اسرا را رخصت دادند مگر میرزای کلان را تنها

باخود

باخود همراه بدرواز آوردند
و اپس امیر سلطان شاه یعنی سلطان از دربار رستاق میرزا
جناب افضل العلما و ثقة الفضلا فاضلا علامه آخوند مفتی که نسبت
دامادی بمیرزای کلان یعنی میرزا برهان الدین داشت
باچندین تحفه و هدایا نزد شاهان درواز فرستاده
توقع پس گردانیده فرستادن میرزا را درخواست
کردنده
و هنگامیکه مفتی موی الیه بپای تخت دار الحکومه درواز
بنفس شهر خم (قلعه خم) وارد شد مشار الیه را
از طرف شاهان درواز رسم تعظیم و تکریم و حرمت
داری را بجای آورده مهمانیت و سفارتش را قبول کردند
یکروز در مجلس شاهی نشسته بودند از هر قسم اعیان
و اشراف فضلا و علما حاضر بودند که بیکبار هر دو پای مفتی مذکور

هر کدام آنها اعانت و کمک مدد رسانی میکرد تا که فراهم
کردن اسباب آبادانی ملک ولایت و شهرت و
شان و شوکت گردد و همه در ایام حکومتش از کبیر و
صغیر و چه از دهاقین و از بادیه نشین و اصحاب
حرفت و هنر و چه از فقرا و جیش لشکر کل در کمال رضا
و ممنون آسوده حالی و ترقی رفتار نموده برکت نعمت
و کثرت مال و اموال جاه کسب نموده شادان فرحان
در ظل عاطفت امیر سلطان شاه آسوده‌اند ○
و هم درین تاریخ جمله قلاع بندرات داخلهٔ ممالک را
تعمیر و تجدید و مرمت فراخور موقعش نموده آبادان
کردند و از جنس عجایب نگار رنگارنگ خیمه و شامیانه
و خرگاه جهت قصر کوشک ایوان سراپرده های
گوناگون طیار و مهیا کرده شترنکم بودی ها کردند

و در اکثر اوقا

در اکثر اوقات در باغ چهار چمن بعیش نوش و کلیغ بسر میبردند
و انواع لعب سرمستی و سرخوشی و باده نوشی و نغمه سرائی
و بزم گلچهرگان لاله رخان و پریوشان و استماع خوش
الحان از حنجرهٔ حلقوم عندلیب صفایان اندران حلقه
دل جمع مهیا و آشکارا میبود که شاعری در خصوص بگوید
مغنی چو برداشتی چنگ را ○ چو موم آب کردی دل سنگ را ○ زدستان
سرایان در آنکو بهار ○ تو گوئی قیامت شد آشکار ○
تا یکسال بدینمنوال بدولت و اقبال بسر برد که مقدمهٔ
آمدن خواجه های با وقار از سمت یارکند و کاشغر به
ظهور پیوست ○ شنیدم ز پیران تاریخ گوی ○
جهان دیدگان شمارنج جوی ○ از آنجمله گواهی داشت
پیش ○ ملا سنگ محمد ز احوال پیش ○ که آری چو سالی
برآمد برین ○ شد بخت نزدیک و دولت قرین ○○○

خبر آمدن خواجگان از یارکند و کاشغر

هر کدام آنها اعانت و کمک مدد رسانی میکردند تا که فراهم
کردن اسباب آبادانی ملک و لایت و شهرت و
شان و شوکت گردد و همه در ایام حکومتش از کبیر و
صغیر و چه از دهاقین و از بادیه نشین و اصحاب
حرفت و هنر و چه از فقرا و جیش لشکر کل در کمال رضا
و ممنون آسوده حالی و ترقی رفتار نموده برکت نعمت
و کثرت مال و اموال جاه کسب نموده شادان و فرحان
در ظل عاطفت امیر سلطان شاه آسوده بودند ۰

و هم درین تاریخ جمله قلاع بندرات داخله ممالک را
تعمیر و تجدید و مرمت فراخور موقعش نموده آبادان
کردند و از جنس عجایب نگار رنگارنگ خیمه و شامیانه
و خرگاه جهت قصر کوشک ایوان سراپرده های
گوناگون طیار و مهیا کرده سرشته کم بودی ها کردند

و در اکثر او

در اکثر اوقات در باغ چهار چمن بعیش و نوش و تفریح بسر میبردند
و انواع لعب سرمستی و سرخوشی و باده نوشی و نغمه سرائی
و بزم گلچهرگان لاله رخان و پری وشان و اشخاص خوش
الحان از حنجره حلقوم عندلیب صدایان اندران حلقه
دل جمعی مهیا و آشکارا میبود که شاعری درین خصوص میگوید
مغنی چو برداشتی چنگ را ۰ چو موم آبکردی دل سنگ را ۰ زدستان
سرایان در آنگونه بهار ۰ تو گوئی قیامت شده آشکار ۰

خبر آمدن خواجه گان از یارکند و کاشغر

تا یکسال بدینمنوال بدولت و اقبال بسر برد که مقدمه
آمدن خواجه ها با وقار از سمت یارکند و کاشغر به
ظهور پیوست ۰ شنیدم ز پیران تاریخ گوی ۰۰
جهان دیدگان شمار نجوی ۰ از انجمله گوالی در اشت
پیش ۰ ملا سنگ محمد ز احوال پیش ۰ که آری چو سالی
برآمد برین ۰ شد بخت نزدیک و دولت قرین ۰۰۰

[illegible]

نسبت را ابا بجد اقبال و جاه منتسب که بعد از مهرشاه
رسید که داشت و برین شاهباز تغیر بزین حبیش آورد تازه
در ۱۰۴۰ سنه دو برادران از بهادران عظیم از جمله نبیره
زادهای قلماق کاشغری که بجنین پشت ابا عن جد والی
دیار بوده اند و بجهان نسبت و پرزادگی پیشوا
و مقتدای آن نواحات بوده اند چون بدینه دولت
نوبهٔ قلماق به نقص زوال هلالی انجامید نوبت دولت و
مملکت داری بخاقان چین رسید دست طائفه
خطای بتصرف آن دیار دراز شد این هر دوی
برادران از بین ایشان به رتبهٔ خانی و کلانی امتیاز
یافته بحکومت [illegible] اول بموافق اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم از انواع خدمات و مناصب
مرتبه بودند بدر بار پادشاهی از خاقان چین کج بهم سانیده

و فارغ

و فارغ البال بکیزند عمر خود ها را العیش و عشرت بسر بردند
و هرگاه ادعاء کلانی و استقلال در سرشان افتاده
و باده غرور دماغ شان را بران آورد که پای متابعت
از سبیل طاعت کشیدند پا از حد اندازه بیرون شدند
شهنشاه چین بنابر گوشمال و تادیب ایشان بیکدسته
سپاه خطایی مقرر بدفع شان فرموده
تا یکسال کارزار نموده بدر آمد سال دوم دو چند
سپاه دیگر از چین آمدند با اینها نیز قتال و جدال نموده خود را
از دست ندادند و پای مردانگی استوار داشته و
دود دمار از نهاد روزگار گفتار اشرار چین برآورده
مردانه کوشش کرده اند اما بدر رو کردن از جنگل و
نیستان چیزی کم کردن نتوانستند از بسکه افواج
چین بسیار بودند و سال سوم دریای ذخایر

بعد از علیخوجه قلماق روی زمین بجنب غزو نمود

نسبت را ابا بجهة اقبال و جاه • مستبکه کی بعد از بهرشاه •
زهیر بکه داشت او برین شاهباز • بغزه بزین هبستش آورد تاز •
درین ولایت دو برادران از بهادران اعظم از جمله نبیره
زادهای قلماق کاشغری که بجنبین پشت ابا عن جد دارای
دیار بوده اند و بجهان نسبت و پرزاده‌گی پیشوا
و مقتدای آن نواحات بوده اند چون بدبهه دولت
نوبهٔ قلماق به نقص زوال هلالی انجامید نوبت دولت
مملکت داری بخاقان چین رسید دست طایفهٔ
خطای بتصرف آن دیار دراز شد این هر دو
برادران از بین ایشان برتبهٔ خانی و کلانی امتیاز
یافته بحکومت آن سرزمینها از اول بموافق اطیعوا الله واطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم از انواع هدایا و اصناف
مراتب ادابرد بار پادشاهی از خاقان چین که بهم سانیده بودند •

وفارغ

وفارغ البال بیکرزند عمر خود ها را بعیش و عشرت بسر بردند
و هرگاه ادعای کلانی و استقلال در سرشان افتاده
و باد غرور دماغ شانرا بران آورد که پای متابعت
از سبیل طاعت کشیده پا از حد بندازه بیرون کشید
شهنشاه چین بنابر گوشمال و تادیب ایشان لشکر بیکدسته
سپاه خطای مقرر بدفع شانان فرموده
تا یکسال کار روز دار نموده بدر آمد سال دوم دو چند
سپاه دیگر از چین آمدند با اینها نیز قتال و جدال نموده خود را
از دست ندادند و پای مردانگی استوار داشته و
دود دمار از نهاد روزگار کفار اشرار چین بر آورده
و مردانه کوشش کرده اند اما به زور کردن از جنگل و
نیستان چیزی کم کردن نتوانیست از بسکه افواج
چین بسیار بودند و سال سوم دریای ذخار

از لشکر بیشمار از آن دارالحرب بیکبار باستیصال اینها
معین گردیده فوج فوج رسیدن گرفته از آنجا که مجال
مقاومت را محال دیده بامقدار دوازده هزار تنه
یورت خانه دار از مردان کار مبارزت شعار که از جمله ملازمان
بودند باهمراهای خود همراه گرفته شهر را بار کنده تاراج
نموده رو باین دیار نهادند و در راه چیز که می
یافتند دست برد نموده غنیمت می پنداشتند
ده هزار تنه یعنی خانه دار از ایشان بسمت نهائی
ممالک خوقند افتادند یعنی رفتند
دو سه هزار نفر که بقیه بهمراه شاهان مانده مذکوران
از راه پامیر براه شغنان روی به بدخشان آوردند
چون بشیوه رسیدند خبر واقعه آمدن خواجگان را
بسمع امیر سلطان شاه رسانیدند

امیر سلطان

امیر سلطانشاه بجهة آنکه با خواجگان فراری در نسب و حسب
متحد الاصل و نژاد بودند و از تعدی و استیلای کفار
آواره این سبیل و دیار گردیده مسافر و حبیب الله کرام
و التعظیم بودند لهذا اعزاز و اکرام شانرا لازم
دیده بورود شانان در صوبه ارغنج خواه استقبالا
باستقبال مهمانان فرموده که دلجوئی و مواسات
شانرا باحسن زین وجوه بجا آورند
ولاکن از لشکر او باشی بانشان در موضع ارغنج
خواه چیزی از مال و اسب مردم اخذ نموده صاحبان
مال که بنا بر اتلاف اموال شان طاقت نه آورده صورت
حال لشکریانرا براه عریضه داری بخواجگان رسانیدند
ولاکن خواجگان عرض فقرا را گوش نکردند و از استماع
این واقعه دل امیر سلطانشاه متغیر گردیده با وجود

آن میرزای کلان بعزم مشایعت برهان الدین را به پیشواز فرستادند
وخود امیر در درب جوزگون بنابر اکرام و تعظیم مهمانی
استقبال نموده و احوردی کرده تا بالای قلعهٔ
زغیرچر آمده بمنزل خود مراجعت فرموده خواجهها
در آن جا صف کشیده و شامیانه و خرگاه و خیمهٔ خودها
استوار کرده و در شهر بچشم خریدار و بتامل سیاحت
نگاه کرده داعیهٔ آن در خاطرشان افتاد که اگر توانند
گزندی بامیر سلطانشاه رسانند و این ملک را به
خودها به غنیمت گرفته حاکم و متصرف بدخشان
گردند بلی خواجگان دارای سه هزار سوار جرار
از مردان کار در ملازمت خود طیار داشتند که
هر کدام رو به روی شیر نر میجنگیدند و از هجوم
آوردن و قربان شدن باکی نمیداشتند

و نوکرانشان

و نوکرانشان پیرامون ایشان پر در بافته منتظر
ایما و اشاره و فرمان میبودند از چاشت تا وقت
آخر پیشین در قلعهٔ زغیرچر بموقفهای خود توقف
نموده تا کوچ و بنه های آنها بتمامی در حوالی آستانهٔ
حضرت ابوالمعروف چادر و خیمه زده فرود آمدند آن
زمان ایشانهم سواری نموده در بارگاه خودها نزول
ساختند امیر سلطانشاه در عالم انسانیت و مروت
آدمیت بر رسم مهمانی ضیافت ملوکانه فرموده علی
الصباح میرزای کلان را بطلب ایشان مرسول ساخت
و خواجگان آمدن را بدربار عالی از جملهٔ ننگ و عار شمرده نیامدند
ازین جهت خاطر امیر سلطانشاه زیاده کدورت
پذیرفته بر آشفت و از خام طمعی ایشان به خود فهمید ایشان
از وقت بامداد کوچ و بنه را از سر کوتل عبور نموده

خواجه کلان را که در حکومت دخلی نداشت بجرم
فاتحه خواندی به پیش امیر فرستاده امیر او را در قلعه
از جهت استنکاف برادرش نگهداشت
دخولچهٔ خورد با شاگرد پیشه‌گان شان بلب کنده از
بالا تا پایان صف کشیده تا نماز دیگر استاده چون
دانست که بنه یعنی خانواده و اهل عیال از کوتل
گذشته بیکمترلی رسیده اند آن زمان عازم
گردیده راه قافلهٔ خویش در پیش گرفت لشکریان او
در حین عبور کوچ و بنه از کوتل کلا در رمهٔ مردم ترکیه را
از زردی دشت لای آبه هرچه که یافتند بخود
بردند و ازین دست درازی شان امیر را در
عالم غیرت و غضب بر خاطر مستولی گشت بامداد ان که
ایشان متوجه ارگو شدند امیر هم در عقب افتاده

دردشت

در دشت ارگو باهمدیگر مقابل افتاده مقاتلهٔ عظیم برپا
کرده زد و کشت بسیاری کردند که شاعر میگوید.

بدخشی هژبران درنده خوی • ربوده ز شیران درنده گوی
درخشید فتح از سپهر برین • بنام امیر بدخشان زمین •

والحاصل در ظرف دو سه ساعت مقابله و مقاتلهٔ افواج
خواجگان تاب آن در بدخشیان نشده رو بگریز نهاده
بالکل انجام سرانجام خواجگان چه از گنج و زر و گوهر
و اموال و اجناس نفیس و متاع گران بها که بسرکار
عالی اختصاص داشت تمام مخصوص امیر روشن ضمیر
سلطان شاه گردید و بیشتر ازان بود که منشی دفتر
نویس سریع الرقم عدد آنها را در سلک تقریر ثبت حساب
و کتاب نماید چنانکه شاعر بتعریف آن گوید.

ز طاس زر مولون شتر بارها • جواهر ثمین زر بخروارها •

متاع گرانمایه از جنس جنس ° که نادیده چشم کس از جن و انس

زهر چیز کش نام بردن توان ° روان شد ازان کاروان کاروان

رسیده آن از آستان مجید ° بدرگاه سلطنت شاه جهند

القصه سه هزار بنه از مردم قلماق و کاشغری بیکبار

آورده ساکن شهر فیض آباد گردانیده ازان وقت

اساس دبدبه ایالت و بزرگی امیر بحد مبالغه رسیده

سه هزار سوار خونخوار با طمطراق با کمال و صداق از جوانان

قچاق مکمل از سپاه اق در رکاب ظفر انتساب تیار

و مهیا آن قوم سرمست باده پرست از روز تا

شب مقید نای و نوش مشغول جوش و خروش بودند °

و اهالی شهر فیض آباد بورود این ها نقش کدورت و خفقان

از صفحه لوح خاطر پاک زدوده بوفق طبایع آنطرفیان

و جوانان رعنا و آغاچکان نغز جوان زنان زیبا مدام

سرگرم

سرگرم بزم و صحبت بوده و امیر سلطان شاه نیز در خلا و ملا

در صدد همین خیال و سودا بود

یاتلیاق

و از جمله جوانان نامی قلماق با ولپاق مرصع کمر زرین

و جواهر آگین قریب سه صد کس از عمده اشرف قوم

از امثال اسلام بیک و توکل بیک و قرغو میرزا

اینگلیش بیک دلبر جان بالتو جان جرغلان

بازونگ و غیرهم از قوم قلماق و عبدالخالق بیک

عثمان بیک نیاز بیک عبدالرحیم بیک محمد امین بیک

و شکور بیک عبدالرزاق بیک یعقوب بیک و

عنایت بیک و امثال اینها از قوم کاشغری و از

محرم بچه های زلف و کاکل دار که در معرکه امیر امتیاز

یافته عبدالکریم عبدالرحمان یعقوب جان تنگری بردی

بول اسلام خواجه یار لاچین بورنجی و اقران اینها که

وازانجمله که خدایار
تجربه یافت موجب طول کلام ست
قوش بیگی ست در هنر شکار میر شکاری بشرف عزت
واختیار امیر کامکار رسیدند
دیگر اسلام بیگ دادخواه که بخوش کرد نظر والاگهر امیر
بین الاقران شرف امتیاز یافته برتبه سپه سالاری
سرافراز گردید
چون دبدبه و شعشعه دولت ترقی افزون بدینگونه استعلا
و تقویت صولت و سرپنجه بازوی امیر پذیرفت هنگام
ادعای آن شد که دغدغه و دبدبه رای کرام و عبده اقوام عظام
را رونق و انتظام داده اعلام ظفر و اهتمام را به تسخیر ولایت
قطغان که طرف مردم مردم بدخشان و از اصل معاند
ایشانند در جنبش درآورد تا دود دمار از دماغ
بادیه نشینان ضمیر مست برآورده تابع و منقاد نمایند

و برین

بار دوم بر قطغن [illegible]

و برین نیت کمر همت برجسته سلاح مردانگی پوشیده
توکل بر خدا کرده رجا بر واثق و امید صادق از خداوند
بنده پرور کرده یورش فرموده
فتح دوم در مضامین یورش امیر سلطانشاه بسر حدود
قطغانیه با انبوه افواج بدخشان و با فوج دریا موج جوانان قلماق
کاشغری بعد ترتیب تفنگ و بیدق با تجملات شاهی همه انجام مکمل
چه از خیام و چه از آذوقه و علوفه ها بلازم درستی از آنجا
آورده وایضا در خدمت امیر مواری با پانصد نفر اشخاص
از رؤسا مردم قطغانیه برسم ملازم پیشکی از طوایف
مناسبه در خدمت بوده و میر همه را از سر نو انعام
خلعت داده در رکاب ظفر انتساب بادهای جنبش جنگی
و دعوا طلب آماده و تیار استاده منازل و مراحل را زنگ
رونق داده در تالقان فرود آمده مدت شش ماه

قلعه را قبل و محاصره کرده و گرفته بیکی از دولت خاهان
خود را داده و از آنجا الطرف اشکمش عبور فرموده
و هر چه که از دشمنان سرکش و معانه در آن ولایت
رو بداد دیده بمه سرکوشمال تادیب میداد و بعد از
تصرف آن قرا باب بنکی که موضعیست نزدیک قندز
در همان موضع فرود آمده قلعه بنهایت استحکامات
بنا نهاده قندز را همچون سیاهی مردمک در چشم
تنک او زبکان در قبل و محاصره کشیدند
و قباد خان قوت نام خان که از حاکمان عالی قدر و بهادران
نام دار بود اندر قلعه قندز بمثل پشه که به جنگل قند زاغ
باشد و خود را قباد خان بنوعی بر پا داشته مدت دراز
بدین سان رنیده گاهی خرسند و از چند میرفت و گاهی
بنوحت و سستر مراجعت میفرمود چنانکه گوشه میگوید
همین بیت

[illegible]

همینست بازیچهٔ خسروان | چنین کرده و میکنند سروران
بصید آزمائی که آرد بجنگ | به از شیر خوابیده روباه لنگ
چو فردا بود روز ناموس و نام | تن آسوده کی باشد انجام
چنان رو بسوی خصم در رزمگاه | که یا سر نهی یا ستانی کلاه
ز دنیا غرض نام نیکست و بس | چه به زانکه نامی بماند ز کس
بمردی گرت نام گردد بلند | از آن نام نیکو شوی بهره مند
اگر اژدها باشد از شرزه شیر | سوی آدمیزاده ناید دلیر
نترسی ز خرطوم پیلان مست | که آن آستینی ست خالی ز دست

سوم فتح ملک راغ شاه یادگار خان راغی
ساکن قلعهٔ یاوان چون از قدیم الایام صوبه راغ که
در بین شاهان ملک درواز و میران ملک بدخشان
در حین غلبه و استیلاء هر کدام طرف بهانها طرف تابع
و خراج گذار گردیده معاملات رعیت که را بجا می آوردند

[illegible]

ولی هنگامیکه بنا بر غلبهٔ درواز یان صوبهٔ ملک راغ را
بحاکمان و شاهان درواز تعاملات عادت ضمن
بود که هر خانه سالی یک تنگه و هر باز و شنقار و
چرغ و شاهین که صیادان راغ بصیغهٔ دستگیر میکردند
بقلعهٔ درواز یان لشهدخم میدادند ۰
و همچنین بر غلبهٔ بدخشیان راغیان بدینمنوال خراجگذار بودند
و در سلطنت شاه از کمال قوت و شجاعت تکمیل سپاه
به نیروی بخت و اقبال شاه یادگار از شاه درواز
ترک تابعیت نموده استقبال زورآوری کمبیر
نموده فقط از حکومت خانه درواز رو گردان گشته
رابطهٔ قدیمه را شاه یادگار برهم نهد ۰
از بخت حاکمان درواز که در شهدخم در قلعه
بحکومت کلی مستقیم بود مضراب خان بوده و در

تدبیر

در تدبیر کار خود افتاده که نوعی کرده شاه یادگار را بحیله
دستگیر کرده گوشمالی باو بوجه بدهد که بعبرت احوال
او مردیگران را پند باشد ۰
لهذا مضراب خان که مردی بود قوی هیکل و شیر
چنگال و در معرکه و میدان با اصول قدیم بهادر و عالم
بود خصوصاً در مهارت نیزه و شمشیر چه پیاده و چه
در سواره که هنرمندی تام داشت و کسی هم از نیزه
دستان و کمان کشان و نیزه و کمان او را بکار
بردن و کمان کشیدن از عهده برنمی آمدند ۰
و در امر مسئله راغ مضراب خان با همراهی برادران
از امثال شاه درواز خان و شاه منصور خان و غیرهم که سابق
از ین ذکر یافته اند از سرحد درواز تمبفاق راغ تا
رودخانه آب و سیلاب نزول نموده آدم معتمد در بین مانده

که شاه یادگار رویه وا او را دیدند نصایح بخود تابع سازند
شاه یادگار از سر نادانی که سرحدی و قشلاقی فریب از قلعه خود
برآمده برسم سیر و تفرج بجانب برزاغ رفته
و درواز یان که از قدیم در فنون علوم سپاسی و سپاهی
گری معروف و مشهور اطراف و جوانب هستند شباشب
بالای قلعه یادان عوض هجوم و نردبان گذاشته قلعه را
گرفتند و قلعه دار را مع مردمان معتمد که در قلعه
زاغ بودند در بند و زنجیر کشیدند ۰
و شاه یادگار نیز از سر فتح و ریو و مکر آدم مانده که
با وهم اندیشه و هراس آمده ما را دیدند تا که قلعه و ملک او را
با و باز پس بدهیم و آن ساده لوح بفریب او فریفته گردیده
بحضور حضرات خان حاضر شدن همان امر بقید و زنجیرش
کرد که انتقام سابقه را از وی با حسن وجه بگیرد ۰

چون

16 Заказ Р-273

[illegible]

چون اینخبر بسمع سلطانشه رسید لشکر فراوان از
ترک و تاجیک اوزبک و قطغان مهیا کرده بزودی بالای
قلعه یادان بحرب درواز یان رسید از جانب تنگان
شب باده که بند بیت شد صف صف شد و بالای قلعه فرود
آمدند چنانکه شاعر گوید ۰
فرود آمد از کوه سیلاب تیز ۰ که از پیش او کوه کردی گریز
چون دروازی و بدخشی باهم دیگر محاربه و مقاتله کردند
و درواز یان خود را بقلعه یاوان محصور کردند
و امیر سلطانشاه مظفرانه بخرسندی تام در موضع مرج
روبروی قلعه یاوان نزول کرده و شبانگاه بمشورت
بعض خواص خدمت خود مصلحت چنان دیدند که این
درواز یان ضرب کوب بسیار دیده اند اکنون ما را باید که
ازینجا قدری بکناره رویم تا اینکه درواز یان راه گریز

خود ها را خالی یافته ناچار برآمده بطرف دروازه گریزند که
مجال استقامت آنها بسی محال است ۰
پس امیر بنا بر مصلحت خاصان خود از موضع مرج برآمده
متوجه موضع دو زنک شد یعنی برای خالی ساختن
راه دروازیان بعقیب گشت ۰
چون هنگام سحر دروازیان میدان را از اغیار خالی
یافتند و لشکر جای داری را از جانب امیر که
در روی یاوان قلعه بامداد امیر استاده و از پس
گشته رفتن امیر بیخبرانه بر جای معین استاده و غافلانه
از دست دروازیان بقتل رسیدند ۰
چون امیر سلطانشاه دید که دروازیان اختیار و ظفر گشت
برگشته رفتن نداند قلعه در موضع نزو انداخته
در قبل و محاصره آنها سخت کوشیدند لشکر بسیار با سر گرد

نامدار

نامدار مقرر فرموده از بین بهار تا ... را نیند محصور
ایشان کوشیدند و چون ایام بهار بپایان بکر باشند از طرف
بدخشان بالای قلعه یاوان بمقابله شاه دروازی لشکر بسیار
آمده فرود آمدند و صدد مقاتله و محاربه کوشیدند
همچنانکه شاعری درینباب سخن گفته بیت
دران سنگلاخ بهم بر زدند ۰ بهم تیغ و خنجر خوش برابر زدند
قفا داده دروازیان در گریز ۰ نیاتی نبد بعد ازان رستخیز ۰
بلی نامور یعنی میر سلطانشاه چو دیدی هجوم و خشی سپاه
چنان کردی از جا بمی بازگشت ۰ که تنها ز قلب سپه کرد پشت
گرفتی چو نیزه بدست استوار ۰ نماندی بپا لا زین یک سوار
چنین گاه دهی که در گریز ۰ بردن کرد قوم خود از رستخیز
حاصل مطلب دست میر سلطانشاه بلندی کرده قدر
یک تن بلند بر آمد در بی کار و زانه بود که مضراتش

بزیر آمده رو بطرف شنید هم که عباره نفس های ملکوت
دروازت مراجعت نمودند
و در همین مراتب بملک راغ بقلعهٔ یادان یادگار شیخ
حاکم گردید امیر بدخشان بخاطر جمع تام بقلعهٔ فیض آباد
مراجعت نمود
فتح چهارم سراپای حدود و توابعات الکای
عشرت خانهٔ چترار که یک قسم از ملکات دارد ستان است
میر سلطان شاه ادعای آن نموده اگر ایزد بر حق ظفر مآب
خال بن بیند خطهٔ ملک چترار را بحیز تسخیر آورم ٥
محل وقوع حادثه و هنگام آن آمد و در تاریخ ۱۲۶۵ سنه
بوقوع آمده که دران مدت بقلع و قمع اهل شیعه
شنیعه باطلیه اسماعیلیه که اندر ممالک بدخشان و
چترار است سلطان شاه عزم جزم نموده که همه
آنها را

سنه ۱۲۶۵

آنها را در ضبط و شکنجه درآورده حرمت نماید
و دران باب اندیشهٔ مملکت گیری ملاحظه بکار میبرد
اتفاقاً معز الدین خان باجوری با دو نفر پسر خود
از منصور ملک خان و محمود خان و جماعه از سرکردگان
قوم افغان از مومند و سالارزائی از ملک خود ها
برآمده فراراً بملک چترار رسیده و از چترار بآوازهٔ
کلانی میر متوجه فیض آباد گردیده آمده بملاقات میر
نایل گردیدند ٥
و امیر هم درین موارد از آمدن مسافران ارجمند
زیاده خورسند شد و اندیشهٔ که در دل عالی خطور یافته
بود با او در میان نهاد زیرا که مردم افاغنه بچترار ارکان
شناسند معظم الیه مذکور بخاطر خواهی امیر
بهمگی صدق و راستی درآمده اذعان این امر

[illegible]

نموده امیر بعد از انعام و اکرام اورا با فوج گران از لشکر
خود بران داشته که بعد از نزول صدد زیباک پیش
رفته خود بعد از ظهور واقعه متعقب سواری نماید
دلبر کلان خان مذکور را منصور و علیخان با خود نگاه دارد
و همین صلاح را خان مذکور از امیر پسندیده
محاصله را از سرحد وخان تا پایان حدود بدخشان
و قرای قطغان بجمع آوری قشون فرموده از هر
جانب فوج فوج اهل سر گرفته و بعد از اجتماع
عساکر رایات و خیام را باهتمامی زیب و زینت بهم آورده
نموده تا زمین را زرین کنند ٭ دم اندر دم نای زرین کنند
تموج دریای قشون نصرت مشحون متوجه گردیده در صدد
زیباک فرود آمده خان مذکور را با موکب قوی و انبوه
از راه کوتل دوراه و کوتل نقصان پیش روانه نموده به

مجرد

مجرد عبور عسکر به دیار (جترار) از موضع (شغنت) تا قلعه
پای تخت همه مفتوح گشت چون این خبر بسمع عالی
رسید پسر عزالدین خان مذکور را کما ینبغی با انعام و لطف
احسان ممتاز ساخته یکباره که بلا توقف و اهمال
لاهو شد چون به پای تخت (جترار) نزول ارزانی
فرمود از سرحد حدود ملک مذکور تا پایان (دراش)
همه ایچون ماهیان بی دست و پا در گله گوسفندان
مانده بر جا در طور اقبال و شیخ اصلاح درکشیده (توری
گوپ) تا (موری کوپ) و توابع مستوجب جنس
با اهالی آنجا اسر گرفته متواری شده کار از هر برج کوه
کنار یافته و سرکردگان و با لشکریان قیشلاق به
قیشلاق فرا آمده اسیران را در حضور جمع نمودند
و مدت شش ماه بدین نسق بنای نو تش در باتین

و هر کس بطور خود غلامان
عشرتخانهٔ مذکور بسر بردند
خوبرو و کنیزکان سنبل موی را بخود آراسته همه وقت
به بزم صحبت پرداخته و در طرب را بخود مفتوح داشتند
چنانکه شاعری درین باب میگوید °

بهر خانه بزمی بیاراستند ° بنوش نای نوشی به پرداختند

و آنچه از خمس اسیران را مستثنی کردند و مخصوص
و مخصوص در رسد میر سلطان شاه بحساب سه هزار
نفر غلام بچه و جاریه کان بودند و مجموع اسیران
در قید حساب آمده و ظاهرا در عدد در آمد پانزده
هزار بودند و غیر از آن اسیران که در پنهانی
بود در نظر دفترنویس نیامدند و اینمقدار از شمار
رفت و فراخور عزت و وقار سرکردگان و مقربان
انعامی از حصهٔ سرکار عالی درباره هر کدام صدور یافت
و بعد

و بعد از انقضای شش ماه میر سلطان شاه از طرف
خود شخصی را در قلعهٔ حصار منصوب نموده و خود بفتح
نصرت تمام متوجه ملک بدخشان گردید و معدود جمل
نفر غلام و کنیزک در وجه قلمانه یعنی حق القلم بمیرزا عبد الرحیم
و میرزا عبد لطیف داده و زیاده بر آنکه قبل برین رسید خودها
گرفته بودند آنگاه که امیر عالی مظفر و منصور وارد حدود
بدخشان گردید اهالی ولایت بدخشان رسم استقبال
پای اندازی کرده بدین مضمون بلسان خود با تشکرات
ترنم سازی امیر کبیر مرحبا و خوش آمدی نموده گفتند

جانهای ما فدای تو جانا خوش آمدی ° با فتح رفته آمده سلطان خوش آمدی
بیتو مبا صفحهٔ اوراق روزگار ° طغرای دست بخت خوش آمدی °

و از انجمله بهادران و بعض از غلامان از امثال نیاز محمد بهادر
و غریب محب و کرکب علی لیسال و نور علی پیشخدمت

وادینه بیادل و غیرهم که بحسن قابلیت ممتاز بود در

بین اقران و امثال بعزت و اعتبار رسید و هر یک

صاحب ملک و مال قلعه گشتند

آهن که بغارس آشنا شده فی الحال بصورت طلا شد

واقعه سیم دستگیر نمودن

لشکر یغماگران ختلان (کولاب) از ماوراء النهر

در تاریخ ۱۱۶۶ سنه بود که از دریای جیحون مردمان لشکری

و غیر لشکری یعنی کولابیان عبور نموده از هر رهگذر و هر که

باشند گذشتند و فوج فوج میرسیدند دست درازی کرده

در ملک چاه آب و دینکی قلعه بمال و مواشی اهالی آنجا تالان

و یغما و تاراج پیش گرفتند و امیر سلطان شاه درین

امر متاثر شده امیر در صدد استیصال دفع و

گوشمالی آنها شد بنابرین درین خصوص جواسیس

مستبصران

مستبصران از دولتخواهان قطغان تعیین داشته که

هرگاه که انبوه بسیاری از یغما و غارتگران تا لب ختلان

یعنی کولابیان عزم تاراج و یغماگری اینجانب نمایند خبر واقعه از دو

تر بیشتر بما رسانند که شاید به تنبیه و تادیب رسانیده

شوند پس بموفق اینکه المرء اذا جد وجد عاقبت جوینده

یابنده بود یکی از نزدیکان اندیار که از صلاح آنها خبر

دار بود بخدمت سلطان شاه عرضه داشت نمود که در

این دو سه روز البته متصدع شوند که فوج قوی از یغماچیان

و غارتگران ختلان اتفاق کرده بسر چاه آب و دینکی قلعه

و قلیان از آب عبور نموده خواهند رسید

امیر از قلعه فیض آباد بلشکر طیار و از شاگرد پیشه گان

و حضار بلا توقف سوار شده وقت نماز خفتن از

بیرون رستاق بیک گوشه ایلغار کرده استادند

شاعر گوید بدین مضمون که بگفته است ٭

قلیلی ازان نیمه کاول پرید ٭ دگر جمله که را سراز تن برید ٭

ز اسپان بدست آمدش هفتصد ٭ کمان و زره نیزه بیش از عدد ٭

دو صد کله مرد نامی بتیغ ٭ بریده شد از رهزنان بیدریغ ٭

درین کار و زار و گیر و دار بمقدار دو روز بسر برده

پس از اتمام این امر بطرف مشهد سفر کرده بیت

بفرمود بر پشته اندیار ٭ امیر آن دو صد کله را مناره ٭

پس بسلامت بمشهد رسید بقلعهٔ نصرت آباد

نزول اجلال با تجمل اقبال فرمود

نصرت آباد نام قلعه ایست که امیر لعل از تسخیر

طالقان و قرای قطغان در موضعیکه دیرا

مشهد نام است باستحکام مردم سرای

بنا فرموده در غایت فراخی و وسعت درانجا

ونیمه شب بود که خود را بموضع خواجه جرغاتو رسانید و بالای

پشته بیم که درانجاست فرود آمد و علی الصباح که سفینه

دم لب نیمه لشکر یغماگران کولاب (ختلان) پایان

تر از خواجه جرغاتو استاده نیمه دیگر قریب چهار صد سوار

از شاهراه کلان میان قلعهٔ تخناباد و حدود خلیان

گذشته بکام طمع مال مواشی اندکی توقف نموده استادند و

چون کسان امیر بفرموده عالی راههارا گرفته بودند که

بودند و هیچ اثری از آدم و مال پیدا نشد چون دا

روز روشن شد و کار برسوائی میکشید ناچار پس گشتند

وازین طرف امیر سلطانشاه فرمان داد و ختلانیان را

تعاقب کرده رسیده زد و کوفت بسیار کرده دو صد نفر

ختلانی بقتل رسید و ده خمسه سر اسب و چه تعداد

کمان و زره و نیزه و شمشیر با دلجه دستگیر گردید که

شاعر گوید

هفت نفر و کوه بنی

مقدار شش هزار خانه بهم رسانید و دران عمارتی
به خود تعمیر فرموده بود و بران جای بازار دکاکین
برپا کرده به آبادانی آنجا همت نموده.
و بسیار تر بن اوقات بجهة مصالح امور مملکت
اوزبکیه در آنجا میبود زیرا که از اعتدال هوا و وفور
صید و شکار بنابر ذوق مندی امیر خصه با افواج
خاصه در آنجا بسر میبرد.
دانجین در موضع دریون قلعه انداخته و تعمیرات
دلکش نموده هنگام شکار صید بوده نه (بیلداربین)
اکثر اوقات در آنجا سکونت مینمود.
دیگر از نوادر ال روزکار بخصوص این دیار در آن اوان
دولت عالی تبار چند نفر اشخاص نام دار اشراف
احرار و عالمان ذوالاحتساب به تحریر در آید که درین
اطراف

اطراف عالم و اشرف بنی آدم بخصوص همچکدام از حکام عالی
مقام موجود و میسر نبود
از انجمله دو نفر عزیز کریم النفس که هر یک بنعوت تخلقوا
باخلاق الله موصوف و بشمایل رجال لا تلهیهم
تجارة و لا بیع عن ذکر الله معروف   اول عالم و
عارف ربانی کامل و کاشف حقانی متورع پرهیزکار
ایشان مولوی عبد الجبار قدس سره که تحصیل علوم
ظاهری در لاهور هند نموده بعد در نسبت
حضرت بیعت در خدمت حضرت حاجی محمد
امین لاهوری کرده و با جازه ارشاد رسیده در
فیض آباد بدخشان در مدرسه بالائی بوده
امیر بخد منشان زیاده محب و مخلص بوده و در هر
امری که شان خاطر خواهی مینمودند خلاف آن بوجود

نماز آمد تا وقت چاشت بمراقبه اشتغال داشته بعده
بتدریس علوم میپرداخت و مدام در ریاضت
و مجاهده بودند و در ایام عیدها بعد از آمد فاتحه خوانی
به نزد امیر میرفت بیک یابوی سوار شده که آن یابو
بصد تازیانه بزور از جای های میراند و باطراف
زیر رکاب عالم مذکور هر وقت بمقدار پنجاه نفر عالمان
صاحب علم دستار میبودند و روزهای جمعه بعد
از نماز بذکر جهر امر اشتغال مینمودند ٥
دویم سید السادات العظام و سلالة الاولیا کرام ایشان
میر غیاث الدین قدس سره که ایشان در ابتدا در خدمت
شاه معصوم ولی بردة الله مضجعه تحصیل احوال باطنی کرده اجازه
ارشاد یافته واز برای حج بزیارت حرمین الشریفین رفته
در راه بسبب استیلای جذبه که بایشان مستولی بود مدت

شش

15 Заказ Р-273

شش ماه در بر مجنون افتاده بی زاد و راحله بنابر غلبه
احوال دران بیابان بود و در ایام دولت سلطان نذرم
دار د شهر فیض اباد گردیده خود یکی از سادات
کبار این دیار بودند روزهای دوشنبه و جمعه بذکر
جهر اجازه میدادند و قریب چهارصد قلندر در
خدمت شان بود و قلندر بچه کان خوش الحان
زمزمه و نغمه که از حنجرهٔ حلقوم میکشیدند دلهای کروبیان
عرش معلی را میربودند و ایشان لباس فاخر میپوشیدند
و اگر کلاه و جبنده میکردند از شالهای گران بهای
کشمیر کلاه و ژنده میساختند و باسب خوب سوار
میشدند و هرگاه که بر نزد میر میرفتند بهمان شیوه
قلندری با قلندر بچکان خوش اواز زمزمه اغاز
کنان میرفتند ٥

سوم از حکمای نامدار حذاقت شعار ختم الاطبا آخر
الزمان جالینوس الاوالی و افلاطون الثانی حقیقت شناس
مزاج و طبایع مجتهد القیاس زجاج و صنایع صاحب طبع
سلیم محمد ناصر حکیم که ایشان نیز از هندستان
بدخشان افتاده یکی از اعاظم ارکان و اماجد اعیان
امیر کبیر گردیده در شان و عزت گوئیا امیر ثانی او بود
بغیر از ذات عالی بکسی دیگر نمی پرداخت داعزه و اشراف که به
شان حاجت می افتاد یکی از خدام خود را بکار او مامور
میساخت و خود بر بیمار نمی رفت

چهارم از ندمای نامدار و ندیم اعتبار عضد الدوله و مؤتمن
المملکه العالیه الحالیه مؤسس اساس اخلاص و اعتقاد بانی و مبانی
ارادت اتحاد الرفیق الشفیق میرزا احمد صدیق که در ابتدا
الحال از لهو و هوس گذشته در مرضیات امیر فانی گشته

امیر هم

امیر هم او را مختار الدوله خود گردانیده اخذ و جبر معاملات
و آداب و سلام خورد و بزرگ و خراج و شکس همه به
او مفوض گشت و داد و فریاد فقرا و غربا باو متعلق
گردید و امیر سلطان شاه تمام بکار هائی بعیش و عشرت خود
سرگرم باده غرور و نفسانی و دست شراب و کباب می تاب
بوده فراغت مینمود ۰

پنجم میرزا عبد الرحمان که در طبع نظم دلاویز و شعار
رنگین ملاحت آمیز بدرجه میرزا عبد القادر بیدل
رسیده که از عبارت اشعار دلکش دلچسپ او این بیت ۰
چو فکرم یک شکن پیچید از زلف مسلسل‌ها ۰۰ نخواندم لیک درس نسخهٔ کتاب
مطول ها ۰ روزی در باغ چهار چمن در انجمن شاهانه
در منظرهٔ جم غفیر فواره در میان حوض مهیا داشته و در
سر فواره سیبی را که گذاشته زدند بار حرکت فواره

آن سیب در میان آب متحرک در بازی بود که امیر فرمود که فضلای
انجمن هر یک بدیهة در شأن این سیب فواره چیزی را
بگویند با انعام ملوکانه سرافراز خواهند شد از انجمله فضلای
ملاحت شعار میرزا عبدالرحمان چابک دستی نموده گفت

بسکه کردم گریه آن بیرحم در نظاره شد ◦ دل بتنگ آمد برون سیب فواره شد

از بسکه بی تأمل و تفکر بدیهة انشا فرمود موجب تحسین و آفرین
امیر و مجلسیان گردیده و امیر کبیر با خلعت فاخره و با ضم ده هزار
تنکه بخشش و انعام سرافرازش نموده ◦

ششم میرزا اغند لبیب که از ایران به خدمت امیر رسیده
در تألیف انشا و تصنیف عبارات نظم و نثر و وضع
لغات و آرایش نکات باندراج رموز و اشارات ابجد معاینه
مبالغه رسیده و یکی از منشیان روزگار و فضلای نامدار
و صاحب ذهن بلند بود و طبع رسا داشت و عند الاحتیاج بدربار

پادشا

پادشاهی بدار السلطنه کابل بخدمت سلطان دوران
احمد شاه پادشاه او را میفرستاد و در جمیع فضل این میرو
میرزا دکلانی امیر معلی قطعه بیت انوری که در هجای
خود و بزرگی پادشاه وقت خود انشا نموده است کفایه
میکند که خوب فرموده ◦ قطعه ◦

بعد ازین هرگز نزاید بر چنین چرخ چنبری ◦ پادشاهی چون غیاث
الدین گدا چون انوری ◦ ختم شد بر دوی سخاوت
بر من مسکین سخن ◦ چون شجاعت بر علی بر مصطفی
پیغمبری ◦ صلوات الله علیه و علی آله

هفتم ملا عبدالله که در فصاحت زبان و ملاحت بیان
نادر عصر بود و یکی از معتمدان و سرکردگان بهادران
میدان و حاکم قلعه ملک چاه آب و ندیم خاص امیر
او را بسیار دوست داشتی که جمع عالم و دانا و در [illegible]

سپاهیگری ماهر و در فن خوش خوانی و دو کوم
ذکر جهر و خطبه های اعیاد و نماز جمعه بجهری با الحان تلفظ
خوش تکلم مینمود که گویا سنگ را ابترانه پر سوز گداز
دهد و جانها را از حضیض ناسوت بعلیین ملکوت به پرواز
آورند و از همه فایق از رفیقان امیر که زیاده دلیر و گستاخ
بود جناب میرزا خواجه جان رستاقی بود که غالبا امیر را
در عالم رفاقت و اتحاد در عبارت لطیفه گوی و هزل
از لطیف و قبیح و ملیح بنا بر مساعدت وقت هر چه بخوبست
بی محابا میگفت و امیر او را بهزل گوئی می پسندید و او را
داد رمیگفت و در خلا و ملا از وی حجاب ننموده ٭ یعنی بی ادبانه
و اکثر انعام امیر به بزرگان و علما و فقراء از دور آمده ٭
و هر معذور و نابینا میرسید با آخوندان کلان در هم
و دادن بجا انعام کردن از سی تا چهل هزار تنگه نقد و اسب و لباس و

یکی میداد

یکی میداده ٭ و از همه آخوند ملا عارف را که در علم بمرتبه
علامه گی فایز گشته در عین اوج جوانان و نیکو صورتی و پاکیزه
اسلوبی بود بنا بر غرور علم که غرور العلم اشد من حمر العنب
از وجه گفتگوی علماندی گستاخی و جرأت بنسبت
حضرت ایشان مولوی بهم رسانیده و از آن وقت باز
بمرض الموت افتاده که گفته اند ٭ بیت ٭
در آن مقام که خوبان بغمزه تیغ زنند ٭ عجب مدار سر افتاده در پایی
و از قراری که امیر را با او محبت تام بود در بارگاه خود بحجره
خاصه جای داده بالین و بستر زربفت مخمل شاهانه برای
او مهیا ساخته و حکیم محمد ناصر را با دویه و اغذیه آن
بیمار تعین نموده حتی که غذا را بدست خود میداد چون
بیماری او سخت اشتداد پذیرفت ناچار ملا عارف را
بهمان بالین و بستر ملوکانه بخانه اش فرستاد عاقبت الامر

بنمودهٔ خودش او را به نزد ایشان مولوی بردند و از
غایت ندامت و پشیمانی در عذر خواهی چنان بعرض
میرسانید که ای عزیز بیشترین خادمت میباشیم و نه
دانستیم و بد کردیم و توبه و حضرت مولوی هر چند کی
فرمودند بس بس چنین مگوئید که شما عالم سید اوزبان معذرت
از خود نمیگشید پیوسته میگفت و حضرت مولوی او را
دعا ایمان میکرد و از دعای عمر چیزی نمیگفت و بزبان
عمر لقد باخر من العارف نکمیل الانفاس معدودهٔ حیات
نموده از دار فانی رحلت نموده بمرد

و دیگر یکه واقعه از آفت و ضرر دنیای غدار بیقرار
بخبر بمرده که شاعر چنین گفته که بد نگفته بیت
بپیمانکن ایمن از بازی روزگار که چون عمر برزد هم داد رنگاه
در این لاجوردی سرای دو در نه زو بنام مطرب رسد نوحه گر

چنین

چنین است دستور چرخ کهن که چون کس برآرد بر اندازدش
اعتضاد خلافت و فرمانروای اعتماد سلطنت کشورگشایی
وزیر اعظم دستور معظم نواب شاه ولی خان افغان که
لسان الترجمان پادشاه بود و صاحب اسرار و همراز
احمدشاه بنا بر اهتمام مهم سعادت منتظم و حصول
مقصد اعلی و وصول بذریعهٔ اقصی که ادراک آن از استلزام
بدون وجود آن وزیر با تدبیر محال ... از پیشگاه
خلافت با قطاع توران و عبور آب جیحون بتحصیل
به نیل سعادت از بدست آوردن و بدل جان ارزان
خرقهٔ متبرکه مکرمهٔ معظمهٔ محترمهٔ علی صاحبها افضل الصلوات و التسلیمات
مامور گردید در سعد ساعات و امجد اوقات با عساکر جرار
درانی و سپاه ظفر کابلی با اعلام عیوق سای و خیام مراحل
آرای متوجه ترکستان گشته بودند و اقصای زوایای

هزاره قباد و تمامی امرا و حکام از سردار بلخ و قبادخان و غیرهما
از اعیان و ارکان همه باستقبال شتافته و بپابوس [illegible] گردیدند
قبادخان حصول این دولت را موجب شان و شوکت
خود دانسته که از سابق ازین هم عرایض مشتمل بر استیلا
و دست درازی امیر مردم قطغان بخدمت پادشاه بدار
السلطنه کابل بتوالی و تکرار ارسال داشته و وزیر معظم هم
بلا احاله مامور بسمت بدخشان بود که از آن در از مستور
غیر از وزیر و پادشاه احدی واقف نبود و قبادخان
آمدن وزیر را که از جمله کمک و امداد خود دانسته حرفی از امیر
در میان آورده که انتقام خود را در ینمورد از امیر سلطان مراد
خواهند گرفت و وزیر هم التماس او را قبول فرموده
بدریای جیحون که انصرام تا متوجه بدخشان گردیده و مقدمات
خود را مخفی داشته که مبادا آن بهشتی لباس را

از جای

از جای بیجای سازند و از حصول تمنای شاهنشاهی محروم
بمانند . ترا زنگ مگو فاش کم گفتن بلاست . کز پسی دیوار
بسی گوشهاست ۱۲۰ .

چون رایات ظفرآیات نواب کامیاب با فشون نصرت
مشحون از ولایت تالقان عبور فرمود نصرت آباد که
ایشان امیر از پیش تا زهر هر معسکر وا گذاشته رو
بهزیمت نهادند .

چون خبر واقعه بامیر رسانیده بکمال غیرت و جهدی که در
وجه خفه داشت در صدد آن در آمد که رفته در موضع
ایمن آباد سر راه بر ایشان گرفته یکی خود را با آنها
بزند که تا زه کاره نماید .

و سرکرده کان این جزئرا از امیر پذیرفتند که مناره
در پیش کعبه بلندی بر آورند و شمعی در پیشگاه آفتاب افروختن

چه صورت باشد با آنکه قبچقال حسن بیک یفتلی که مردی بود سخن
در او بعرض امیر رسانیده که اول فهمیده شود که دولتخواه کیست
و در مقدمهٔ تنگ شموس که امی بابا ما یاری میکند و بکه خوبی
خود را کرده ایم که الحال جانبازی تواند کرد زیرا که بعد از
درود تلماق دکاشغری مردم بدخشی از نظر مرحمت لشکری
افتاده چندان سرگرمی نداشتند.
و از این سخن امیر فهمید که حقیقت چیست و علی الصباح که آفتاب
عالمتاب لمعه پاش بساط زمین گردید پیشروان سپاه
وزیر شاه ولی خان افغان رسیدن گرفتند و از تخت
کوتل دیکان تا سر پل چادر و خیمه زدند.
و امیر سلطانشاه نیز از این سوی فوج خود را آراسته و
میخواست که بنام و نشان خود باهم زد و بدلی نماید
فرقه فرقه از جانب مردم ایلجار جدا گشته روی بخدمت

وزیر

ایل واسطه موضعی است بین ریگ و چاه آب

وزیر شاه ولی خان نهادند امیر هم بکار خود گردید با تمامی
لشکر خود بجانب ایل واسطه که موضعی است بین ریگ
و چاه آب در غایت استحکام بدانجا رفت
وزیر شاه ولی خان خرقهٔ شریفه را بخود سعادت
دارین دانسته باخود گرفته دیگر چندان بسود و زیان
بدخشان نپرداخت که آنی که مدعا بود رسید و تمنای که
داشت بحصول آن مشرف گشت و باخود میگفت
شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر مقتضای همت خود کم از آن نشدم
و بعد از تسخیر فیض آباد نام را از جانب خود
حاکم نموده مراجعت بدار الامن پادشاهی فرموده
امیر هم عزم فیض آباد نموده وارد شهر گردیده و آن
را که وزیر شاه ولیخان نایب الحکومه نموده بقلعهٔ
فیض آباد مقرر کرده بود سلطانشاه بغیر حق حبس القتل

رسانیده وجود نگراز القلعهٔ فیض آباد مقیم گردیده هم
عزیز خود را بلهو لعب و مستی باده و عرق و شراب
و بازی زنان مهوشان صرف نموده برضا و نارضی
کی اهل ولایت کاری نداشت و همچنان در عالم
بی ناموسی و بی شرمی بکو فتاده هم اسیران شرارت
انگریزیه که چه از برادران و چه از اعیان و ارکان
دولت بصدق و یقین مخلص و معتقدش نبودند
و درین مدت چند واقعهٔ رو داده که اگر جناب حق
از کسی اقبال را گرفته آفتاب دولت و بخت او را بدرجهٔ
زوال و ادبار رساند برخود ذات اقدس پروردگار
بهر آسان است ولی الثانیه امیر بدرجهٔ سر زد که
و بمرتبهٔ رسید که گاهی در حرم هفته پیاپی از عرق مست
و با ماهرویان سرمست خواب و غفلت بسر میبرد و از مقربان

بر طـ

بر طرف هم او را نمی دید و گاهی بیرون با چندی از رفیقان معدود
چند بشرب شراب مشغول که کتاب مقید میبود و هیچکس از ملازمان
که انتظام مهام مملکت مدار بدیشان منوط راه بمحفل او نمی
یافت اکثری خواص و عوام را بدبخت در اخلاص سستی و
تهاون پیدا شد و برادران کامیار را که گاهی بطریق ندرت
شرف ملاقات میسر میشد و با خود هم طبق نمیکرد و دود از
کشیدن تمباکو چلیم را بی فی میل مثل سایر الناس بدست
برادران نمیداد و در امور ضروریه عرائض را بواسطهٔ
بعضی از رازداران بزعم انبساط میرسانیدند ازین سبب
خاطر ایشان هم بگرانی انجامید و مردم بدخشی از جهة
رواج کار قلماق و کاشغری و از تر و مندی مردم اطراف هرجا
زیاده بخفه خفه و متألم غیر از یک میرزا و یا از امثال او از
رازداران معدود که چه به تنها چه برخیزد از یک سوار ؟

توره باز خان که در ادعا از همه فایق بود طغیان در طبیعت آن بی
افتاده از موضع کول یورش نموده رستاق بای بخود گرفت
و از انوقت باز که هنگامهٔ مخالفت او شیوع کشیده
آوازه به بیغم خانهٔ عشرت امیر رسیده گوئیا آتشی در بود
که در کلخانهٔ ناز و نعیم امارت افتاده که هرگز ازین نوع
مخاطره در جوار خفه و پیرامون خاطر آرمیدهٔ او نگردیده
و ازین معنی تعجب تمام با و روی داده و آتش غضب او
سر زده فی الفور بجمع آوری لشکر امر نمود و در اندک
مهلت سپاه و لشکر سواری فرموده چون بدهٔ دری
و ایلکاشان که از قرای مردم بلوچ از رعایای توره باز
عبور فرمودند آنچه تعدی که بعد درباره آن بیچارگان ظهور
رسانید از آنجمله اول آنها را تهدید و ارشاد فرموده
وانهٔ حضور شوند آنها در جواب بی ادبانه در پیش آمده که هر گاه

توره باز

14 Заказ Р-273

توره باز خان بملازمت بیاید ما یان خواهیم آمدن بنا بر
این همه که اسیر و دستگیر کرده اکثر آنها را بقتل رسانیده
بملک عجم فرستاد .
و توره باز خان درین باب بقباد خان حاکم قتغان
آدمان در میان داشته که بمیعاد موعود بلا توقف
و اهمال وارد شود و قباد خان این معنی را از
توره باز خان مژده و خوش خبری دانسته در سرانجام
کار مخفی شد و منتظر آن بود که بایماء از جانب
توره باز خان خود را بر رستاق بامداد او برساند
چون غلغلهٔ وارسید بمیر سلطانشاه رسید
توره باز خان از شنید بموضع سر رستاق آمده جز او تجهیز
فوج از کمک سپاه اوزبک که قباد خان به پشتی
و تقویت او پیشتر از خود فرستاده بود قلعهٔ در سر

رستاق بنا کرده برابر قد آدمی دیوار برآورده بود که
بیکبار پیش تاز لشکر امیر رسیدن گرفتند و از طرفین جنگ
پیوستند امیر هم نزول فرموده توده بازخان بملاحظه
آنکه اگر از آمدن قباد خان بذات امیر سلطانشاه
گزندی رسد باو البته بطریق اولی خواهد رسید لهذا
عرضه داشتی مشتمل بر نادانی و نافهمی متضمن عجز و فروتنی
و با اندماج اینکه از بزرگان عفو بود دست از شهرستان
خطا و با اندماج خبر قباد خان به تحقیق آمدن حضرت
صاحب باید برگشتن و یا در جای مستحکم استادن
و بعد از مراجعت قباد خان خود بخدمت عالی
نقوم مرسول داشته امیر باستماع این تقریر زیاده
برآشفت که غلام زاده را بین که ما را بواسطه قباد
خان بیم میدهد ما که قباد خان خان را بارها در

جنگستان

جنگستان قندز کافته نمیافتم درین دشت
بی خس و خار که او را بیابم صید خود را چگونه از دست
داده باز پس مراجعت نمایم و چون قضا کار خود
کرده بود کوشش به نصیحت هیچکس نداشت و از صبح
تا شب هیمه کشی تنور جدال قیام نمودند و سرگرم خفتند

مؤذن برآورد اول نوبت | که سبحان حی الذی لا یموت
شبیخون زد از سوی آن یا قباد | هنگام چون لشکر تند باد

و چهو لی سرگرمی نشاء خواب جانانه خرابانه دماغ شبا
امیر رفته بود که نیزه داران گرد ایشان شیخ گرفتند
و غلغله گیرا گیر و ولوله ملتق تیر بهم رسید و از انجا که اخلاص
و اعتقاد مردم از امیر برگشته بود چندان کوشش
هم نکردند و خود را دستگیر اوزبک گردان را بهتر و
خوبتر دیدند از آنکه از دست امیر خلاصی یابند

لشکر از مقدمه ننگ و ناموس گذشته کماندار یکه کیش
پر از تیر بود نخواست که یک تیر اندازد در یکدم همه
اسیر و دستگیر اوزبک شدند تا که مقدمه امیر آمده
او را بنفس نفیس خود فرا داده نزد قبادخان بردند
و توره بازخان از آن وقت باز که امیر را گرفتند
فرا الوار از پیش لشکر گوشه گرفته بجانب فیض آباد
فراری گشت قبادخان چون دید که شیر مرد میدان
توره بازخان بفیض آباد رفته در پی کار خود شد
هنگامیکه امیر سلطان را بحضور حکومت دستگاه حاکم
قطغان قبادخان آوردند و قبادخان با کمال ادب
از جای برخاسته بتعظیم تمام استقبال نموده ببالای
منزل نشانید و خود بزانوی ادب نشسته گفت در
عالم سپاهیگری خیلی وحشتناک و کدورت را بخاطر شریف

راه

راه ندهید که قواعد آدمیت در میان باقیست بعده
همه لشکریان را رهائی داده از امیر التماس کرد که خطوط
از جانب امیر نویسند که گماشتگان قلعه‌ها را ایله
کنند امیر گفت مهر بدست مهردار بوده حالا معلوم
نیست که بدست که افتاده باشد چون در عالم سیاست
حاکم معظم الیه قبادخان بجدی بود که سوزنی در لشکر
او گم نمیشد بمجرد آنکه فرمود بیارید آوردند و امیر را مع
برادران و میرزا بهمراه خود بقطغن رسانید از آنجا که یار بسر
توره بازخان یورش فرموده خود در موضع ادکو فرود آمد
بپیشتر آن لشکر تن بفیض آباد رسانید و توره بازخان
از قلعهٔ فیض آباد فرار نموده در لب کوه در قلعه کاتک
در آمد و هم در موضع ادکو بعض از مفسدان ابد خراب
گمراه حاکم موصوف الیه قبادخان را با آنهمه مردی گری داشتن

آورد که از ننگ و ناموس گذشته و عهد و پیمان شکسته
سلطانشاه اژدها را به تیغ شهادت رسانیدند
از بین این چنین کار نالایق اصلا از وجود دنیا هم
بود بوسوسه شیطنت پیشه کان حکم تقدیر ازلی بجای
الله الحکم لله تعالی در سنه ۱۱۸۴ ۱۱۲۹ هجری که یکهزار و یکصد
هفتاد و نهم بموافق تاریخ گل اشناغ ارم رفت
کالبد هیولائی مرکب از عناصر ظلمانی آن محفل آرای روضه السلام
جاوید اما از پیش دید نظر ظاهر بینان عالم
ماده و صورت مستور و محتجب گشت چنانکه شاعر گوید مرثیه
درخت کیانی در آمد زپای زمین گفت یا لیت آسمان گفت وای
ز اهل محبان بر آمد فغان ۰ چو در کربلای بد از خاندان
کموح تا سپاسی در بین خاندان ۰ که لازم بعد حرمت دودمان
در نفس شکوه دلبر آمده ۰۰ اجل خواست از جان آمده

۱۱۸۴
۱۱۲۹ هجری

القصه

القصه توره بازخان بکاتنک در آمدن و لشکر یوسف
رسیدن و محاصره نمودن و باز توره باز خان را از قلعه
برآوردن و راه گرفتن و به نزد قباد خان حاکم قندز
بردن و در موضع دهن کیوان اول ملاعبدالله
بقتل او فرمودن و او از این معنی ابا نمودن و باز بحرم
صدهی دادن و او را کشتن در دو سه روز
این وقایع با نصرام رسید ۰
و قباد خان بعد از هبوط بسمت قندوز میرزا
صدیق را با همراهی یکی از سرکردگان خود بفیض
آباد فرستاد و میرزا مقصود را نیز با همراهی امیر
بدرجه شهادت رسانیده میرزا محمد امین و
میرزا ابوالفتح هردو در قندز ماندند
و در تاریخ سنه ۱۱۶۶ یکهزار و یکصد و شصت و شش امیر زاده

جوان بخت باید دل از بطن مادر و از طفلی پدرش که
مرحوم مغفور میر سلطان شاه بوجه آمده که تاریخ
ولادتش نیز موافق حروف میر بدخشی در حساب
آمده سنه ۱۱۶۰ میشود و هنگامیکه میر مرحوم بدرجه ۱۱۶۰
شهادت رسید این نوجوان نورس باغ حکومت
در سن چهارده سالگی آمده و تمتع از بوستان
کامرانی حاصل نموده در موضع چاه آب تا به ماب
امیر بود و بعد از شنیده و فهمیده این واقعه سانحه
امیرزاده محمد شاه بجانب تکشاو رفت و مدتی مدید
در موضع تکشاو بسر برد
و میرزاده [illegible] مانی سرکرده قباد خان به ر و د گذرد
خود کماشته بالاستقلال قباد خان گردید و بعده بنابر
خواهش مردم بدخشان و دفع تهمت ادعای میری که

خود نصرالله خان را میر گرفته اما سررشته کلانی در حقیقت
همه در دست او بود و در اندک فرصت میر را از تکشاو
طلب نموده در قلعه درآورد و نصرالله خان از دست
۱۱۸۱ میر محمد شاه شربت مرگ چشید این عالم را وداع
نمود در سنه ۱۱۸۱ مقتول گردیده
چون قباد خان از این واقعه خبر یافت فوج کثیر از لشکر
بسرکرده گی قباد چیچکه نام بالای فیض آباد روانه نمود قباد
چیچکه بعد از ورود از موضع آب خوره تا قریب سنگ مهر
فرا آمده از تیره ماه تا ایام بهار ایستاده هر چند بجدال
قتال کوشید فتح فیض آباد میسر نشد
چون نیر اعظم طی بروج زمستان و بهاران نمود و جمله
صحرا و کوه و دشت لاله گون و خرم و گرم و نرم شد آنگاه
۱۱۸۲ خود قباد خان در تاریخ سنه ۱۱۸۲ با لشکر فراوان رو

نموده رسید چون مردم دانستند که از کمال کم قوتی
طاقت مقاومت نیست و نمیتوان کرد ناچار کرده
کرده و طایفه و طایفه بشده بانقیاد و متابعت او شتافتند
و میرزا نیز بملازمت او رفت ٥
و میر چون احوال مردم برین منوال دید رفتن خود را از جمله
ضروریات دانسته با جماعه از نوکران و بندگان خود بی محابا
توکلت علی الله گویان در پیش او شد این هنگام انبساطه
قهر قبای خان بلای عظیم و خرابی تمام به این دیار و اقر
الاعتبار از قهر و غضب الهی نازل شده که تمام اهل شهر
که علاوه دوازده هزار خانواده مقیم و وطن دار
اصلی بوده غیر از مردمان آمده مقیم و وطن شده
همه را بیغما و اسیر کرده تاراج نمود که از ان
جمعیت کثیره بتعداد از چهار تا پنج خانواده رسند
ماندند

ماندند   خلاص اینکه میر محمد شاه را با همراهی قندز
برد و بدلجوئی او چنان سعی و همت نمود که ابدا
گرد غبار در دامن میر پدید آزاری نداشت و همیشه
میر محمد شاه در سفر و حضر بیکمند هم پای حاکم
قندز میر قبای خان بوده قبای خان ذره قدر در تحقیر
او کوشش نداشت و همیشه جز عزت و حرمت داری
وسیله نداشت و میر دایم در عوض دو سال
با فارغبالی تمام بشکار رسیده عمر بسر میبرد که ٥
بیکناگاه واقعه پیش آمد که انتقام تمام امیر امیرزادگان
لازم الاحترام و امرا عظام امیر کبیر عالیمقام بتعدی
تمام از وی استاندند و بموافق اینکه اذا اراد الله
شیئاً هیّئ اسبابه   داروغه دفتر فرمان قضا
جریان که منشور را بنام یکی از سپهداران افغان

۱۱۸۴ هجری اندر تاریخ سنه ۱۱۸۴ هجری مشتمل به تنبیه و استهلاک
او مرقوم فرموده سردار مذکور بسپاه موفور به
آرایش اعلام و خیام در حوالی قندز فرا آمده
مردم قطغان مناسبه بنابر ادعا قباد چیچک توپ
نموده امیر کبیر نامدار عالی تبار خدای نظر بیک کر
درباره او هم آنچه سیحر هتی بعد قباد خان بظهور
رسانیده داد چون امیر زاده اصل قطغان
بود درین مورد بکومک و پشتی و سران افغان
رواج یافته مردم اطراف باو جمع گشتند اطراف اکناف
ولایت همه از دست قباد خان رفت و در یک
زمین ماند. اینوقت امیر را در قید زنجیر مقید
ساخت که مبادا به نزد سردار افغان برود و میرزا
محمد حسین را نیز بزنجیر گرفتار نموده مستحکم نمود و یکبار

خود

خود حواله نمود که از مشهد برآورده بتفتیش رساند هر گاه
اولاد حاکمان یعنی یکمران قباد خان را به خارج غزنی جای که می
خواستند بردند و نقل انقلام شدند و جمعی
از سپاه افغان را در آن حین گذرشان به آنجا
افتاد دیدند که ملازمان قباد خان در پی کار هستند و ملا
قباد خان بمشاهده فوج افغانی بیکباره تار غیرتشان
گسیخته شده و خود ها گریخته رفتند و بندیان
واجب القتل را همچنان در بند گذاشته برفتند
و دسته فوج افاغنه آمده بندیان مذکور را از بند
خلاص داده رهای یافته از آنجا به بدخشان رفتند امیر
خدای نظر بیک بامداد افاغنه در مشهد در آمد
و قباد خان شباشب میخواست که بیک گوشه فرار نموده
ازین مهلکه خود را برآورد چون از قلعه قندز بجا مردم

[illegible]

درحوالی قندز اورا دستگیر نمودند وبه نزد میر صفای
نظر بیک آوردند و میر محمد شاه کور که مجدد در آمدن
میر را استخلاص فرموده که قدر زر زرگر
شناسد قدر جوهر جوهری
علی الصباح که علمدار سپهر برین بمنجوق زرین مهر فتح
وظفر از معسکر انجم وحشم علم المطلع انور رسانید کار
بگردش گردون دوار بالعکس افتاده میر در کمال شان
شوکت قباد خان حاکم قندز قطغان مقید بسلاسل
بند و اغلال عقوبت گرفتار. چنانچه که شاعر گوید ○
هر تب سر رسم و تاراج داشت ○ سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت ○
بیک گردش چرخ نیلوفری ○ نه نادر بجا ماند نی نادری
القصه میر صفای نظر بیک قباد خان را
بدست میر داد که با سختترین عقوبات و عذاب اورا

قصاص

قصاص نماید که برابر خون پدر خود سلطانشاه کرده
شود واین قصاص کننده میر محمد شاه ولد سلطانشاه
عقابیست شهاب سپهر دورنگ ○ شبی صلح سازد
کند روز جنگ ○ مشو غره بر جاه و مال و منال ○
که رو نیست این جمله را در زوال ○
از آنهنگام که نیر اقبال علم اجلال را از مطلع کمال
برآورده حاکم قندز و قطغان قوت خان
(قباد خان) را میر محمد شاه ولد مرحوم شهید
سلطانشاه بقربانگاه کشان کشان برده
بموافق اینکه قضا گفت گیر و قدر گفت ده ○
فلک گفت احسن ملک گفت زه ○
اورا قربان تیغ بی دریغ نموده و خنجر در اندک مدت
بتمامی فرحت و مسرت وارد فیض آباد گردید

و سلیمان خان را که امیر حرمی آواره وادی سرشار
کردانیده فرارا از راه چترار بسمت دار الخلافه کابل
رفته بعد مدتی در آنجا بصد عزت و انواع مذلت
بسر برده و بعد از مضافات کوه دامن کابل وفات
یافت و پسر او بهادر شاه بعد از انتقال
پدر خود از راه چترار عازم بدخشان گردید بعد از وصول
بمضافات بدخشان طایفه از دولت خواهان سلیمان
خان باو در پیوستند و همان شعله عناد بینه بخت
را افروخته بالای فیض آباد آمده جنگ و جدالی در بین آمد
عاقبت میر محمد شاه بجانب ... رفت و باز از آنجا آمده
بهادر شاه را الطرف جرم برآورد و هم چنین چند
مرات و مکرر در بین لد و بدل کردند
شاه ونجی خان حاکم شغنان بنا بر خرابی تمام

بهادر و ... سلیمان

جرم اسم ولایت

شاه ونجی ... شغنان

از جهت

13 Заказ Р-273

از جهت نفاق میران ادعا بدخشان در سر او افتاده که
در حالت انعام در بین کوهستان نظیری نداشت و
در آن عهد مرجع الیه این نواحی گشته یکی از نارسیدگان
دون بی خرد از قوم قارلیغ اقسقال بهادر نام از جمله
بهادران او شاگرد پیشه گان که در امور سپاهی گری
هوشیار طیار بود وسیلهٔ بشاه ونجی خان
در پیوستند و بتائید دولت او انتظام تمام یافت و کار
او شهرت کشید و جمع کثیری بدولت خواهی و تقرب
انعام شاه ونجی باو یار گردیده سرانجام کار او بآن
انجامید که فیض آباد را بنام شاه ونجی خان در تصرف
آورد و قید نظر شاه ونجی آنکه اکثر میران موروثی
بدخشان را بدست آورند آنچه نظام کار او بوجه احسن
بانصرام رسانید و بهمین امید او را پرورش میکرد :

میر سید

ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال. و در استقلال بهادر در علم و
مکر و فریب استادی بود انواع اکرام و اصناف انعام او را
بخود فریفته داشته ترتیب سپاه و توجه کرد بجهة کمال نمود
چنان شد که غیر از چاه آب تمامی مضافات را احاطه
نموده بر خود مطیع ساختند.

و بهادر شاه ولد سلیمانخان را در جوم محاصره کرده مدت
هفت سال در محاصره او کوشید آخر العهد و قسم
او را از جوم به نزد خود طلب نمید بمجرد آمدن او را
از نقض عهد و پیمان کرده بهادر شاه را بانعام باقی فرستاد و
استقلال نمک بحرام در حق ولی النعمت خود چه کار نامرغوب
را روا دید که احدی جز نفرین تحسین نخواندند و نثر او را
نعل لعنت کردید.

اما میر بهادر شاه در اوّل حال خود جوانی بود با شرم حیا

و نهایت کم

غایت کمال و جمال و پسندیده که افعال بلباس ابرار آراسته
و با اخلاق احرار پیراسته و بعد از آن بموجب تمادی
عادت
بعضی از بی باکان بجهة غلبهٔ نشأ بنک و بوزه از اخلاق
حمیده برگشته با وصاف ذمیمهٔ ظلم و قتل و غارت بی رحمی انصاف
را پیش نهاد خود گرفته اکثر اعیان و اشراف و ارکان را بقتل
رسانید میرزا را هم او کشت و بجهة استیلای جفای او
همه مردم از وی بیزار شدند.

غالبا باین سبب استقلال بهادر در رواج یافت تا رستاق و باقی
حدود همه آباد و مهیا و آن سنگ بر سر زده را سنگ
لاجورد صاحب شان و شوکت نمود که لاجورد در مملکت
خطای بها تمام یافت تا که یک سیر سنگ بدخشان به هزار
پانصد روپیه رسید و درین باب چنان قدغن تمام فرمود که
ریزه سنگی از آن بدست احدی از اکابر و اصاغر نمی افتاد

بهم رسانید

نقره و اجناس
وهمین لاجورد خزینهٔ معموره از نقود یا مس
و امتعه و اقمشه از هر جنس بهم رسانید گرد آن و منجان را که
از توابع آن سرابهار از جه بمکان است تاخت و تاراج
نموده همه را فرو گرفتند و خزینه بر خزینه می‌افزود و داعیه
خیال آن خام طمع بر آن بود که خدمت میر را بچه حیله و مکر
بدست آورد و همیشه کار بمکر و فریب میکرد و یکبار درین باب
بسر چاه آب لشکر کشید و کاری از دست او نیامد
و مکارانه بخود اندیشید و مردم بقتل را بخود دوست دارن
نموده فرمود که بخدمت میر محمد شاه پیغام نمایند به بهانه
آنکه اگر آن عالیجاه اصالت دستگاه درین قوم در آیند
ده بار اقتقال بهادر یکباره هجوم کرده بنیاد اقتقال بهادر را
خشک نمائیم و تخم او را از صفحهٔ روزگار بر اندازیم
و از آنجمله فریب کردن یکی اقتقال حیدر بود از بقتل پایان [illegible] بهمین
فریب

فریب میر را تا بس کوه قریب بند الیکل آوردند
و اقتقال بهادر با لشکر بسیار در سنگلاخ بند الیکل کمین کرده
شاید کاری تواند کرد و از آنجا باز هم چند آدم معتمد را همراه
اقتقال حیدر نموده که سخن او را میر از جملهٔ کذب و افترا
نمی‌شنید بخدمت میر محمد شاه فرستادند که بی محابا نزدیک
دار بقتل شوند اقتقال حیدر از آنجا که پروردهٔ نعمت
این دولتخانه بود عقل خود را بکار برده و کوتاه اندیشی
ادراسهل و آسان دانسته چون بخفیه نزدیک میر رسید خبر واقعه
بعینه بسمع میر رسانید و هم از آنجا میر بجانب چاه آب رجعت
نمود و خود هم از دنیای فانی گذشته سر در قدم عالی نهاد و ملازمت
عزم معاودت
صاحبزادهٔ عزیز [illegible] د ازانچه که نعوذ بود با
اجل عیال او رسید اما ترحم آن مکار در دل داشت
ار [illegible] از [illegible] و [illegible] بیک [illegible] از جمله

ملا عبدالرحمان

قوم ترکیه وزیر او بود عاشور محمد دیوان بیگی او و ملا عبدالرحمان
برادر کلا اقسقال قربان جان را در قلعه دیر تیوان از جهت
قومیت که از جمله قارتیغ میرزا بیت حاکم نموده بود وجود اقسقال
قربان جان آلیشافل او و یکبار میسر هم نجابت داران
بنزد شاه منصور خان بطلب کومک و امداد رفت و شاه
منصور خان نیز انچه که شرایط و رسوم قدردانی بود مضاعفاً
درباره میر محمد شاه بظهور رسانید
و شاه منصور خان التماس میر محمود لازم داشته مهر بجانب
کولاب (فلان) داشت در بازگشت سفر تمامی لشکر
از جانب ملک بغ یورش کرده در موضع دوابه از فصیل بالا
نزول فرمود بیشتر از عسکر او از کوتل کج خم پیش
عبور میکردند و اقسقال بهادر با لشکر خود از لای آبه گذشته
قریب بزیر کوتل رسید قضارا همان شب که شاه در

دوابه

[illegible] شاه بیرداز [illegible] از زمین و منصور [illegible]

دوابه بود یکی از شاهان قراتگین شاه بالتو نام صاحب
لشکر و حشم و خدم بود باندیشه خیال فاسد خواست که
شاه را همان شب بگیرند و آنچه از دست او بیاید فرو
نگذارند و در هنگامیکه قریب بنصف شب که خلوت از
ملا و خلا یافته در سراپرده شاه درآمد اما از دست
او هیچ نیامده و لیکن شاه منصور در عالم فراست
دانست که خیال او بچه قرار یافته است فردا که مشعل
جنگ از دو طرف شعله گرفت شاه منصور بجهت مخالفت
فی مابین خود چندان کوشش نکرد و هم از انجام رجعت
نموده چونکه بدروازه قلعه خم رسید شاه بالتو را
در حضور خود داشته فرمود که ترا بخانه خود بتمامی نظام
و احتشام خود باید رفتن و تدارک استحکام خود باید کرد که از ما
در خاطرت نماند که ما هم اینک به تعقیب میرسیم و مرحمت ما هم

داریم هم اینجا میکنیم کما قال الشاعر بیت

ببینیم کز ما ده دولت کراست　　خدا هر کرا داده باشد سزاست

در اینجا اگر دستگیرت کنم　　فدای دم تیغ و تیرت کنم

نخوانند مردان مر آنکس مرد　　که نتوان کس اندر حرم صید کرد

برو تا تو باشی بجا و ای خویش　　که مردن بود مفت در جای خویش

شنیدی که شیر از بیمایکی　　بمرگ آید از پاس همسایگی

نکالت بود باز را در نسب　　که با کبک همسایه آرد غضب

شنیدی که در مدت هفت سال　　برآورد دود از سر بدسگال

چو شیرانه شاهی سکندر نژاد　　بمردی ز زر دبه بر آورد باد

ازان پس سرش را بشمشیر داد　　بان تشنه تیر ابغم سیر داد

بعد ازان که شیخ منصور خان مراجعت نمود و انکار ضعف شد

میرزا محمد شاه بجانب چاه آب رفت امیدیکه از امداد مخلوق

داشت منقطع کشت دیکبار تقی خان یتیمه بنزد الله بردی

بیک

بیک که از جماعه تازه بود رفت از آنجا هم قدردانی چندان

نیافت بالکل از یاری بندکان سلسله آرزوی خود را

گسسته و روی نیاز بدرکاه عزیز با نیاز آورد چندی از

روزها گذشته بود که خبر مرگ قسقال بهادر را مژده گویان

بتعجیل بسمع میرزا رسانیدند که از جمله مردم گرآن و منخان که

از قسقال بهادر ربیع تعدی و نازدی یافته بودند دو سه نفری

از آنها را در توپخانه قلعه عیفی آباد معین فرموده بود

هر روز چاشت و پیشین بالا صفه میرزا بابا شطرنج

بازی میکرد که از فیل کج باز فلک کشت مات رسید

روزی بمجرد برخواستن از صفه و متوجه شدن به قلعه

آن جوانمردان از سر توپخانه به تفنگ و تیره که بینش

آفرین بد و سه روز تفنگهای خود را خوب به نشانه

رسانیده و باروت را موافق تفنگ های خود درست

[illegible]

کرده از سینه تا شکم او را انقر اول گرفته چنان زد که
ریشهٔ آمال زندگانی اندک کلی و جزئی نابود او از بیخ و بن
برکنده روز روشن را بنظر آن ترک تنگ چشم بدبخت
تاریک ساخت هرچند که شکم بر باد جهه را بقوه محکم بست
کارگر نه آمده لرزه باندام او استیلا کرده شب تا بروز
بتلاش تلخ جان کندن آواره بود که قالب تهی نموده جسد
پر حسدش را به تیره خاک سپردند و این بود سبب فوت و مرگ استقلال
بهادر قرلیغ که بیان کرده شد

داستان مستقل میر شدن میر محمد شاه ابن میر سلطان شاه

داستان مستقل میر شدن میر محمد شاه

بیا ای مغنی فرخنده خو | که رفت از زمین نام مردک فتنه جو
نگین سلیمانی آمد بدست | بعفریت ملعون در آمد شکست
از آن رنگ دیو از جهان رفت | بنای نماند سنگ بر جا درست
نوبی زلف و رنگ ملک بدخش | ببوسند خزانان ز روان نثار خش

خزینه

خزینه اگر بایدت جا بجاست | نگهداشته او نصیب شماست
چنین است در عالم نیکنام | که میراث تیموری بخاری رسید
بیا ساقی آن جام فرحت فزای | که همشه آید به مهمان سرای
به جامیکه ارزد بملک جهان | بمیم ده بکام دل مهمان
کراو میر شد منشی میرزا | بود خوشنویس آ محمد رضا

خان ... میر محمد ...

موافق تاریخ سنه ۱۲۰۷ یکهزار و دوصد هفت بود که
در شریف ترین اوان به در آمد ماه مبارک رمضان
در عین انفتاح ابواب جنان و آرایش حور و غلمان
بر تسکین التهاب نیران آن میر و امیرزاده عالی
تبار عظیم الوقار کثیر الاقتدار ابهت و ابالت پناه
نجابت و اصالت دستگاه سیادت و شرافت
انتباه میر محمد شاه ابن امیر سلطان شاه بتمکین
عز و جاه بار آستکی نو کرد سبا از قعر چاه باوج ماه

۱۲۰۷ در سن ... سالگی

زفر فرموده بورود بهر فیض آباد مزین آب برکه اجلال و مسند
مسند اقبال گردید و از خزینه آنچه گردون ذخیره
ادنهاده بود همه زیور آرای جوانان اخلاص کیش و منزلگزین
خیر اندیش گشت علی حسب تفاوت درجات
هر کدام از ان حظی وافر یافت و صاحبان امانی و آمال
بمراد آرزوی خود رسیدند

و جانبازانیکه از ملک و مال گذشته در ناموس عالی از اهل
عیال نیز ابا نموده آوارهٔ خانمان گشته ملازمت رکاب
ظفر انتساب را در گرمی چاه آب غربت انی هلالات و غربت
وطن شیرین و لذیذ دانسته بسبر آب قیع تحسبه الظمآن
ماء از عینان بحر آن و حدایق نوالتو [illegible]
در ساخته دست از جوان الوان نعم و نام [illegible]
دیگان را از نور میامای قرة العیون از فرزندان [illegible]
دا [illegible]

دل بند پوشانیده در حقوق ادای وفا بجفا پرداخته بدر
آمد عید دولت دودهٔ دودمان ثریا سکان بر
قصوی و مطالب عظمی فایز گردیدند از بین امثال و اقران
ممتاز گشتند زهی حاکم محکمهٔ قضا و قدر که جهت تنگ
نیتی بشر حق را بحقدار رسانید مبیر قدر دان دوست
نواز دشمن گداز را توانست جلوس اورنگ اعلی رتبت و توفیق
توفیقات مرضیه بران آورد که رسوم ممرضات امرا ماضی
را بر هم زده اخلاق حمیده و افعال پسندیده از سر بنیاد
نهاده تکبر که از شعار جباران است نقش آن را از
لوح خاطر پاک شسته بمثال یار و رفیق با همدمان
شفیق به یک طبق طعام و بیک سفره نان میخورد و همدم
آرایان بزم طرب را در پهلوی خود راه میداد و از
صاغر سرشار آب شراب او همه سیراب شدند و صبح و شام

دربار و بارگاه او کشاده بروی خویش و بیگانه باز بود
و عوام و خواص همه را بار میداد و الوان نعم او در
سفره او پهن و منبسط بود و بر همه قدرشناسی و
دلجوئی میکرد و برای عیادت بیماران میرفت
و بر نماز جنازهٔ مومنان حاضر میشد و پس از ادای
نماز صبح یکپاره کلام قدیم تلاوت مینمود و نماز ایام
خود در قلعه بجماعت ادا میکرد و بمجلس علما و صلحا
و مشایخ بصدق و اخلاص وارد میشد و از محرمات
چون امارد و نسوان غیر اجتناب میکرد و از قتل
النفس که عبارة از هدم بنیان یزدانی ست حتی للمقدور
پرهیز مینمود و کسی را بغیر شرع تعذیر بمال نمیکرد
شرابیان و بنگی و بوزه خوران را سخت تنبیه و گوشمال
میداد بت در شکستن دوزانو مینشست

همواره علما

همواره علما و مشایخ را بتعظیم و احترام مینمود و در کعبت و شنود
روزگار بدادیانه امیر و امرا خود را از جمیع ممنوع
و گاه گاه از روی نشاط بسر کرمی مقربان بتفریح طبع
مثلث انگوری بحد اعتدال که بمرتبهٔ سکران نرسد
میخورد و از وجه دفینه و خزینه جز ماده توکل چیزی نداشت
و هرچه که باو میرسید خیرات و انعام میکرد و دولت
خواهان خود را از حوایجات روزگار مستغنی مینمود و در
و از وقت جلوس بمسند امارت بمر نظمی الیه مناهذا
شانزدهم سال حکمفرمائی میکنند بسور رفتن ۱۲۲۳
هجری که عبارة تکرار میارم که یکهزار و دوصد بیست و سه
از سنین هجری از قحط و کثرت و فطور در بدان بتفضل
خداوندی واقع نشده و روز بروز در جملهٔ خورد و بزرگ
اهالی دار الدولة ش نعمت و برکت فراوان شده حتی که

[illegible] ۱۲۲۳ هجری

برکت در آب رودها و باران میشود و در ضان و شیر حیوانات
و چهارپایان و نقود و حبوب از هر جمله که در داخل ملک
میبود در وفور برکت و نمو تاثیر تمام حاصل بود ۰
چنانچه از قصهٔ بهرام پادشاه و روستائی از مضمون مقالات کتاب
خمسهٔ نظامی قدس سره گنجوی مبین است ۰ و بعد ازین امید
از حضرت باری تعالی و بیمن و برکت ذات میمنت لزوم
میر روشن ضمیر آن است که این کوهستان ناحیهٔ
طارستان و بدخشان و بدخشانات لعل خیز شادی
انگیز را از حوادث روزگار و هواجس فلک غدار
و انقلابات و تغییر ماه و سال و از زخم چشم تنگ چشمان
معاندان بجوار مامون و مصئون داشته محفوظ
و محظوظ دارد انه قریب مجیب
چه نعمت بزرگ است که مردم شاد و مملکت آباد کسی را

بکسی کار

12 Заказ Р-273

بکسی کاری نه و ویرانه و خرابه زارها درین عهد
همه معمور و آبادان و از نااتفاقی و جبر و ظلم ظلمه
نشانی نه و نمیتوان یافتن ۰
فرقه بر آنست که حکومت بجز از سیاست
رونق پذیر نیست ۰
و طایفه بر انست که رونق ملکداری و نظام
و کامکاری در رفاهیت و آسایش عباد است که
بزرگان گفته اند ۰ بیت
پادشاهیکه طرح ظلم فکند ۰ پای دیوار ملک خویش بکند
نکند جور پیشه سلطانی ۰ که نیاید ز گرگ چوپانی
آری مملکت چمنی است که بی دستیاری باغبانان امکان
طراوت و ابتهاج نپذیرد و نسایم عنبر شمایم را
الطاف خسروان مهربان فیض رسان بر روایح فوایح

روح و ریحان غنچهای خونین دل بلبستان و گلستان عالم د
ادم را بشکر خنده تازه و نعم مطالب و مآرب رسانیده
سرسبز آب عاطفت و عنایت میدارند که وجعلنا
من الماء کل شیء حی دال برین مقالست
در حقیقت وجود ذیجود حکام عالی مقام نصفت فرجام
بمثابه همای همایون است که سایه عاطفت پایه بال
اقبال همایون مثال را بر سر هر که اندازد نتایج دولت
و فواید برکت بران مرتب گردد
چه سلاطین کرام و خواقین عظام قدرمان بنیان معدلت
الجلال و ستون بارگاه جبروتند که حق تعالی و تقدس
بحکمت بالغه و دانائی کامله نظام عالمیان و مدار کار
کار آدمیان بوجود معدلت وجود ایشان منوط و مربوط
داشته یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید از ینجاست که
گفته اند

گفته اند عبادت چندین ساله زاهدان بعدل یکروزه
سلطان برابری ندارد قال الله تعالی ان الله یأمر
بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهیهم عن المنکر
والبغی لعلهم تذکرون •
بیت
جهان از رنگ و بو سازد اسیرت • ولی در پیش ارباب بصیرت
نه رنگ دلکشش را اعتباریست • نه بوی دلفریبش را مداریست
و گفته اند که مرد خردمند هنرپیشه را عمر دو بایستی
درین روزگار تا یکی تجربه آموختی • با دیگری تجربه بکار بردی
سعادتمندی که بتمادی مدت و طول معیشت از گرم و سرد
نیک و بد روزگار دیده و چشیده در حسب امتیاز
و ادراک انتظار وفا از گردش گردون بوقلمون که
باندک حرکت از حالی بحالی منقلب میگردد و شاه را
از گدا امتیاز نمیتوان کرد بجز از عبرت از اینجای

این تقویم منظور نظر نیکو اثر او نشد و نه پسندید و
بسبب طول امل استیلا و دو چار نگشت چنانکه گفته اند

جهان نزد دانا نه ارزد بجو　　برین بام کوچک چو طفلان مدو
چه لازم بود خفتن اندر مغاک　　چه بر تخت مردن چه بر روی خاک
درماندم که آید اجل پیشوا　　نپرسد کسی شاه شب این یا گدا
چو امروز و فردا از و رنج جهان　　سبکبار رفتن غنیمت بدان
بغم خواری خانه تنگ و تار　　چراغ از عمل گر توانی بیار
اجل از زمان چون زبونت کند　　ازین قصر والا برونت کند
عمل گر بود زاد ره نیست باک　　وگرنه بمردی و گشتی هلاک

و بعد از اطمینان خاطر و حصول در رقبا کامرانه و سر رشته
داری میر معظم الیه نعیم میر محمد شاه　ارباب محمد امین چاه
آبی را که در آن موضع گنبدهای اسیا از وی سر زده و در
حق میر مذکور رسانیده بود و موافق بر گشت زمان و ضیقی

وقت

وقت در عالم تحمل بر داشت و صبر نموده و بوجه سیاست
قتل او را در چارسوی نظارگیان خلق بعبرت خواص
عوام لازم وقت دیده زنگار خاطر را که مو بیانه دل نشین
گشته بود بصیقل جفا انتقام زدوده شد

و خیر الله بیک او ترانجی که وزیر استقلال بهادر و قاریتوپچی بود
باهمراهی چند نفر از هوا داران یکدل حسد خود را برنج
آورد که رخنه درین دولت اندازند آنها نیز به آتش
بازی بیهوده خود را خود بخودی سوختند.

و بعد از آنکه این سیاست را کافی دانسته اغماض
و چشم پوشی را بجرایم کوتاه اندیشی در پیش گرفته اگر از کسی
حرکتی بیجا دید و یا از کسی چیزی شنید آن را منظور نظر
نداشت و بتمامی همت والانهمت را بمهربانی گماشت
چنانچه بارها آغا رتمرد و طغیان از شاه و وزیر بیک فجور و امثال

او معاینه نموده در تهیهٔ باغی آنها کوشید

دهم در این اوان در آغاز صبح دولت ابد پیوند و اقبال

سلطان جلال الدین ابن شاه وجی حاکم ملک شغنان

با پدر خود مخالفت نموده بدین مورد جناب میر محمد شاه

فرزند دلبند آنجودار شد خاطرپسند امیرزاده جوان بخت و

کام یاب حضرتی که میر سلطان شاه ملقب بمیرزای کلان نسب

سلطان را با فوج بسیار و جوان کار گذار بجهت مسخر

کردن ملک شغنان مامور و پیش رو فرموده و میرزاده

موصوف الیه هنگامیکه وارد بسیر کول شیوه گردید پیش رو ان

فوج خود را رخصت دست بردی داده و علی الصباح

خود هم بتمام خیل و خدم و حشم یورش فرموده مقدار ده

هفتاد توپخانه که در تنگنای راه بود بیکتاخت و تاز

از آنجا گذشته در موضع گل باغ رو برو ی قلعه فرود

آمدند

[illegible]

آمدند و فوج ملک شغنان مع حاکم آن دیار یعنی شاه وجی خان

در قلعه محصور و قبل شدند

و به شنودن این خبر ظفر اثر میر محمد شاه هم شتابان ایلغار

فرموده رسید و شاه وجی خان هم به میانه جی ...

بعضی از ارکان این دولت که ضمان شاه وجی خان را

بجود گرفتند بملازمت میر رسید و میر را بدرون

قلعه بر پنجه دار الملکهٔ شغنان برده آنچه که بساط

و ثروت و خزاین که بقدر مقدور در دخل ولایت

بود همه را بخدمت میر محمد شاه نمودند

زانواع مخمل بیرون از شمار — مطلا متاع از هزاران هزار

بباقی ز هر جنس انبار دان — متاع خطائی بقیمت گران

خطائی و تنوار مولون زر — هم از خام پو این دگر اندگر

از این برچه آن پرچه رنگ دگر — گر این نقره بود ست آن بود زر

سفید و سیه زرد و سرخ و کبود — دگر آنکه از زر همه تار و پود
ز ایران زمین یا ز روم و فرنگ — هم از شال کشمیری خوب رنگ
هم از مشک و از زعفران گنجها — ظروف گرانمایهٔ مهتران
سمور و سیه چون قباهای نرم — لطیف از بریشم گران قدر و گرم
ز هر نوع اجناس نقد جهان — که باشند سزاوار گنج مهان
فزون از عدد بیشتر از شمار — قناطیر سیم و زر بی غبار
زره های داوودی و کاوسی — سکه فزون و افزون بقیمت ز زر
جواهر ز هر جنس پر درج درج — چو شب پر فلک پر ز سیاره برج
ملوکانه زیور مرصع نگین — طویله ستوران ز زر غنبه زین
همچو اشتر با ستور و جمل — نهانهای و سرهای ز اهل
از آن دیگهای چو ریگ جحیم — که اقبال بیامان آن صبح و شام
طبق های چینی پر از نعمتها — ز بس جبر کان ناید اندر قیاس
بهر یک همه گشته مهرای مهر — کنون سر شد مهر روشن ضمیر

یکی را

یکی ز الکان نقرهٔ سیم خام — خطا ناخن نقرهٔ تر تمام
تقاضای صولت بران کار بست — که تا زالکان دولت آید بدست
یکی گنج بنهاد و پس رنج برد — دگر آمد آن گنج را پاک خورد
یکی می‌نشاند نهال امید — رسید اندر بر یافت درین نا امید
در اینجا کسی را بود دست برد — که هر چیز کاورد در دست خورد
درین کارزار تمنا خراش — شبی را با امید فردا مباش
به شب بهر فردا مشو فکر ساز — ز شب تا بروز هست راه دراز
مبادا درین راه خوف و خطر — شود رنج تو مفت گنج دگر
بیا ساقیا جامی که دم اندم است — نفس در تن مرد تا همدم است
بیم ده ملال آنچه داری حضر — که من درد فردا ندارم بسر
ندانم چه صبح از فلک میرسد — بل نیم شب از فلک میرسد
از آن کرد خوش طبع میرزا اجل — که کم نقد به از نسیه بل
کذا قال اهل العرب فی المثل — که النقد فی الکم به از اب اثم

مولف این [illegible] از میرزا [illegible] ۱۲

از آنجا که نیل بمدارج دولت علی حسب وسعت اهل قبول است
چنانکه حکما فرموده اند

گربهٔ مسکین اگر پر داشتی / تخم گنجشک از جهان برداشتی
این دو شاخ گاو اگر خر داشتی / هیچکس را پیش خود نگذاشتی

جناب میر محمد شاه باوجود آنکه جمیع اهل شغنان را
بخود اسیر و دستگیر دید بنابر ترحم و مهربانی جمع
قلیلی که از برده با اشارهٔ شه ویچی خان بخود گرفت و
دست تطاول از یرت و الوس کوتاه نموده در
خرابی ملک شغنان کوشش نکرد و همه را از سر جان
بخشی و آزاد فرمود و از آن گنج بیرنج در خور و مرتبه
و مقدار هر کس انعامی و اکرامی معین کرده بدولت تمام
و صولت و کمال مراجعت نمود اما هر نفر که بسرکرده گی
و خدمت و استقلالی مناسب طبع آنها را باستقلال کرده گی

یورت

یورت و الوس جنده ها مقرر فرمود
و از آنجمله حرمت مبارزت دستگاه اقسقال قل محمد بیک ابن
اقسقال دوزق بیک که از جملهٔ اجلای وکلای امیر بود و
هم سنگ و پاسنگ ترازوی میرزا احمد لتو بود اورا جای
و منصب میرزا احمد لتو نصب کرده به خطاب و القاب معتمد
بیکی و آقسقال اقسقالان ممتاز و سرافراز گردانید زیرا که
او مردی خوش خوی و کم گوی و دلجوی بود و از اول
تا بآخر جز مرضیات میر مخالفت نخواست
روز بروز کار او در ترقی و تزاید بود.
دویم میرزا شکور بیک که اتالیق قوم ترکیه است از قدیم
الخدمتان میر بوده در رعایت آبرومندی و دایم باظهار
حق گوی و منفعت رسانی مشغول بوده و انگشت نمای
۱۲۳۳ ولایت بوده و بانواع عنایات میر و غنی و سرافراز بوده در

۱۲۲۳ هجری

بهزار و دو صد بیست و سه که با قرب سید وفات یافت
و پسر او را بجای پدرش نصب نمود.

۱۲۱۱ هجری

و در سال چهارم بعد از فتح راغ که عنقریب به نگارش
خواهد رسید بآمد این بیگانه هیچ کاره از ولایت
افغانستان باجور به بدخشان معدود و چهل عدد
کارد و شمشیر زرین غلاف که برحسب اختیار میر از
خزینه درستی نموده شد بهر کدام از سرکردگان معتمد
مقرر گشت چنانچه قل محمد بیک که در مرتبه فایق است
دویم میرزا شکور بیک سوم اسماعیل بیک که برادر قل محمد
بیک است چهارم اقسقال قربان جان قارلق میرزا که
وزیر و میرزا بزرگ است پنجم برادر زاده محمد یونس بیک دولی
که در مرتبه قرب و حرمت وارثی میر از همه پیشقدم است
ششم اقسقال ایجام بیک که از قوم یفتل که صاحب قلم و حشم است

و اقسقال

و اقسقال باش محلقه تاجکیه است هفتم مخدوم میرزا عصمة الله
ولد ایشان قاضی میر عابد که با وصاف او پرداختن علوم بلو
مرانخانه از غنیمت خواه با و مفوض است هشتم دیوان
بیگی آدینه محمد که در عالم عزت و آبرومندی قریب بمرتبه
میران است و خود صاحب انعام و احسان در دولت میر بلکه
اختیار بود و مدرسه که قریب حوالی میر است
بنا کرده مومی الیه است و عشر غله مردم شهر بنابر
مهربانی میر وقف همین مدرسه نموده شد و در
این باب سندی بمهر میر و امیرزادگان بدستخط
ثقه عالیجناب اشرف العلما آخوند ملا مسجد از قوم والک
یفتل بپایان نگارش یافته نهم عزت دیوان بیگی که
ندیم و رفیق میر است دهم ارباب محمد نظر بیک
ابن اقسقال قلمند ربیک از یفتل بالا برادر اقسقال رحمانداد

یازدهم ارباب کدا محمد برادر قشقال قلندر بیک دوازدهم

رشید بیک اوترانچی برادر رضی الله بیک سیزدهم

رستم بیک پسر قلندر بیک کلته تای چهاردهم اقسی بیک

یازدهم نظر محمد یشال پسر شاه قاسم بیک شانزدهم

اقشقال عبد الکریم باشتمر بزرگی هفدهم مخدوم میرزادها

کاتبی هژدهم مخدوم محمد صالح سمرقندی ولد داملا نیاز محمد

ارچاه آب ارباب دولت و دولت بیک [illegible] کدا ارباب

غازی بیک ملا عبد الحمید ولد ملا میرزا نظر از سمنی

تنی بیک از [illegible] محمد بیک از قلبیان ابن [illegible]

قاضی منصور از [illegible] قبای بردی بیک پروانچی و [illegible]

میرزا منصور و دوا [illegible] نیاز محمد بهادر حاکم درزاب

و برادرزاده عاشور محمد یشال و دولت محمد یشال قارلق

[illegible] اول حاکم [illegible] خواجه [illegible] حاکم زردیو

از میران

از میران برادران کامکار میر عبد الصمد [illegible] میر شاه ولیخان

میر محمد رضا بیک میر پادشاه ابن شاه عبد القادر دراز

اولاد شاه رئیسی از سلطان ملک چترال علی [illegible] ابن [illegible]

معرکه را بزر زیور ار آسته خود میر ادعای آن

نمود که مضافات تابعه بدخشان را الموغاو کرماد در قبضه

اقتدار تصرف آورد لهذا

شاه ابوالفیض خان راغی ابن شاه شجاع که بنابر تفرقه

روزگار بعروض امرای بدخشان هر که باد عای خود

بملاذ [illegible] حصین و قلاع چرخ نخوت از دماغ خشونت

برافروخته رسوم استکبار در پیش گرفته جاده سیمای

استغنا و ابا بودند

و شاه ابوالفیض خان هم باستحکام خود مغرور گشته سر تکبر

باستانه علیه میر محمد شاه از روی انقیاد و تسلیم

و الفقه راغی با شاه ابوالفیض خان ابن شاه شجاع مرحوم

فراهم نمی‌آورد و به تهدید ارشاد ایلچیان میر محمد شاه
گوش نمی‌نهاد و از پند ایشان هیچکس بهره نمی‌شد بهیچ وجه
بطرف میر سیلان نمی‌شد و با آنکه جهت سابقه
باین خاندان داشت، از سلوک جادهٔ عافیت
استنکاف نمود بنابرین غیرت میر در صدد تنبیه
و تأدیب او بلزوم کشید که یک ضرب دود از دماغ
او برارد که دیگران را نیز کفایه نماید
و بعد از آنکه ارک تشون ظفر مشحون عازم قلعهٔ بادان
گردید خود در موضع مرچ نزول نمود لشکر میر کرده
گروه از بلندی و کریوه سر کرده آمدند
و شاه ابوالفیض خان ور استحکام قلعه و شیرازی او
بحسب مقدور خود جد و جهد تمام نموده و مردم در رنج یکجانه
نامور شاه خود ها و ملک خود را کامل و تمام فراهم آمده در بند
آن

11 Заказ Р-273

ان بودند که فرد الصاعقه های تیر باران نهنگان دریا
دفار البقطرات امطار باران عرق خجالت خیمه از خود دفع
سازند —
و آن روز سپاه بدخشان تا شب آرمیده و بعضی مشغول
نای نی بزم و طرب شب را بروز آورده و علی الصباح طبل
و نقاره جنگ را بنواخته مشغول حرب و ضرب گردیدند
چنانکه شاعر میفرماید نظم

سحرگه چو نان بفرمان میر — ز قربان کمان خواست و از خود تیر
یکی نیزه در دست و دیگر تفنگ — یکی نعره میزد دیگر طبل جنگ
یکی تیغ شمشیر و دیگر ز شاف — بهنگامهٔ جنگ میکرد لاف
زره پوش مردان جنگ آزمای — بمیدان مردی فشردند پای
ز کرنا و سرنا برآمد فغان — فغانی که میرفت بر آسمان
بهم لشکر یکباره کی — رسید و خونریز تر بارلی

در اطراف قلعه گرد آمدند — بهم رو برو سر بسر درزدند

ز مردی یکه با هم برابر شدند — شکستند دیوار اندر شدند

جوانان جان ده با قبال میر — نکردند آنروز پروای تیر

بسی نامی از مردم جان سپار — بمردند مردان و در مرده زار

کند عاقبت مرد ناموس دار — سر خویش در پای مولا نثار

برین بستر سم جوانان پردر — که در خدمت خواجه سر بسپری

بتاریخ راغی ابوالفیض خان — زیاوان شد آواره خانمان

۱۲۵۹

ز سرمایه آب و خاک این دیار — گل میوه دارد بدست چنار

شد گشت از خلق آن مرز بوم — نه بینی مگر جغد یا بوم شوم

الغرض الامر درین محاربه چاپلوز که در تاریخ ۱۲۵۹ هجری واقع شده بود ابوالفیض خان تاب طاقت نکرده ناچار سر فرار در پیش نهاده بطرف ملک درواز گریخت و بسبب غربت فی رحمت افتاده در یکی از موضعات

ملک درواز که

ملک درواز که کوف و خواهان میگویند رحل اقامت انداخت و میر بزرگ خان قلعه و ملک اغ را تماما ضبط نموده مظفرانه بقلعه شهر فیض آباد برگشت و نوبت

حکومت میر محمد شاه سی سال بود ابتداء جلوس میر مذکور از سنه ۱۲۰۷ تا سنه ۱۲۳۷ هجری بود و بعد خود در زمان حیات گزین نموده پسران خود را بهر ملک و قلعه های ... خان نامزد و تعیین نموده و از جمله پسران خود یکی را بنام ... نامزد نمود که مرقوم کلک بیان خواهد شد

و مجملا تفصیلات دیگر در حق میر محمد شاه مذکور بیان کنم که هنگامیکه دارا بیگ نام از جماعه بود که و تهمت که او زبکیه ملک قطغان بود چنین مشارکت بحکومت قباد خان فوق الذکر نموده دارا بیگ مذکور با ایل الوس خود مشورت نموده اغتشاش

بر پا کرد که تا بکی قباد خان قطغان در حق ما جبر و ظلم

تاخت و تاز بی داد میکنند حالا باید که همه یکدل و

یکجهت شده هجوم بکنیم و قباد خان را از میان

برداریم

دربیغرازدار اتالیک ایل و الوس خود را جمع ساخته

ببالای قباد خان آمده محاربه نمودند و قباد خان را

در قلعهٔ قندز محاصره نمودند و قباد خان در قلعه

بتنگ آمد در کمال تنگی قباد خان خواست که

شبانه از قلعه بیرون شده فرار نماید

ناگاه شب آمد تاریکی از قلعه خود را رها کرده

بیکباره بخندق می افتد و از ضرب افتادن

پای قباد مجروح شده همچنان در زیر خندق

مدهوشانه معطل میماند علی الصباح نوکران

داربیک

داراتالیک قباد خان را مجروحا از خندق یافته

بحضور داراتالیک آوردند

و داراتالیک فرمان میدهد که قباد خان را به پسر سلطان

شاه ملقب ازدهار که میر محمد شاه است بدهید

تا که بقصاص خون پدر خود بکشد

و میر محمد شاه ولد سلطان اژدهار در آن هنگام

در دست قباد خان محبوس بود و میر محمد شاه را

بند خلاص کرده آوردند و قباد خان را بمیر محمد شاه

سپردند میر محمد شاه قباد خان را بالقصاص پدر خود بقتل رسانید

شست داراتالیک دیده شاه میر محمد شاه را تربیت نموده

بند دولت بدخشانی خود میر محمد شاه را بحکومت فیض آباد

نشاند

میر محمد شاه را سه پسر بودند و هر سه برادران از بطن

یکمادر متولد بودند اول سلطان شاه مذکور که میر محمد شاه
او را امیر لشکر نموده ببالای شغنان بمحاربه و محاصره میر
شغنان براه کول شیوه گماشت تا که قلعه شغنان را ضبط
نماید در حقیقت آمده ضبط نمود که ذکرش گذشت
دویم میر کلان و سیوم سلیمان شاه بودند که
وقایع هر کدام بتفصیل خواهد رسید
و میر محمد شاه مذکور در ایام حکومتش مدت سه سال از حکومت
افتاده بقلعه ابل بالیسته که در لب آب آمویه روی بروی
موضع بهارک که از محکومات ملک کولاب که تابع امیر بخارا است
فرار نموده سکونت گزین بود
و سبب فرار کردن محمد شاه چنان بود که شاه یحیی خان
حاکم شغنان مار الذکر افواج شغنیه را جمع نموده افسقال بهادر
مفشند کور که از جماعه قارلیق قطغن بود امیر لشکر نموده

بطرف

بطرف فیض آباد براه ملک غاران و موضع سر غیلان زردیو
و سنگ لیچ و ورذوج روان نمود تا قلعه بهارک بالا از فیض
فیض آباد ضبط و تسخیر کرده وجود شاه یحیی خان پس گشته به
شغنان آمد
و از قلعه بهارک فوج شغنان بریاستی افسقال بهادر قارلیق
فیض آباد را با سایر قلعه جاتش ضبط نمود مگر تا بقلعه جرم
بجز ضبط و تسخیر او نیامد و نتوانست که تابع بنماید
بجهة آنکه در قلعه جرم بحکومت آنجا بهادر شاه ولد شاه
سلیمان بیک که اصلاً از جماعه های مهتران چترار بود
حاکم بود
و در سال سیوم سه نفر از مردمان منجان که برادران
افسقال بهادر قارلیق از کمال بدسلوکی افسقال مذکور
بین خود مصلحت نموده داماد خود هارا بتفنگ زده کشتند

وبعد از اتمام قتل شار الیه مردمان اعیان و [illegible]

بالاتفاق برخاسته میر محمد شاه را از قلعه [illegible]

آورده بحکومت بدخشان بنگر انصب کردند

و سبب پس گشته رفتن شاه دخی از قلعه

مبارک آن بود که بسمع شاه دخی خان خبر رسید

شاه درواز شه ترک خان نام از قلعه خم با فوج

ملک درواز آمده اختیار آمده اند که ولایت

شغنان را ضبط نماید

لهذا از مبارک برگشته بشغنان آمده فرار ساخت

آنهنگامیکه میر محمد شاه بدخشی از قلعه ایل

بالیسته آمده بقلعه فیض آباد متمکن شد و تمام

قلعه جات را بتابعیت خود آورد پس ملک بدخشان را

سه تقسیم نمود ١ - ٢ - ٣

قسم

قسم اول رستاق تالقان چهاب [illegible] قلعه [illegible]

داود نگ آب ایلبا و کول یوزی الکا [illegible]

این مواضعات را زیر حکومت میر کلان سپرد

و قسم دویم فیض آباد بقصبه بالا دریم تیشکان

کشم شهر کلوکان زردیو مبارک جرم

ورزدوج زیباک وسنگلیچ و خان شغنان

این مواضعات را در زیر حکومت میرزای کلان سلطان شاه

سپرده متعرضش نمود

و قسم سوم سرای بهار ارگو و بقصبه پایان و [illegible] و

شهر بزرگ این جوانب را به پسر خوردش سلطان شاه

سپرده و خودی میر محمد شاه بر از حکومت شده در کنج

خلوت نشینی شش سال دیگر عمر بسر برده [illegible]

چشم پوشید مطابق از سنه ١٢٣٢ تا سنه ١٢٤٢ [illegible]

[illegible]

و درین ایام حکومت پسران میر محمد شاه شاه و نجم خان
میر شغنان فوت شده بود باز از قرار سابق حاکمان
شغنان و وخان همه باطاعت و خراج گذاری
میران بدخشان درآمدند و عزل و نصب آنها
در بعض موارد و البته بمیران بدخشان بود
و همواره میر صاحب الاختیار مستقل الحکومت
در ممالک بدخشان میرزای کلان نبیرهٔ سلطان شاه
ولد ارشد میر محمد شاه بود که بعد از پدر خود در بدخشان
سی سال حکومت نموده بمرد و ابتدا حکومت میر
سلطان شاه از سنه ۱۲۳۰ تا سنه ۱۲۶۰ هجری واقع شده
و بعده پسر صغیر میر سلطان شاه را یاری بیک خان نام
بود میرزا ابن پسر هژده ساله که در آمده از ایام جوانی
بهره یاب گردید از سنه ۱۲۶۰ ابتدا بر قلعهٔ فیض آباد
بمسند میری

حکومت میر سلطان شاه از سنه ۱۲۳۰ تا سنه ۱۲۶۰ هجری بود

بمسند میری نشست تا مدت یکسال
و بعد از ان با رای صواب دید معتبران بدخشان عموی
میر یاری بیکخان که بقلعهٔ رستاق حکومت میکرد
میر کلان نام داشت از رستاق بفیض
آباد آمده بحکومت نشست
و میر یاری بیکخان برادر زادهٔ خود را بقلعهٔ بهارک
تعیین نموده خود میر کلان مدت چهار سال حکومت
کرده بود که حاکم قطغان محمد مراد بیک نام به
بدخشان آمده محاربه و مجادله در تاریخ سنه ۱۲۷۲ هجری
نموده و میر کلان تاب آوری نشده ناچار بطرف شغنان
به نزد قباد خان فرار کرده آمد و این قباد خان حاکم
شغنان پسر سلطان جلال الدین ابن شاه و نجم خان بود
و بعده حاکم قطغان میر محمد مراد بیک بدخشان را

ضبط نموده اختیار ضبط و ربط ولایات ...
یفتلی گذاشته خود بطرف قطغن ...
و تمام بدخشان را تا مدت ... الی سنه ۱۲۷۲
سنه ۱۲۷۲ هجری متصرف و مالک بود

و درین اثنا اعیان و اشراف ملک بدخشان از ظلم
میر قطغان محمد مراد بیگ بجان رسیده اظهار ضعف ...
کرده ملا گدای محمد یفتلی را با عتبات نزد
کرده بتغان به حضور میر کلان ولد محمد شاه
آدم فرستانیده طلب و درخواست کردند
زود به بدخشان عازم بوده بیاید که ملک بدخشان
باز در تصرف آمد

و میر کلان از تغان بکوچه خاران آمده بکوچه
یا عبور ده عبور کرده بکوچه زردیو و سر جبلار ...

بهارک

بهارک بفیض آباد رسیده و ملک بدخشان را از
چنگ و تصرف میر قطغان خلاص بخشیده تصرف نمود
از سنه ۱۲۷۲ تا سنه ۱۲۸۳ هجری یعنی بظرف شش سال
میر کلان حکومت نموده بمرد

و بعد از فوت میر کلان میر سلیمان شاه برادر خورد
متوفی مذکور که سابقا ذکر در قلعه سرای بهار آمده بود
میر سلیمان شاه ولد میر محمد شاه مذکور از قلعه سرای بهار
آمده قلعه فیض آباد و سایر قلاع را مالک شده
مدت دو سال حکومت نمود از سنه ۱۲۸۳ الی
سنه ۱۲۸۵ هجری که تکرار میر قطغان میر محمد مراد بیگ
آمده بدخشان را ضبط نموده میر سلیمان شاه را با تمامی
اولاد و اتباع برادرزاده گانش دستگیر کرده به
قلعه قندوز برده محبوس کرده بدخشان را تا الان

[illegible]

وتاراج کرده تا مدت پانزده سال تصرف مالکی نمود از ابتدا
۱۲۸۹ الی ۱۳۰۱ سنه هجری تمام بدخشان و بدخشانات
و در این ایام استیلاء قطغان کوکان بیک نام مردی
از گماشته گان میر محمد مراد بیک قطغان بود که کوکان
مذکور از جماعه اوزبکیه قرلیق ولد استقال بهادر
مذکور الذکر بود مومی الیه کوکان بیک پنج سال حاکمی
نمود و در اثنا حاکمی کوکان بیک جهان خان حاکم
حاکم قلعه جات ملک وخان بکوکان بیک باج
و خراج و اطاعت و آشنایی بعینه نکرده
بنابرین کوکان بیک برادر خود را بحیثیت ایلچی گری به وخان
بر نزد جهانخان فرستاد و جهان خان را از گفتار
کوکان بیک و از اقوال وحشیانه بهادر خان برادر کوکان بیک
در قهر آمده برادر کوکان بیک ولد بهادر را [illegible] گشت

دکوکان

دکوکان بیک از شنیدن این واقعه ملول شد با فوج بدخشان
روی بطرف وخان نموده برای گوشمال دادن و ضبط
کردن حاکم وخان و جهان خان روانه شد
و پس از ورود کوکان بیک جهان خان تاب طاقت
محاربه نکرده رو بطرف چترار نهاده بکوتل دارکوت
گذشته فرار نمود
و میر جهان خان با اهل و عیال و اعیان و اشراف خود
خود را بحضور مهتر کوهر امان رسانید
دکوکان بیک نیز با فوج بدخشان جهانخانرا تعقیب کرده
کرده از عقبه (کوتل) دارکوت گذشته داخل
چترار بالا شد
و آن هنگام میر چترار مهتر کوهر امان از روی مراسا
و مواساسازی کوکان بیک را استقبال نموده

بطرز اطاعت رفتار نمود

و پس از افشای معامله گوهر امان میرو خان جمکی

از چترار بالا فرار نموده بطرف چترار پایان رفت

در حضور مهتر شاه کتور رسیده و دفعه حالات و

سوانح احوالات واقعات مدهشه خود را بیان نمود

و از چترار بالا کوکان بیک قادلیغ برای ضبط و دستگیر

کردن جهان خان و حمی و چترار پایان عازم شده

و چه مقدار علاوه بر فوج خود از نوکران مهتر کوم امان

گرفته راهی شد

و از این جرئت و غیرت کوکان بیک میر چترار پایان

مهتر شاه کتور خبردار شده افواج معلومه مقرره

خود را مامور ساخت تا که سد راه کوکان بیک

را گرفته کارسازی نمایند و در میانه چترار بالا و

چترار

10 Заказ P-273

چترار پایان جای بود که یکطرف دریا و طرف

دیگر کوه بلند راهی داشت که مرور مردمان از جای

صعب المرور بنهایت سختی و دشواری بود و هر کی را

در حین گذشتن بیم سقط شدن و افتادن

بدریا بود و این جای فراطمه بدستکاری

استادان و مردکار امکان پذیر گذشتن سوار

و پیاده گان باچاری کفایت میکرد

و مهتر شاه کتور فرمان داد که همان راه باریک و موضع

صعب المرور را ویران بکنند تا که بطرف قلعه چترار

پایان بدخشیان امکان آمدن نشود

چترایان موضع مذکور را ویران کردند و افواج

بدخشان و چترار بالا مع امیر لشکر کوکان بیک ولد

اتنقال بهادر قاریتو آمده در بینی معطل شده امکان

عبور و مرور نشد بناچار کوکان بیک تدارک درست
کردن راه را نموده چوب و آهن استاد و مزدکاران
مهیا ساخته در تهیهٔ تعمیر موضع مذکور سعی و اجتهاد
نمودند استادان و مزدکاران مشغول کار بودند و خود
کوکان بیک نیز بالای کار هر روزه استاده سعی میکرد
و هر روزه بالای یک سنگی مینشست که پایان
سنگ بسیار جای بد بود که اگر شخص از انجای فرود
رها کنند فقط از سنگ بسنگ فرو کوفته استخوانهایش
نرمه نرمه شده آخر بدریای افتاد
و یک روز بالای این سنگ نشسته بود و شخصی از
لیساولان خدمتکاران معتبر کوهر امان بامصلحت
نهفتهٔ مذکور مراقب این کار میبود و وقت و
فرصت میشمرد تا اینکه کوکان بیک را باتمام رسانند

قضارا

قضارا بسال مذکور کوکان بیک را بالای سنگ
مزبور در حالت بی خبری یافته و فرصت را غنیمت
شمرده یکباره کوکان بیکرا از بالای سنگ بطرف
دریا خطا و سقط کرده فرو رها میکند
و کوکان بیک را گوشت و پوست و استخوان
سنگ بسنگ زده لت کوب خورده نرمه نرمه شده
آخر الامر بدریای چترار افتاده رفت و غرق گرد
و پس از این کار دستیاب بدخشان بی سر و سردار ماند
و چتراریان بالا و پایان بسر بدخشیان از هر طرف
هجوم آور گردیده افواج کوکان بیک چه الوس و چه از
اسباب الاغ و انجام و اموال و اجناس بالکل اسیر
پنجهٔ چتراریان شدند
و مردم چترار همهٔ افواج را برهنه و پیاده کرده براه

عبور و مرور شد بناچار کوکان بیک تدارک درست
کردن راه را نموده چوب و آهن استاد و مردکاران
مهیا ساخته در تهیهٔ تعمیر موضع مذکور سعی و اجتهاد
نمود و استادان و مردکاران مشغول کار بودند و خود
کوکان بیک نیز بالای کار هر روزه استاده سعی میکرد
و هر روزه بالای یک سنگی مینشست که پایان
سنگ بسیار جای بد بود که اگر شخص از انجای فرود
رها کند فقط از سنگ بسنگ فرو کوفته استخوان
هایش نرمه نرمه شده آخر بدریا می افتاد
دیگر روز بالای این سنگ نشسته بود و شخصی از
لیساولان خدمتکاران معتبر کوهر امان بامصلحت
نهفته معتبر مذکور مراقب این کار میبود و وقت و
فرصت میشمرد تا اینکه کوکان بیک را با تمام ریا ند

قفارا

قفارا سال مذکور کوکان بیک را بالای سنگ
مزبور در حالت بیخبری یافته و فرصت را غنیمت
شمرده بیکباره کوکان بیکرا از بالای سنگ بطرف
دریا خطا و سقط کرده فرو رها میکند
و کوکان بیک را کوشت پوست و استخوان
سنگ بسنگ زده لت کوب خرده نرمه نرمه شده
آخر الامر بدریای جترار افتاده رفت و بمرد
و پس از این کار سپاه بدخشان بی سر و سردار ماند
و جتراریان بالا و پایان لشکر بدخشیان از هر طرف
هجوم آور گردیده افواج کوکان بیک همه اسلحه از
اسباب و الاغ و انجام و اموال و اجناس بالکل اسیر
پنجه جتراریان شدند
و مردم جترار همه افواج را برهنه و پیاده کرده براه

کوتل دوراه و فرتیزه عبور نموده بطرف بدخشان
رفتن اسیران را رخصتشان دادند همه بروانهٔ
ولایت خود گردیدند راهی شدند ایام سرما نزدیک بود
و در اثناء راه چندی از بدخشیان از شدت سرمای
زیر کوتل ها تلف شده بقیه ماندگان ببدخشان آمدند
و هنوز بدخشان از محمد مراد بیک قطغان متصرف بود
و حاکم قندز میر محمد مراد بیک را عموزادهٔ بود که
محمود بیک نام داشت حکومت ولایت حضرت امام
صاحب باو مقرر بود و مشار الیه درین اثنا اعلان
اغتشاش نموده بلوای داخلی برپا کرد بناچار محمد مراد
بیک از قندز بدفع کردن عموزاد خود بحضرت
امام آمده تا مدت هفت ماه بحرب و ضرب و محاصره مجادله
میکوشیدند و میر یاربیک خان و اولاد سلطانشاه همراه

سلیمانشاه

سلیمانشاه با شقوردغان محبوس بودند
و اولاد سلطانشاه ثانی که لقب او میرزای کلان - ابن میر محمد شاه
بود نام برده سلطانشاه را سه پسر بود اول میرشاه
که اسمش اصلاً زمان الدین بود دویم نصرالله خان
سوم یوسف علی خان بودند
این نامبردهگان در طالقان در حضور ایشان قائم
خواجه نظربند بودند
و در اثناء گیرودار حاکم قطغان میر محمد مراد بیک عموزاده
خود محمود بیک حاکم حضرت امام صاحب را بین میر محمد یاربیکی
را بسیر قطغان اذن داد که رفته بدخشان را
ضبط نماید و خود متصرف باشد بنابر فرموده حاکم
قندز محمد یاربیک خان آمده بقلعهٔ فیض آباد میر شد
مطلب صورت واقعه چنان بود که محمد یاربیک خان

به پیش میر والی حاکم تاشقرغان که میر والی ولد کنج علی بیک در
بند بود و همواره محمد مراد بیک بعموزاده خود محمود بیک زد و
خورد میکرد

درین ایام پسران میرزای کلان الغ سلطان شاه ثانی که نام
آنها میر شاه (زمان الدین) و یوسف علیخان
و نصر الله خان بود از طالقان گریخته بطرف کولاب
به تهمار رفتند و در آنجا در ستیغ و تدارک خفیه
را کرده آمده قلعه رستاق را با مضافاتش
ضبط نمودند

و والی تاشقرغان میر محمد بیک خان را نهفته
آزاد نموده که حالا هم نزد کاشغر قطغن و بدخشان را
آمر مالک شدند

و ترا نیز سزاوار است که رفته ضبط و سرشته ملک
بدخشان را

بدخشان را انجا بعد امیر یار بیک خان از تاشقرغان برآمده
براه غوری و بغلان و کشم آمده تصرف و سرشته
ملک نمود

بعد ازان میر محمد مراد بیک حاکم قلعه قندز برای
محاربه ببدخشان آمد و مصلحت جنگیدن نشده
با میر یار بیکخان براه مصالحه پیش آمده مقدمه صلح [illegible]
و حاکم قندز پس گشته بقندز رفت و میر یار بیکخان
مدت پنجسال حکمرانی نموده در سال [illegible] فوت شد
و پس از فوت یار بیکخان شاه سلیمان بیک برادرش
حاکم در ایام بود آمده میر شده تا بطرف یکنیم ماه حکومت
نمود چراکه احمد شاه نام ولد سلیمان شاه ابن میر محمد شاه
در قلعه آزگو حاکم بود او آمده محاربه و مجادله بسیاری
نموده متصرف فیض آباد گردید و شاه سلیمان بیک را باز بقلعه

در ایام منصوب کرد

مدت تصرف احمد شاه بدخشان از ظرف سه ماه بود

بعد از ان میر شاه سلیمان بیک مذکور با پسر عموی خویش میر شاه

زمان الدین که حاکم قلعهٔ رستاق بود هر دو با مصلحت

یکدیگر بالای میر احمد شاه آمده در فیض آباد مدال و قتال

نمودند آخر الامر قلعهٔ فیض آباد را گرفتند و احمد شاه را

بدریغه کردند و در سنهٔ ١٢٦٥ هجری میر شاه زمان الدین

بتمام ملک بدخشان حاکم بالاستقلال شد مدت ایام

حکومتش بیست سال بوده خود میر شاه با جل طبیعی وفات یافت

بعد از فوت میر شاه پسرش میر جهاندار شاه بحکومت

در بدخشان منصوب گردید تا مدت پنج سال حکومت ١٢٧٩

کرد ولی در ایام حکومتش امیر انبه با فوج بدخشان

عازم ضبط ولایت قندز (قطغن) ترکستان گردید

آنگاه

١٢٦٥ حکومت میر شاه زمان الدین ٢٠ سال بوده

پس از میر شاه حکومت جهاندار شاه استقرار یافت ١٢٧٩

آنگاه حاکم قندز سلطان مراد خان بود محاربهٔ

سختی در میان افتاده تمام ولایت قندز را ضبط کرد

و میر جهاندار شاه در قلعهٔ قندز علی بردی خان نام

پسر عموی سلطان مراد خان را حاکم نمود

و در خان آباد عموی سلطان مراد خان را حاکم کرده و در قلعهٔ

طالقان محمد کریم بیک را حاکم نموده پس خود به

طرف فیض آباد بدخشان شتافت

و سلطان مراد خان سلامت بطرف غوری گریخت

و آنجا استقامت مینمود

و در سال ششم از حکومت میر جهاندار شاه میر سلطان

مراد خان از غوری برای استمداد به نزد فیض محمد خان

ولد دوست محمد خان افغان که در تخته پل حاکم بود

رفته استمداد کمک خواست پس فیض محمد خان به

١٢٨٥ [illegible]

سلطان مراد خان فوج نظام داده بالای بدخشان
فرستادش آهنگامیکه فوج مذکور آمده قطغن را
وقندز به را تمام ضبط کرده تا بالای بدخشان رسیدند
و با میر جهاندارشاه محاربه و مقاتله نمودند میر مذکور
تاب طاقت ضرب سپاه نظام را نیاورده ناچار برآمده
بطرف چترار فرار نمود در تاریخ ۱۲۸۴ سنه هجری

دران گاه در ملک چترار مهتر امان الملک خان
بود سلطان بدخشان میر جهاندارشاه در حضور مهتر چترار
مسافرت گزین تا یکچند مدتی شد

از قراریکه سلطان مراد خان نبیرهٔ میران بدخشان
بود چون مفراب شاه ولد سلیمان شاه و محمود شاه
و ابراهیم خان ولد میر احمد شاه بدبغه شده و میرمیرزا
ولد میر محمود و میر عالم خان ولد شاه سلیمان بیک نسبت

خالوی

خالوئی گری بسلطان مراد خان میداشتند و از جهت
قرابتی و خویشاوندیشان میر سلطان مراد ایشان معین
و مددگار مذکورین بود

پس سلطان مراد خان خالویش مفراب شاه ولد سلیمان شاه را
ببدخشان بحکومت نصب نموده خود سلطان مراد خان
بقندز رفته مقیم شد و مدت حکومت مفراب شاه
در ملک بدخشان یکنیم سال بود که جهاندارشاه ولد
میرشاه (زمان الدین) از چترار بکابل رفته از امیر کابل
امیر محمد اعظم خان ولد امیر دوست محمد خان طلب
حمایت و مددکاری نمود

و دران اثنا امیر محمد اعظم خان بمیر جهاندارشاه
کمک ر[illegible]نی را کردن نتوانست از بسکه امیر معظم الیه
با غتشاشات داخلی که مابین او و میر شیر علیخان بود

زد و خورد داشتند و میر جهاندارشاه از کمک
کردن بابر بر داشت تقاضای وقت میسر نشد
پس جهاندارشاه ناچار به بلخ با خضر بیغ بمزار
شریف آمده از مزار شریف باز متوجه بدخشان
شده با جمع اطرافیان بدخشان یکجهت و یکدل
شده هجوم آوردند میر مفراب شاه تاب نیاورده
بطرف ملک کولاب فرار کرد و میر جهاندارشاه باز
متصرف بدخشان گردید
و میر مفراب شاه در کولاب باجل طبیعی وفات یافت
و ملک را دیگر جهاندارشاه در فیض آباد حکومت راند
و انواع جبر و ظلم بیش از پیش حفظ کرده و مردمان
بدخشان از جبر و ظلم او بجان سیر شدند
پس مردمان بدخشان اتفاق نموده عموزاده میر

مفراب شاه

مفراب شاه را که در کولاب بعد و محمود شاه نام داشت
فراراً غربت گزین به مومی الیه رجوع خواستند
و از کولاب محمود شاه آمده بدخشان را متصرف
شد و میر جهاندارشاه شخصاً بکولاب فرار کرد
و از آنجا به بخارا رفت در خدمت امیر مظفر یکچند
وقت مقیم بوده پس بسمرقند بحضور میر عبد
الرحمان خان رفته مدت یکهفته در سمرقند اقامت
نموده باز بطرف خوقند به پیش خان خوقند خدایار
خان آمد و در خوقند چندی استقامت نموده
باز از خوقند حرکت نموده بشغنان آمد بالای میر
محمود خان مجادله نمود و این مجادله کارگر نه فتاده
باز برگشته بشغنان آمد ۱۲۸۷
و میر محمود شاه در تاریخ سنه ۱۲۹۱ هجری بالای شغنان

آمده و دران اثنا میر یوسفعلی خان شغنی شغنان
حاکم بود جهاندار شاه از بیم میر محمود شاه به درهٔ
محال شاخ دره که بخته بسر صفر خان گذشته باز
بچترار رفت و مدت چهار سال در حضور مهتر چترار
مهتر امان الملک ماند

وپس از چهار سال باز غیرت نموده بالای بدخشان آمده
بقلعهٔ بهارک فرود آمد و بالاتر از قلعه فیض آباد
موضعیست عقاب بین نام درین موضع بنای
جنگیدن کرد

اما درین ایام در تاریخ ۱۲۸۷ سنه والی قندز قتغن ۱۲۸۷
و بدخشان نایب عالم خان بود طاقت جنگیدن
نیاورده باز بناچار براه شیو فرار به شغنان
آمد و میر یوسف علیخان حاکم شغنان متعهد بعهده
میر جهاندار شاه

میر جهاندار شاه شد در شغنان با قامت جهاندار شاه موصوف
رضا نشد ناچار میر مذکور براه جوشن کاز بپا میر آمده
بفرغانه رفت و از آنجا باز بسمرقند بحضور سردار عبدالرحمن
خان آمده مسافر شد

وپس از چند مدتی عازم شهر تاشکند شده فرمانفرمای
ترکستان کافمان را دیده عرض حالات و اعلام سوانحات
مدهشهٔ خود را بتقدیم رسانیده بوظیفهٔ از طرف دربار
ایمپراطوری موظف گردید پس از تاشکند مرخص شده
باز بفرغانه آمده بالاتر از شهر مرغیلان بقریهٔ اوچ
قورغان در ساحل رود خانهٔ اسفیرام سکونت گزین
گردید تا وقتیکه پسران خودش از پدرشان ظلمه
نارضائی نموده پسرش که شیردل خان نام بود پدر خود را
بتفنگ زده مجروحاً مقتول ساخت

سبب ناراضی که پسران جهاندار شاه آن بود که همه ده پسران
بود در کمال سخت گیری و درشتی و ترش روی معامله
و رفتار مینمود که همه تابعان او چه از نوکران و غلامان
و جاریه گان همه از بد هضمی او بجان رسیده بیزار شده
بودند بناءً علیه بااین تبعه کانش بالاتفاق بقتلش همه
اقدام نمودند تخمیناً قتل او در سنه ۱۲۹۵ هجری بود ۱۲۹۵ هجری

حالا باز رجوع بمسئله میر محمود شاه باید کنیم که میر
محمود شاه فوق البیان مدت پنج سال حکمفرمائی کرد
و در ابتداء سال ششم امیر شیر علیخان الصاحب
فرمانی بسردار نایب علم خان والی مزار شریف
داده که باید بدخشان ضبط کرده شود

لهذا سردار مذکور بقدر کفایت با فوج نظامی بالای
بدخشان آمده بدخشان ضبط نموده میر محمود شاه را
دستگیر

بعد میر محمود شاه بکرز بهم در انجا نقل کرده میشود

دستگیر نموده با تاشقورغان برده معطل گذاشت و پس
حکومت بدخشان را بنا بر فرموده امیر شیر علیخان
نایب علم خان سردار مذکور بقبضهٔ حکومت روای
میر عالم خان ابن شاه سلیمان بیگ سپرده خود
سردار مذکور پس بمزار شریف رفت

و میر عالم خان تا یکسال از طرف امیر شیر علی خان
در بدخشان والی بود و بعد از آن خفیه سرانه حرکت
بنفعه خود خواست که اعلان استقلالیت نماید و خیلی
طغیان طاغیانه کرده رفتار میکرد که درین بین
باز سردار علم خان بجهت ضبط تنبیه گوشمال میر عالم در
بدخشان آمده از سرتاپای بدخشان را ضبط کرد

و میر عالم پس از آن بشغنان فرار کرده و چندی در
شغنان استقامت کرده پس بسوات آمد و در قلعه

بسبب ناراضی که پسران جهاندار شاه آن بود که همواره با پسران
بود در کمال سخت گیری و درشتی و ترش روی معامله
در رفتار مینمود که همه تابعان او چه از نوکران و غلامان
و جاریه گان همه از بدهضمی او بجان رسیده بیزار شده
بودند بناءً علیه این تبعه کانش بالاتفاق بقتلش همه
اقدام نمودند تخمیناً قتل او در سنه ۱۲۹۵ هجری بود ۱۲۹۵ هجری

حالا باز رجوع بمسئله میر محمود شاه باید کنیم که میر
محمود شاه نوق البنیان مدت پنج سال حکمفرمائی کرد
و در ابتدای سال ششم امیر شیر علیخان از حسب
فرمانی بسردار نایب علم خان والی مزار شریف
داده که باید بدخشان ضبط کرده شود

لهذا سردار مذکور بقدر کفایت با فوج نظامی بالای
بدخشان آمده بدخشان ضبط نموده میر محمود شاه را

دستگیر

دستگیر نموده با تشقورغان برده معطل کرده است و پس
حکومت بدخشان را بنا بر فرموده امیر شیر علیخان
نایب علم خان سردار مذکور بقبضهٔ حکومت روای
میر عالم خان ابن شاه سلیمان بیک سپرده خود
سردار مذکور پس بمزار شریف رفت

و میر عالم خان تا یکسال از طرف امیر شیر علی خان
در بدخشان والی بود و بعد از ان خفیه سرانه حرکت
بمفعه خواست که اعلان استقلالیت نماید و خلی
طغیان طاغیانه کرده رفتار میکرد که درین بین
باز سردار علم خان بجهت ضبط تنبیه گوشمال میر عالم در
بدخشان آمده از سرتاپای بدخشان را ضبط کرد

و میر عالم پس از ان بشغنان فرار کرده و چندی در
شغنان استقامت کرده پس بسوات آمد و در قلعه

هم بخصوص شاه محمد سراج الدین خان ابن سلطان محمود خان مقیم شده
مدت یکزمستان استقامت نموده پس به شهر بخارا
به نزد امیر مظفر خان امیر بخارا رفته ساکن گردید
و بعد امیر عالم خان تا مدت پنج سال خطهٔ افغانستان
و بدخشان در تصرف امیر شیر علی خان بود
و هنگامیکه انگلیسیان متصرف شهر و نواحی
کابل شدند امیر شیر علیخان بمزار شریف ایستاده
پس امیر شیر علیخان با اجل طبیعی خود فوت در سنه ۱۲۹۶ هجری ۱۲۹۶ فوت شیر علیخان
و بعد ازین واقعهٔ وفات امیر شیر علیخان مرحوم عبدالفیض خان
نام یکنفر شهزاده درواز که از اولاد اسماعیل خان
شه درواز بود در ولایت راغ بدخشان فرار آ
سکونت گزین بود و شهزاده مذکور خیلی
مرد با ثبات ماهر و هشیار در علم سپاهیگری

چابک

چابک و چالاک و با سعی و غیرت و همت بود باتفاق
سلطان نام ولد عبدالله خان که بالنسبت از میران
و میرزادگان راغ بود یکدل و یکجهت شده
باعانت ایل و الوس لشکر کشیده ببالای
بدخشان که قلعهٔ فیض آباد مقر السلطنهٔ ملک
است با مردمان افغانی جنگ و جدل کردند
و خلق بسیاری از طرفین تلف شدند
و درین اثنا بابا خان ولد نصرالله خان ابن میر کلان
مذکور - و شاه ابراهیم خان ولد احمد شاه ابن
سلیمان شاه برادر میرزای کلان بودند مومی الیهما
در مزار شریف بدست حکام افاغنه بندی بودند
بعد از فوت امیر شیر علی خان از بند خلاص شده درین
محاربه و مجادله سلطان راغی و عبدالفیض خان

موی الیهما با مشار الیهما یکدام یکجهت شده این چهار
نفر باتفاق یکدیگر بالای افغانان با خیل بسیار از هر جانب
هجوم کردند باوجود بی نظمی و افغانان با وجود بانظمی
تعدادشان کمتر بوده به بی نظمان که بسیار بودند
تاب نیاوردند و افغانها بطرف ملک طخارستان
(قندز) روانه شدند

و پس از خالی شدن بدخشان این چهار نفر
میرزادگان فوق البیان ملک بدخشان را متصرف
گردیدند بدین نهج که اهالی بدخشان در فیض آباد
باباخان را بامیر الامرا ملقب نموده میر کل ساختند
و سایر نامبردگان هر یک به هر قلعه بمناسبت حال شان
نامزد شده جزئی حکومت نمودند تا مدت
یکنیم سال خورد و برد کردند

و بعد این امر

و بعد این امر شهزاده حسن نام برادرزاده میر جهاندار شاه
نبیرهٔ میر شاه (شاه زمان الدین) باهمراهی محمد عمر خان
ولد یوسف علیخان که برادر میرشاه بودند از طرف
فرغانه زمین آمده بالای میران باباخان مسند
نشین تمامهٔ ملک بدخشان بلوا و اغوا جدال
نموده میر باباخان را دستگیر کرده و بسته
به پیش میر یوسف علیخان حاکم ولایت شغنان
فرستادند

و پس خود شهزاده حسن ولد میرشاه در فیض
آباد نشست و میر کلان شد
و محمد عمر خان را بر رستاق حاکم کرد تا مدت یکسال
حاکم نمود
و بعد از این عبدالفیض خان نام را ذکر کرده بودیم شخص مذکور

بحکومت هیچ قلعه نامزد نشده حالا آن در حضور میر شهزاده حسن

موقوف مانده استقامت نموده

پس امیر بخارا امیر مظفر خان ازین واقعات

خبردار گردیده فی الجمله در رشک و در شک و تدبیری

افتاده بیم آن کرد که این مرد نامی عبد الفیاض خان

مرد شجاع و دلیر با معرفت است مبادا اگر روزی

همچنانکه بسعی و غیرت و همت ملک بدخشان را از دست

افاغنه انتزاع نمود مثل این بزرگوار و باقوای تکلیم

دکولاب از طرف هم انتزاع نموده غلبه نماید عجبی

نیست امیر مظفر به این خیال در فکر دستگیر کردن

عبد الفیاض خان شد در تدارکات کوشید

و پس از جستجوی انکار امیر مظفر هم خود از جنس

مصلحت صواب رای عالم آرای کرد دیدکه یکی میر شهزادهان

بدخشان

بدخشان میر عالم خان ولد شاه سلیمان بیک که فرارا

از بدخشان بحضور امیر روشن ضمیر آمده در بخارا

سکونت میورزید جناب امیر عالی مورالیه میر عالم

خان را اذن رخصت و یراق انجام اسلحه و انعام

نقود و اسب و آنچه که تعلق با عانت مندی باشد

درخور حال میر عالم خان مشارالیه داده بطرف ملک

میراثی اش رخصتش داد

میر عالم خان فاتحه جناب عالی امیر بخارا گرفته از کجا

بکولاب آمده میخواست که از آب آمویه عبور کرد در این حال

شهزاده حسن میر بدخشان از آمدن میر عالم خان واقف

شده فهمید که البته میر عالم خان بتصرف بدخشان

و بند و دستگیر نمودن عبد الفیاض خان می آید

لابدیست که در صلاح اینکوشیم و سرنوشته علاج نمائیم

بهبودی حال در آن خواهد بود که بگفته رأی شهزاده
حسن بر این قرار یافت که باید که ما همین عبد الفیض خان را
دست بسته و بندی ساخته بامیر مظفر خان فرستیم
چونکه قبل ازین از شهزاده حسن عبد الفیض خان
را طلبیده بود که بحضور ما فرستاده شود
و میر شهزاده حسن بناچار بنابر رعایه آنکه شاید
باجرای این امر سبب عاطفت خان نباید گفته میر عبد الفیض خان
را بسته بهیئت اسیر بکولاب بمیر عالم خان آورده
سپرد و در آن حال در کولاب خدای نظر اتالیغ
فاتح کولاب و حصار و بلجوان و قراتیگین و درواز
ساکن بود و میر عالم خان میر عبد الفیض خان را
بخدای نظر اتالیغ سپرد و خدای نظر اتالیغ
عبد الفیض خان را به بخارا فرستاده بحضور امیر غازی شد

بنده نواز

بنده نواز از طرف بدخشان آن شخص خودرا
بدست آورده فرستادند که اینک این غلام
به فاجوی بدربار کردو نمدار بجبهه عتبه بوسی فرستادیم
حالا چیست که من غلام کمترین میر عالم را با نوع
موجوده ملک کولاب (ختلان) بطرف بدخشان
کومک امداد رسانیده کسیل نمائیم تا نه
واندر جواب خدای نظر اتالیغ را امیر مظفر صفین
ارشاد نموده فرمان صادر کرد که میر عالم خان
یکچند هابر بوصه باشند تا که بو بینیم مردمان بدخشان
میر عالم خان را طالب هستند یا نه اگر بر فرض
طالب هستند و از طرف بدخشان مردمان خوب
صادق الاقوال و معتمد الاطوار محض بر طلب و خواهش
داشته نفرهای میر عالم مرآنید یا نه و بران قرار کار

نگذاشته

میر عالم خان را آزرده ازاد کرده شود تاکه از آب گذشته
به ملک بدخشان برود والا رفتن میر عالم خان بی
خواهش اهالی بدخشان از حکمت نیست و میر صفای ظفر
اتالیغ هم بنابر فرمایشات جناب عالی کار بسر برده
استاده منتظر بطرف بدخشان بودند
درین ایام فلک نیرنگ و قلمون طور انداخته بشکلی در میانه
میر شهزاده حسن و محمد عمر خان ساخته نااتفاقی
درین اثنا و بنابر تلاش کردن ولایت نفاق
اغتشاش و بلوا برپا کردند و ملک بدخشان در میان اینها
بتکرار به بی سرانجامی عاید شد و میر شهزاده حسن
از رویداد این نااتفاقی میر محمد خان بتنگ
آمده بناچار میر عالم خان را از کولاب در بدخشان دعوت
نمود که البته باید که بمجرد خواهشنامه رسیده تشریف

از آب

از آب آمویه گذشته در حال تشریف فرما باشند
و در همان ایام حاکم امارت خانه کولاب الماس بیگ
بی نام مردی بود بنابر امر معظم و موقوفه جناب عالی
امیر مظفر خان و میر عالم خان را رخصت داده اکنون
موافق امرنامه عالی خواهشمندان بدخشان
مطابق افتاده مطلب بحصول آمده شد
حالا حرکت ببالا بدخشان کرده شود ولی تشریف
واقف امکنه که من با جازه جناب عالی امیر بخارا
ببدخشان میروم و بهر کس تشریف رفتار را بنام
و اختیار خود نسبت بدهید و خود بخود توکل نموده
آمدم تا ببینم لطف حق چه خواهد بود
بعده میر عالم خان از آب آمویه گذشته براه راغ
بفیض آباد آمده بحضور میر شهزاده حسن رسیده چونکه

باهم نشسته رخصت نمودند

واین میر عالم خان با شهزاده حسن برادر اندر بودند

یعنی مادر هر دو یکی بود ولی از پدر جدا بودند

هنگامیکه میر شاه سلیمان بیگ وفات یافت زن او که مادر

میر عالم خان بود پدر میر شهزاده حسن یعنی میر شاه

ویرا بزنی قبول کرد واز وی میر شهزاده حسن

تولد یافت این بود سبب برادری بایکدیگر شان

بعد از ان میر شهزاده حسن بمیر عالم خان فوج

داده مأمور بمضافات وقلعهٔ کشم نمود که

حکومت ولایت کشم بدست عموزاده اش میر

سلطان شاه بود

ومیر عالم خان بایکدسته فوج ببالای سلطان د

حاکم کشم رفته محاربه ومجادله نموده محال کشم را

باقوابعاتش

باقوابعاتش ضبط نمود

پس از چار سلطان شاه بطرف رستاق فرار نموده

به پیش برادرش محمد عمر خان حاکم رستاق رفت

وبعد از ان شهزاده حسن سپاه فیض آباد را

بر جمعه گرفته وباخیل وحشم براه یفتل برستاق

عازم شد

ومیر عالم خان بانچه که فوج با همراه خود داشت

براه کشند ببالای رستاق بیامد واین ها

از دو طرف بمحاصره وضبط رستاق مقید شدند

وحاکم رستاق محمد عمر خان نیز ازین حادثه

واقف گردیده با ایل الوس نوکر وسپاهیان

خود تهیهٔ محاربه نموده بمدافعه پرداخته از رستاق

تا بشهر بزرگ آمد میخواست که با میر شهزاده حسن

حمله کند و دریں حین خبر رسید که میر عالم خان آمده
قلعهٔ رستاق را محاصره کرد
پس محمد عمر خان حاکم رستاق ناعلاج مانده
نفاق را به اتفاق و وفاق مبدل کرده از راه صلح
و دوستی برآمده بشهزاده حسن استقبال
نمود و میر شهزاده حسن نیز او را استقبال نموده
رسم اکرام عزت داری را بجای آورد
پس میر شهزاده حسن بمیر عالم خان فرمان کرد که
حالا باید که از قبل و محاصره کردن قلعهٔ رستاق
فراغت نموده دست بکشید چونکه ما بعموزادهٔ
خود مصالحه و اتفاق نموده قلعهٔ رستاق را
بسن خودش سپردیم و میر عالم خان بنا بر فرمودهٔ
برادر خود کار بعمل آورده از محاصرهٔ رستاق برگشت

و بحضور

و بحضور میر شهزاده حسن آمده هر دو باتفاق یکدیگر
برگشتند و میر شهزاده حسن بفیض آباد
آمد و میر عالم خان بکشم آمد و این هر دو میران
تا مدت دو ماه باتفاق تام عمر گذرانیدند
باز تکرار آ حاکم رستاق محمد عمر خان بنای
ناسازگاری را پیش نهاد خود کرده اغتشاش برپا
کرد و میر شهزاده حسن بر خود چنین صلاح
دید که باباخان ولد نصر الله در شغنان فرار گم
سکونت گزین بود او را خواسته بیاورد و
در جای محمد عمر خان حاکم رستاق کند و
محمد عمر خان عموزادهٔ میر باباخان فراری بود
بنا بر ملیه میر شهزاده حسن کس فرستاده از
شغنان باباخان را طلب نموده گفت که زود بیاکه

من تراینجای محمد عمر خان نمک بحرام بقلعهٔ
رستاق حاکم خواهم کرد

و بابا خان ولد نصر الله خان از شغنان بفیض آباد
بحضور میر شهزاده حسن آمده نشست آهسته آهسته
درستی و تهیه فوج خود ها را نموده به بعض نواقصات را
اصلاح نموده ببالای رستاق عزیمت کردند ولی
در اثنای راه طرز و روش مفسدانه پیش گرفته
رفته رستاق را تاراج و یغما کردند و اموال و غنایم
بغیر حق گرفته و محمد عمر خان تاب نیاورده بکولاب
فرار کرده برفت و پسر کاکای او موافق وعدهٔ خود به
رستاق بابا خان ولد نصر الله خان را حاکم
نصب کرده خود میر شهزاده حسن بقلعهٔ فیض
آباد مراجعت نموده از رستاق روانه شدند

تا هنوز

8 Заказ Р-273

تا هنوز بفیض آباد نرسیده بود که از طرف ترکستان
سردار عبد الرحمان خان ولد افضل خان نواسهٔ
امیر دوست محمد خان از والی تاشکند اذن
رخصت عزیمت ولایت وافر البرکت افغانستان
یافته براه کولاب بکولاب آمده شهزاده حسن
ولد میر شاه کاغذ فرستاده که ما بنابر تقدیر الهی
عازم ولایت موروثی خود گردیده بملک کولاب آمدیم
امید است بیاری حق تعالی عز و جل و کمک رسانی
شما خویشاوندانی دینی و دنیای عجبی نیست که
بمقصد اقصی و مطلب اعلی خود رسیده باشم
از اینجا بملک شما رسیده و از آنجا بکابل بروم شاید
به سرفرازی و ممتازی برگزیدهٔ پروردگار عالم
گردیده بر تربیه ملت نجیبهٔ عموم افغانستان صرف عمر عزیز نمایم

و در سلطنت نعانستان سعی و همت تمام و شمایان نیز

درین امر ساعی باشند والسلام

و میر شهزاده حسن التماس سردار عبدالرحمان خان را

قبول نکرد بابا خان حاکم رستاق را بلب دریای

آمویه معبر فرستاد که حتی الامکان اگر توانی سردار

عبدالرحمان را از آب بطرف بدخشان عبور نده تا که

براه دیگر مانع کابل شده برود

و تا رسیدن میر بابا خان بلب آمویه میر عبدالرحمان خان

یکروز پیشتر میزین دستی کرده از آب گذشته بطرف

بدخشان آمده استاده بود که حاکم رستاق بابا

خان سردار عبدالرحمان خان را اتصادفا استقبال نمود

و همراه خودش رستاق آورد

داماد محمد عمر خان که قبل ازین برستاق حاکم بود و هنگام

آمدن

آمدن بابا خان فراری از شغنان بخواستگاری

میر شهزاده حسن و بشکر کشیدن برستاق و فرار

کردن میر محمد عمر خان بکولاب و از طرف ترکستان آمدن

سردار مذکور و همراه گرفته از کولاب اقسان محمد عمر خان

تا برستاق و بستن محمد شاه عمر خان را در قلعه رستاق

نصب نمودن سردار موصوف محض مجرد ورود

سردار فلک اقتدار کابلستان دخول شدن بابا خان

و همچنین بسر گردان ماندن میر بابا خان سردار عبدالرحمن

خان بخود چنین صلاح و صوابدید که میر بابا خان

نیز بکار باید انداخت

تعهد ادرین امر شناسان موصوف اصلاح قاسم سیاسی

و پولتیقی با همراهی بابا خان نهضت شد امر فرمود

حالا شما با لشکر نیز آباد بالا کرده بشتابید بخود برید

و قلعهٔ فیض آباد را ضبط نمائید و خود در فیض آباد حاکم و متوقف
کلی باشید میر عبد الرحمان خان بدین نهج بابا خان را تعلیم نمود
بعده بابا خان بنابر تعلیمات راه نمائی سردار عالی
تبار عبد الرحمن خان تهیه و اسباب لشکر خود را مهیا
کرده از رستاق عازم ضبط فیض آباد گردیده
روانه شده بلب دریای کوکچه در موضع آلتون
جلو همراه میر شهزاده حسن مقابله کرده جنگیدند
و میر شهزاده حسن تاب جنگ و مقابلهٔ میر بابا
خان را نیاورده بناچار راه فرار پیش گرفته
رو بطرف چترار نهاد و میر عالم خان بکولاب گریخت
و بابا خان قلعهٔ فیض آباد را ضبط نمود تا عرصه
دو ماه بفیض آباد مقیم بود
و بعد از آن سردار عبد الرحمن خان باهمرائی

حاکم

حاکم رستاق محمد عمر خان بفیض آباد آمدند
و میر بابا خان سردار عبد الرحمان خان را استقبال
نموده از روی تعظیم و تکریم بقلعهٔ فیض آباد بجای
خاصیکه از قدیم محل استقامت میران بود
جای داده و خود میر بابا خان بخانهٔ دیگر
طرح سکونت انداخت
و سردار عبد الرحمان خان مدت یکماه در فیض آباد
استقامت نموده آنی از فکر و ملاحظه و
تدارک و فراهم کردن اخبارات و احوالات
اطراف اکناف عموم مملکت افغانستان نمی آسود
وقتا که جملهٔ مهام ضروری خود را با تمام رسانید
پس باعانت خداوند عالمیان و میر بابا خان
لشکر بدخشان را همراه گرفته بدرگاه خداوند

روی عجز و نیاز آورده بطرف قندز (طخارستان)
یورش نموده رفته استاده بود که حاکم مزار شریف
غلام حیدر ملکخان از مزار شریف یک دسته فوج
نظامی بیالای قندز نامزد نموده فرستاد و فوج
حاکم مذکور آمده قلعهٔ قندز را ضبط کردند
و حاکم قندز سلطان مراد خان از قندز گریخته
بحضور میر بابا خان و سردار عبد الرحمان خان آمده در موضع
کلوکان ملحق شد
بعده میر عبد الرحمان خان بسردار فوج مزار شریف کاغذ نمود که
من تابع اینجا آمدم و شما بمن اطاعت نمائید هنگامیکه
این مقوله میان فوج افغانیه اشتهار یافت غلغله
میان فوج افتاده آخر الامر فوج باتفاق مایل
بسردار عبد الرحمان خان شده از سرکردهٔ خود یعنی کمیدان
اشدند

شدند و بسرکرده اطاعت نکردند
و سردار فوج از کمال خجلت و ناموس خود خود را بدست
خود بتفنگچه زده مقتول ساخت و سرکردهٔ دویم فوج مذکور
که سید احمد خان نام داشت پلتن های مذکور را بسته
بحضور سردار عبد الرحمان خان بطالقان آمده بسردار
عبد الرحمان خان اطاعت کرد
و از طالقان این جماعهٔ کثیره باتفاق تمام بخان آباد
آمدند و سردار عبد الرحمان خان چند روزی در خان آباد
استاده از موضع کلوکان میر بابا خان را بحضور
خود طلبید و میر بابا خان نیز آمده بملاقات سردار فایض شد
بعد سردار عبد الرحمان خان میر بابا خان را در خان آباد
معطل گذاشته بجای او میر محمد خان حاکم رستاق را
بقلعهٔ فیض آباد بمنصب امارت نصب کرده فرستاد

روی عجز و نیاز آورده بطرف قندز (تخارستان)
یورش نموده رفته ایستاده بود که حاکم مزار شریف
غلام حیدر سلطان خان از مزار شریف یک دسته فوج
نظامی ببالای قندز نامزد نموده فرستاد و فوج
حاکم مذکور آمده قلعهٔ قندز را ضبط کردند
و حاکم قندز سلطان مراد خان از قندز گریخته
بحضور میر بابا خان و سردار عبدالرحمان خان آمده در موضع
کلوکان ملحق شد
بعده سردار عبدالرحمان خان بسردار فوج مزار شریف کاغذ نمود که
من تا به اینجا آمدم و شما بمن اطاعت نمائید هنگامیکه
این مقوله میان فوج فغانیه اشتهار یافت غلغله
میان فوج افتاده آخر الامر فوج باتفاق مایل
بسردار عبدالرحمان خان شده از سرکرده خود بعضی دلگیر
شدند

شدند و به سرکرده اطاعت نکردند
و سردار فوج از کمال خجلت و ناموس خود خود را بدست
خود بتفنگچه زده مقتول ساخت و سرکرده دویم فوج مذکور
سید احمد خان نام داشت پلتن های مذکور را بسته
بحضور سردار عبدالرحمان خان بطالقان آمده بسردار
عبدالرحمان خان اطاعت کرد
و از طالقان این جماعهٔ کثیره باتفاق تمام معاً بخان آباد
آمدند و سردار عبدالرحمان خان چند روزی در خان آباد
ایستاده از موضع کلوکان میر بابا خان را بحضور
خود طلبید و میر بابا خان نیز آمده بملاقات سردار فایض شد
پس سردار عبدالرحمان خان میر بابا خان را در خان آباد
معطل گذاشته بجای او میر محمد خان حاکم رستاق را
بقلعهٔ فیض آباد بمنصب امارت نصب کرده فرستاد

و درین اثنا از والی کابل که انگلیس بود کاغذ درخواست
بسردار عبدالرحمان خان رسید که باید بتعجیل بطرف کابل
عازم باشید

بعد از این درخواست والی انگلیس سردار عبدالرحمان خان
سردار عبدالله جان را انجان آباد گذشته خود بطرف
کابل مراجعت نموده تخت موروثی آبا و اجداد خود
را متصرف گردیده مستقلانه بحکومت افغانستان
قرار یافت و این وقایع در سنه ۱۲۹۷ بود ۱۲۹۷ هجری

چون درین سال هنگام تیره ماه بود که میر عالم خان
ولد شاه سلیمان بیگ که سابقا ذکرش گذشته بود دارالدولگی
حرکت داد امیر مظفر امیر بخارا امیر عالم خان مذکور از
کولاب تهیهٔ اسباب طیاریگری خود کرده با چند نفر اشخاص
مطیعهٔ خود از آب آمویه گذشته براه ملک راغ عازم

فیض

فیض آباد شد و به ایلاق گاه موضع شیوه آمده بود که بعضی
دولت خواهان دولت افغانیه چون سلطان راغی
و غیر دیگر سر راه میر عالم خان را گرفته نگذاشتند که
بفیض آباد برود پس ناچار میر عالم خان با مردمان
مانع شوندگان در موضع شیوه حرب و ضرب نموده دولت
خواهان دولت افاغنه را گریزانیدند

و بعد ازین واقعه میر عالم خان براه بام دره به بهارک
آمده فرود آمد

و میر محمد عمر خان حاکم فیض آباد ازین خبر اطلاع یافته
لشکر فیض آباد را جمع کرده به بهارک آمد و در دشت
خیرآباد با میر عالم خان جنگیدند و میر عالم خان
در طبیعت خود از اول حال عمر خود یک جسارت و قابلیت
دارا بود که در اینجا دلیرانه مقدمهٔ کارزار نموده با کمال

شجاعت علم بردار میر محمد عمر خان حاکم فیض آباد را
بشمشیر زده کشت بیکباره علم فوج بدخشان بزمین
افتاد و فوج حاکم فیض آباد بدخشان دیدند که
علم افواج برهم خورد لشکر میر محمد عمر خان بیکباره
منهزم گردیده پراگنده شدند و خود حاکم محمد عمر خان
از موضع دشت خیر آباد بطرف فیض آباد فرار کرده
و از انجا برستاق گریخته آمد
و میر عالم خان در سنه ۱۲۹۲ هجری قلعهٔ بدخشان را ۱۲۹۲
ضبط و تصرف نمود و میر عالم خان مستقلانه
مدت هفت ماه بحکومت قایم بود که حاکم سابق
فیض آباد محمد عمر خان از رستاق حرکت کرده
ببالای میر عالم خان آمده پایان از فیض آباد
بقلعهٔ سرای بهار با میر عالم خان جنگید باز هم محمد عمر خان
طاقت

طاقت نیاورده شکست یافته باز برستاق گریخت
و پس از چند مدتی در تاریخ سنه ۱۲۹۲ هجری سردار
عبد الله جان از خان آباد با چند دسته سپاه
فوج پلتنی نظامی به بدخشان آمده در موضع مشهد
با میر عالم خان جنگید تا ظرف سه ماه در قبل و محاصره
زد و خورد بودند که در آخر کار میر عالم خان تاب
طاقت افواج نظامی را نیاورده بناچار فرار نموده
بطرف شغنان به پیش خالوی (تغای) خود میر یوسف
علی خان حاکم شغنان آمده در ظرف سه ماه در شغنان
مسافر بود و سردار عبد الله جان تمام بدخشان را ضبط
کرده با فوج نظامی در فیض آباد استقامت نمودند
بعد از ان میر عالم خان از شغنان به بخارا آمد بقیه
انفاس معدوده حیات خود را تکمیل نموده صدای ارجعی را

لبیک زبان اجابت فرموده در بخارای شریف وفات
یافت قالوا انا لله وانا الیه راجعون
و در بخارا از میر عالم خان یک زن و یک پسر یادگار مانده که
اسم پسر مذکور اسکندر خان است در تاریخ سنه ۱۳۱۵
هجری مطابق سنه ۱۸۹۷ میلادی از بخارا اسکندر خان
ولد میر عالم خان ابن محمد شاه سلیمان بیک بملک شغنان آمده
و در ملک شاخدره که یکی از محال متعلقهٔ شغنان است
استقامت نموده پس بولایت غاران رفته در قریهٔ
کافرده و برشار توطن در استقامت ورزیده تعیش
مینماینده و ازین اسکندر خان ابن میر عالم خان
دو پسر متولد اند اسم بزرگش میر عالم است و اسم
دویمین اش عظیم خان است و حالا اسکندر
خان موصوف مخصص بخدمت بیچاره کی و تربیهٔ

اطفال

اطفال و عیال خود و سن تبعه‌گان خود اشتغال
نموده بکسب دهقانی و کشت و کار اوقات معیشت
گذرانی دارد و مرد تند و تیز جاهل است جهلش
نه بطریقه ناچاری نادانی فقط مرد حدت فراج تند
خوی است ولی در باب آدمیت و مروت و سخاوت
و مردانه‌گی و مسافر پروری خیلی مرد با حمیت است
با شفقت و با شجاعت و با جسارت و غیرت است
که خود در جمیع حال از فکر و خیال معاش زندگانی
و سرپرستی اولاد و خویشاوندان و مسافران
و فراریان و مردمان آینده و رونده غافل نبوده
همه وقت مرد لطیفه گوی و خوشحال است اندکی از علم
۱۳۲۴ سواد بهره دارد از عهدهٔ خواندن و نوشتن فی
۱۹۰۶ الجمله بهره‌مند است و میتوانند و در تاریخ سنه ۱۳۲۴ هجری

مادر اسکندر خان در قید حیات بود و یکی از مخدومان
مقرب پدرش میر عالم خان میرزا برهان الدین مخدوم نام
از ولایت کشم بدخشان مرد کهن سال موی سفید
باعقل و هوش در حضور میر اسکندر خان است که این
مرد محترم از اوان عمر در خدمت میر عالم بوده و در
اواخر عمر زندگانی با پسر میر عالم اسکندر خان بسر برده
استاده است که مردی جهان گشته آزموده
گرم و سرد چشیده تلخ و شیرین عالم را گذرانیده
باوجود پیر سالی و ضعیف قوی هیچ تغیری در حواس
ظاهری و باطنی او طاری نگشته سالم الاعضاء
بعقل و هوش و گوش بینای و چشای دگیرای و بویایی
دارا بوده تعیش دارد و خیلی مردم خوب است و میر
اسکندر خان نیز مومی الیه را بجای پدر خود تعظیم و تکریم

نمای

بجای آورده در همه امور برعایهٔ حالات مخدوم برهان
الدین میپردازد و این اشخاص قدری بامورات تجارت
بین بدخشان و چترار شغنان مشغولند و از این راه کسب
رزق طریقهٔ زندگانی را آورده استاده اند و میر اسکندر
اسکندر خان گاه گاه در بعض موارد که خدمت مأمورین
و مستخدمین بندری موقتی دولت و شخصی محتاج
بفراهم آوردن بعض اخبارات الا خارجی بشوند آنگاه بمیر
اسکندر خان مراجعت مینمایند و اسکندر خان
چه صدق و کذب از روی شنیده و فهمید خود بقرار
وعدهٔ مشاهره اخبار میرسانند و درین باب موظف
باند که وظیفه میگردد نه بطریقهٔ وظیفهٔ عمری است
از وظیفه موقتی چندان کفایهٔ زندگانی اسکندر خان
نمیشود از بسکه قلیلی است اگر کسب زندگانی دهقانی و تجارت

در میان نباشد مطلق کافر خواهد شد زیرا که اسکندر خان
را مین لمعه کان از جهل نفوس را زمره دوزن ضعیر و
تعبیر خوبی ن وخدمت کاران زیاده اند بعیر از آینده و رونده
این بود که از اول تا آخر تمامه میران بدخشان را
درین کتاب بطلب جواب تتمة التاریخ بدخشان ذکر یافت
۱۹۰۲ اندر تاریخ یکهزار سه صد بیست و پنج هجری مطابق سنه
میلادی علی مدد بیک فضل بیک حاجی سرخ افسر که قبل این
فرالمحلیه میرزا سنگ محمد تا تألیف کرده بجای رسانیده
و موقوف کرده است و بنده کمترین مؤلف ثانی باخذ
میرزا فضل بیک حاجی سرخ افسر نقد رهنر بی هنری خود
از جای رسیده و موقوف گذاشت مؤلف اول ابتدا کرد
تتمه او را به تتمه خود به تکمیل رسانیده وقایع ایام گذشته
یکصد و بیست یکساله را از مردمان معتمد صادق القول
کهن سالان

کهن سالان بچشم دیده و گذرانیده و شنوده بکمینه انجا گفتار
بقید تحریر رسانیده و بعضی نواقصات را از بعضی تواریخات
موجه دیده و یافته محل موقع وقوع حوادثات را اصلاح
و تصحیح نموده این کمترین سرحسر بدفتر جمع رسانیدم امید
از ناظرین این یادگاری نامه آنکه هر گونه سهو و خطا و
نقصان و بی ترتیبی که درین اوراق منظور آید
بنده را معفو داشته از زمرهٔ باهنران محسوب
دارند و از سران درگذشته بحصول مطلب کوشند که
غرض محض نشانه میران بدخشان و وقایع و سنوحات
عمری و ایام حکومتی میران مشار الیهم فی الاوراق
بعد بدین نهج با تمام رسانیدم این کتاب که بنده ضعیف
عاصی الوعظی مؤلف ثانی میرزا فضل علی بیک سرخ افسر عرض
خدمت مینماید تمت الکتاب

درمیان نباشد مطلق کار فرخواهد شد زیرا که اسکندر خان
رامین طبعه کان از جهل نقوس را زمره دزدان ضعیر و
تبیر خویش ن و خدمت کاران زیاده اند بغیر از آینده و رونده
این بود که از اول تا باخر تمامه میران بدخشان را
درین کتاب بطلب جواب تتمة التاریخ بدخشان ذکر یافت
۱۹۰۷ اندر تاریخ یکهزار و سه صد بیست و پنج هجری مطابق سنه
میلادی علی مدینه از فضل بیک حاجی سرج افسر که قبل ازین
فرالعهد میرزا سنگ محمد تا الیف کرده بجای رسانیده
و موقوف گذاشته و بنده کمترین مؤلف ثانی با امر
میرزا فضل بیک حاجی سرج افسر بقدر هنر بی هنری خود
از جای رسیده و موقوف گذاشت مؤلف اول ابتدا کرده
تتمه او را به تتمه خود بتکمیل رسانیده وقایع ایام گذشته
یکصد و بیست یکساله را از مردمان معتمد صادق القول
کهن سالان

7 Заказ Р-273

کهن سالان بچشم دیده و بدر رسیده و شنوده و بمقتضه انتخاب بر
بقید تحریر رسانیده و بعضی نواقصات را از بعضی تواریخات
موجوده دیده و یافته محل موقع وقوع حوادثات را
تصحیح نموده این کمترین نیز تا آخر بدفتر جمع رسانیدم حسید
از ناظرین این یادگاری نامه آنکه هر گونه سهو و خطا و
نقصان و بی ترتیبی که درین اوراق منظور آید
بنده را معفو داشته از زمره با هنران محسوب
دارند و از سران درگذشته بحصول مطلب کوشند که
غرض محض نشانه میران بدخشان و وقایع و سنوحات
عمری و ایام حکومتی میران مشار الیهم فی الاوراق
بعد بدین منهج با تمام رسانیدم این کتاب که بنده ضعیف
عاصی الحقیر مؤلف ثانی میرزا فضل علی بیک سرج افسر عوض
خدمت مینماید تمت الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

کنون درین اوراق نسب و سلسلهٔ شاهان و میران خطهٔ
کوهستان ملک شغنان را که علاقهٔ کوهستان بدخشان است
بدین نهج از روی نسخه های موجوده میران مملکت
مشارالیها بهت تفصیل و تحریر میشود که جناب ایزد تعالی
و تقدس بدست قدرت خود کالبد وجود ذی جود حضرت
ابوالبشر آدمی و آدم صفی علیه السلام را آفریده روح
مقدسه اندر وجود جناب آدم علیه السلام دمید و از
صلب پاکش متعدد چه از ذکور و اناث اولاد بوجود آورد

از جمله

از جمله پسران بنام او شیث علیه السلام پسر او انوش
پسر او قینان پسر او مهلائیل پسر او برد پسر او
اخنوخ پسر او متوشلخ پسر او نوح علیه السلام پسر او
ارفخشد پسر او عابر پسر او صالح پسر او قانع
پسر او شروع پسر او اعوار پسر او ساروح
پسر او قحطان پسر او یعروب پسر او یعیوب
پسر او یامین پسر او ناحور پسر او آذر پسر او
ابراهیم علیه السلام پسر او اسماعیل پسر او قیدار
پسر او حمل پسر او نبت پسر او همیسع پسر او اُدد
پسر او اد پسر او عدنان پسر او معد پسر او نزار
پسر او مضر پسر او الیاس پسر او مدرک پسر او
خزیمه پسر او کنانه پسر او نضر پسر او مالک پسر او
فهر پسر او غالب پسر او لوی پسر او کعب پسر او

مرة پسر او کلاب پسر او قصی پسر او عبد المناف پسر او هاشم
پسر او عبد المطلب پسر او ابو طالب پسر او علی شاه مردان
پسر او امام حسین پسر او امام زین العابدین پسر او امام
محمد باقر پسر او امام جعفر صادق پسر او امام موسی
کاظم پسر او امام علی موسی الرضا پسر او امام محمد تقی پسر او
امام علی نقی پسر او امام حسن عسکری پسر او علی اکبر پسر او
علی اصغر پسر او سید شاه نصر الدین پسر او سید مظفر الدین
پسر او سید شاه کمال الدین پسر او سید شاه طاهر الدین
پسر او سید شاه میر حسین پسر او سید شاه صفی حیدر
پسر او سید شاه نسیم حیدر پسر او سید شاه کریم حیدر
پسر او سید شاه نقیب حیدر پسر او سید شاه خاموش
پسر او سید شاه حداد پسر او سید شاه خداداد پسر او
سید شاه سلطان علی پسر او سید دولت شاه حسینی پسر او سید شاه خطاب

پسر او

پسر او سید شاه دولت هزده پسر پسر او سید شاه مظفر بیک
پسر او سید شاه امیر بیک پسر او سید شاه وجیه خان پسر او
سید شاه میر بیک پسر او سید شاه قباد خان پسر او سید شاه
عبد الرحیم خان پسر او سید شاه امیر خان پسر او سید شاه
اکبر خان ست که درین ایام در ملک حصار شادمان
علاقه دار السلطنه فاخره بخارای شریف در قید حیات است
و از طرف امیر روشن ضمیر والا جاه شهامت دستگاه
شهریاری جناب امیر عالی سید عبد الاحد خان بهادر ابن سلطان
خلد الله ملکه و سلطانه برتبه جلیله فاخره بخارای شریف به
بی گری نامزد و سرفراز است و موصی الیه سید شاه اکبر خان
بی را نیز چند نفر پسران صلبی بوده اند مشار الیه سید شاه
اکبر خان در هنگام محاربه و اغتشاش حاکم حصار شریف
محمد اسحاق خان صاحب با میر کابل امیر عبد الرحمان خان

در سنه ۱۸۸۸ عیسوی ... فوت شده

عبث میکان ملک نمودی تی خود را از طایفهٔ افاغنه خالی
یافته و در رفته بقلعهٔ برپنجه حکومت خانهٔ شغنان بحکومت
نشست و پس از مدت قلیل باز طایفهٔ افاغنه
آمده ملک شغنان را ضبط نمودند و میر سید اکبرخان
فرار نموده باز بملک حصار آمده قرار گرفت تا مادامیکه
در تاریخ سنهٔ ۱۸۹۵ عیسوی یک انجمن مخصوصهٔ دولت ع ج ۱۸۹۵
روس و انگلیس از برای تعیین سرحدات و حدود اراضی
غیر محدوده ایلاقات پامیرات و کوهستانات برپا شده
وکلای طرفین در پامیر با همدیگر جمع گردیده باتفاق
تعیین حدود اراضی های غیر معلومهٔ متعلقه دولت بخارا
و افغانستان و روس و انگلیس را بطرز واضح تقسیم و
تعیین نمودند و ملک شغنان بعضا علاقهٔ دولت بخارا تعیین
یافت و بعضا ملک درواز علاقهٔ افغانستان گردید و

درین

درین اثنا قطعهٔ از ملک روشان و شغنان و وخان ۱۲
یکقطعهٔ امارت خانهٔ بندری بخارا گردید لهذا اراده
شد که از طرف دولت بخارای شریف یکحاکم مخصوص متعین
قلعهٔ شغنان باشد بنا علیه سید اکبرشاه بی
مذکور را بحکومت خانهٔ شغنان بخارای جناب عالی
منسوب کردند و سید اکبرشاه بی بدینوسیله مدت
یکدو سال حاکم آنجا گردیده پس باز بی موصوف را از
حکومت شغنان معزول نمودند و بجای او اوش لقای بیک
عیسوی ۱۹۰۴ بی را نصب کردند و پس از آن میر میرزا یولداش
بی را حاکم نمودند در تاریخ سنهٔ ۱۹۰۴ عیسوی میرزا
یولداش بی را بسببی از حکومت معزول کردند و به بخارا
آمده و از آن تاریخ ملک شغنان و روشان و وخان
بعهدهٔ دولت روسیه داده شد که حالا بضبط و ربط مأمورین

سرحدی دولت روسیه میباشد ولی یکنفر مأمور
از طرف جناب امیر بخارا قایم مقام حکومت خانه شغنان
بنابر ادای لوازمات ملکی بطریق دوام می باشد و هر قسم
عرض و داد و دعوای اهالی را حکم و حل و فیصل میدهد
مشروط با آنکه مأمور بخاری با مأمور دولت روسی
هر دو بموافقت یکدیگر هر کاره ضروری را فیصل و اجرا
میکنند

و اهالی شغنان و روشان و وخان هر کدام بلفظ
و لغت و اصطلاح دیگر گفتار دارند ولی زبان عمومی ایشان
در صورتیکه بایکدیگر ملاقی میشوند بزبان فارسی تکلم مینمایند

و این طایفه بملت و مذهب امام اسماعیل ابن امام جعفر
صادق معتقدند و طایفه اسماعیلیه میباشند
و از علم و معرفت مدنیت کنار افتاده اند و تسلیم تمام احکام

بسم الله

تفصیل [illegible] شغنان است

بسم الله خیر الاسماء

دیگر پوشیده مبادا که میران شغنان و سیدان
اشراف آن ملک کوهستان هر یک بطرزی
سلسله انساب خود را از آبا و اجداد خود ها تا بالان
بتواتر نسب نامه گویان بدفتر قید و ضبط نموده اند
و اصلا از کجا آمده اند و در کوهستان قرار گرفته اند
و انها چه نوع مرتبه و درجه که هستند چون میران
شیخ و ملایی و رهبری قوم و تعلیم و هدایت ایشان
از مملکت خراسان آمده در این ولایت ها ادای وظیفه
خود کرده از عالم فانی گذشتند و از آنها چند نفری
اولاد مانده اند و هر کدام شیوه اجداد پدران را
بجا آورده در بین خلایق خواه بطریق حکومت و ریاست

و یا بطریق

و بالطریق شیخیت پیشوای قوم گردیده و از طرف اهالی نیز
درباره احوالشان نیکویی و پرستاری و عزت دیده
تا بحال در بین قوم در کوهستانات بدخشان
زنده گانی دارند که سلسله هر کدام اشرافان بیکنامی
والقابی شهرت دارند چنانچه اولاد شاه خاموش
دوم اولاد شاه کاشان سیوم اولاد شاه ملنگ
چهارم اولاد بابا عمر یمگی و این خاندان خیلی معززند
و سایر این خاندان چندی هستند که خود را
پیوند بهر یک از اولاد ائمه اظهار مینمایند اینها نیز بقدر
احوالشان در بین عوام الناس عزت و حرمتی دارند
اینجا مطلب ترجمه حالات و کیفیت و کینونت میران
شغنان را بیان نمودن است لهذا باین قدر بیانات در حق
مذکورین مزید برین کفایه مینمائیم و شروع گفتار خود را

بسوی

بسوی شاهان و میران شغنان مایل میداریم اینکه
دعوی سیادت دارند که ما جماعه میر خیل از اولاد شاه خاموش
میباشیم باید دانست که سید شاه خاموش کیست
در کجا بود و از کجا آمد و در کجا گذشت و بچه طرز رفتار
میکرد و از خوارق عادات و از حسن اخلاق چه داشت
پس حالا بنده فی الجمله بیانات مفصله در حق سید شاه
خاموش نقل از کتاب شجرة السادات میآرم بدین نهج
بر کل طایفه مسلمین واضح است که جناب حضرت
رسول علیه السلام بن عبدالله بن عبدالمطلب در شهر مکه
و در سال عام الفیل از بطن پاک بی بی آمنه تولد یافتند
و پدر محمد علیه السلام قبل از ولادت حضرت محمد فوت شده
بود و آنهنگامیکه جناب فخر کائنات محمد علیه السلام
از بطن مادر بوجود آمدند جد بزرگوارشان عبدالمطلب

پرستاری و تربیت مینمودند تا اینکه محمد علیه السلام را
برای پرورش بدایه که حلیمه خاتون داد تا انقضا
دو و نیم سال از شیر فارغ شدند
و والدهٔ ماجده حضرت محمد علیه السلام نیز وفات یافتند
و عبد المطلب مادام الحیات به تربیهٔ محمد علیه السلام مشغول
بود و هنگامیکه بعارضهٔ قضا بیمار گشتند در حین
بیماری فرزندان خود را به نزد خود طلبیده حاضر
ساخته و هر کدام از فرزندان وصیتی نمود و ابو طالب را
در خصوص سرپرستی نگاهبانی و تربیهٔ محمد علیه السلام
وصیتی و سپارشاتی نموده محمد علیه السلام را در کنار
ابو طالب حواله نمود و مدة بیست و چهار سال
در حجر و تربیهٔ عموی خود ابو طالب پرورش یافتند
تا آنگاهیکه بی بی خدیجة الکبرا هواخواهی و دلگرمی

محبت

محبت نوجوانی حضرت محمدی شد و بی بی خدیجة الکبرا
اموال تجارتی بجناب حضرت محمدی داده بطرف ملک
شام دمشق به تجارت گماشت
و بعد از بازگشت از سفر شام آمده بمکه رسیدند
پس از چند زمانی عمهٔ حضرت محمد یعنی بی بی عاتکه
درمیان زوج و زوجه وکیله شده سازآوری
عقد و نکاح بی بی خدیجة الکبرا را بحضرت محمد علیه السلام
راست آوری نمود و بهرحال در بین عقد منعقد گشت
و از بطن مبارک خدیجه دو پسر و چهار دختر متولد شدند
و اسامی اولاد رسول علیه السلام چنین بودند قاسم
طاهر ابراهیم فاطمه زینب ام کلثوم رقیه پس
از انجمله جناب خاتون بهشت عالی سرشت فاطمة الزهرا
در عقد شاه مردان علی ابن ابی طالب در آمدند

واز صلب پاک شیر یزدان و از بطن حضرت فاطمة الزهرا
امام حسن و امام حسین بوجود آمدند که سید میر حسن شاه
ملقب به خاموش بچند واسطه بجناب امام حسین ابن
علی کرم الله وجهه میرسند — اکنون
مشهود رای انور صاحبان اخلاص و محبان عالم
خواص بوده باشد الله که جناب امیر سید حسن شاه
خاموش ابن سید رشید اصفهانی ست که از کمل
اولیاء متقدمین بوده اند در ملک اصفهان در سنه ۴۵۹ هجری
چهارصد پنجاه ونه هجری تولد یافته اند که سنه تولد
شانرا از لفظ قادر قدیم اخذ کرده میشود
و عمر مبارک شان هفتاد و دو سال در قید زندگی بوده
پس معلوم شد که فوت شاه خاموش در تاریخ ۷۲
۵۳۱ سنه هجری موافق افتاده است ۵۳۱ هجری

و نیز

و نیز در کتاب شجرة السادات چنین آورده که جناب میر
سید حسن شاه خاموش در بلدهٔ اصفهان علاقهٔ
اقلیم خراسان تولد یافته تا مدت بیست و یک سال
بحضور فایض النور پدر بزرگوار خود بتحصیل علم دین
مشغول بودند و از ابتداء تولد هم ولی مادر زاد
یعنی ولی اویسی بودند
چون عمر مبارک بدوازده سالگی رسید کرامات و خوارق
عادات بظهور آورده فرمودند که امروز من در نظر مردمان
دنیا بالغ شدم اما من در اصل روز تولدم بالغ و
کامل بزاده شدم
و در ینوقت من بینم و میبینم که در ملک بغداد و شهر جیلان
و بقریه گیلان بخانه سید ابو صالح موسی جنگی دوست
یکدسته نوری از انوار امام حسین در یکمحل جمع شده

فرزند مبارک قدم بالغ با صفا امروز بدار دنیا تشریف
قدوم مبارک لزوم نمود که ملاقات آن سید زاد ستوده
صفات بر ما واجب شد پس از انقضا چند روز قافلهٔ
بغداد و جیلان بملک اصفهان در رسید و در افواه
الناس خبر ولادت باهر السعادت جناب مستطاب
وافر الالقاب سید عبد القادر جیلانی مشهور و منشور
گردید و آثار اخبار و کرامت جناب امیر سید حسن شاه
خاموش اهل بلدهٔ اصفهان قانع شدند و بر جمله
کرامت شان بوضاحت رسید دانستند که قبل
ازین ما یا نزا جناب حضرت شاه خاموش از طلوع شمس
جمال حضرت غوث الاعظم سید عبد القادر جیلانی خبردار
گرده بودند و اعتقاد و اعتبار اهل اصفهان بشاه
خاموش صد چندان زیاده گردید

و تولد

6 Заказ Р-273

و تولد جناب سید عبد القادر جیلانی ملقب بمحیی الدین در تاریخ
۴۷۱ ٤٧١ سنه چهار صد هفتاد یک بوده و عمر مبارکشان بقول
او نود یکسال رسید عالم فانی را وداع نمودند پس معلوم
شد که ایام وفات حضرت سید محیی عبد القادر جیلانی
در تاریخ ٥٦٢ سنه هجری وقوع یافته است
و نیز مستور رای صاحبان عقول بصفا ضیا نبوده
باشد که شخص از سیادت نژادان والا گهر سید عبد الله صومعی
نامی بوده وان شخص را دو نفر دختران پاکدامن بوده
یکی مسماة به بیبی نصیبه و دیگری را بیبی فاطمه نام بوده و بیبی نصیبه
منکوحهٔ عفیفه جناب میر سید حسن صفهانی بوده که از بطن
بیبی نصیبه جناب میر سید حسن شاه خاموش تولد شدند
و بیبی فاطمه منکوحهٔ عفیفه مستورهٔ جناب سید ابو صالح
جیلانی بوده اند که از بطن پاک او سید محیی الدین عبد القادر

جیلا تولد یافتند
و شاه خاموش در اصفهان بمدت بیست و یک سال علم قال را
باتمام رسانیدند و در علم حال و علم باطن نیز کامل گردیده
بسوی شهر بغداد شتافتند و پس چهار روز وارد
شهر گیلان شده بجناب حضرت سید محیی الدین
عبدالقادر جیلانی ملاقات نمودند و چند مدت در بغداد
و شهر گیلان استقامت نموده پس بطرف
بیت الله الحرام شتافتند و طواف بیت مقدس
بجا آورده بطرف مدینه منوره که ملازم تربت گاه و زیارت
گاه حضرت پیغمبر شده وارد بروضهٔ پاک مطهر آنحضرت
علیه السلام گردیده بمراد اصلی خویش رسیدند
و در هنگامیکه شاه خاموش خاموشانه بمراقبه و مشاهده
مشغول بودند ناگاه آواز غیبی از تربت پاک مطهر

حضرت

حضرت محمدی علیه السلام آوازی بر آمد که وارث جنید را
از بغداد طلب نمودم که شربت وصال خواهد چشید
و داد داد در عالم قرب صمدیت رسانیده ممتاز گردیده
اند و جناب سید حسن شاه بحال خاموشی و مراقبه بودند
جناب ابوالبرکات حضرت شیخ جنید بغدادی باهمراهی
جناب حضرت محیی الدین سید عبدالقادر جیلانی حاضر شده
سعی در طواف حرم محترم بیت الله المبارک کرده و
با طواف سعی مقبول نائل شده و سه مراقبه بجناب
میر سید حسن بن سید اصفهانی ندا در دادند که
ای سید اصفهانی سر از جیب تفکر بردار سید حسن شاه
خاموش جواب ندادند پس جناب شیخ جنید ابوسعید
مخزومی آواز سیومین کشیدند گفت ما خلیفه بزرگوار
و گنجینه اسرار توحید الهی را کلیدیست اکنون برآ

کنجینهٔ اسرار توحید الهی کلید بردارد و محافظت را نیز شیخ
عبدالقادر را خواستم و امانت اسرار الهی بر بهردوی
شمای سپارم و بتلقین و شرایط مشروط نموده حواله
شمایان خواهم کرد که خواهش و رأی مبارک جناب
مخبر صادق علیه السلام چنین بوده است
ای سید اصفهانی اول تو شراب معرفت را درنوش
واپس بار تر خاموش پس آنگاه بحضور روضهٔ پرنور
مبارکه حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم حاضر آمدند و حضرت
جناب سید نعمة الله قدس سره العزیز بتلقین و شرایط و تذکره
علم حال را بیک قال تعلیم فرمودند و مستفید و ممتاز
شان گردانیدند و جناب سید عبدالقادر را نیز بان درجه
و کمال رسانیدند و بعد ازان توجه بحضرت سید حسن
شاه خاموش نموده گفتند ای سید اصفهانی با ترا

اذن

اذن و رخصت فرموده ایم باید که متوجه بطرف کوهستان
ممالک ختلان باشی و بروی که آن نواحی ملکیت دار الامان
و در آنجا بر تربت سلطان سید ماضی فتوح حال خواهد
شد پس ازان جا اراده سفر کرده با همراه چند
نفر رفقای دل آگاه رفیق و شفیق گردیده اقلیم هندوستان و
ختا سیاحت فرموده براه کوه جبال و تلال پر ملال ملک
دارستان چترار را قطع و طی منازل و مراحل نموده
از کوه تنگ عقبهٔ دوراه عبور فرموده بساحل دریای
پنج آب که قسم فوقی رود جیحون است بزیر آمده نزول
نمودند و ازان جا رود نوق افرز ملک و محالات
شغنان گردیدند که در آن اثنا شهزاده سعید الدین
کاشغری بقوهٔ بازوی حضرت ملک شغنان را در تحت تصرف خود
در آورده بود و بتوسط قدوم مبارک لزوم جناب شاه

پسر حسن ملقب بخواموش شغنان جنت نشان و ملک
آشنا گردید و همه میر و وزیر معتقد و خادم شاه خواموش
گردیده و شاه نیز به تربیه و تعلیم علم دین و آئین پرداختند

و حاکم ملک شغنان را دختری بس چهارده ساله که بود
کل شکر نام بمرض فلج گرفتار بود حاکم شغنان با التماس
مسیحانه شاه التجی آورده حضرت شاه در حق مریضه مفلوجه
دعا خالص نمودند جناب ایزد تعالی و تقدس صبیهٔ آن
حاکم را شفا کامل بخشیده صحت یافت

پس حاکم ملک شغنان آن باکره جسم دخترش را اندر زوجیه
شاه نموده عقد آن دختر در تاریخ [illegible] سنه هجری
وقوع گردیده و هر اولاد که از بطن شکوفهٔ عفیفه شان
بوجود می آمد حضرت شاه خواموش در حق آن اولاد
دعای نیک نموده از بارگاه الهی درخواست نمودند که

شمار را

شمار را بمرتبه جاه و جلال رسانند و تا حال از نسل آن شاه
خواموش در ممالک کوهستان شهزادهای عظیم
الشان می باشند که هر شعبه بکوهی و به برجی حکومتی
و ریاستی دارند بعض بطرز حکومت را نهاد بعض ایشان
برفتار پیری و مرشدی بر هدایت و تعلیم دین آئین
مشغول اند

و از آن چند مدتی شاه خواموش اراده و آرزوی
زیارت بزرگواران و عزیزان ملک ختلان را
کرده از شغنان عازم راه ختلان شده براه عقبه میخ
شغنان و وخج عبور و مرور نموده بملک درواز داخل گردیده
بقراهای ملک وخج سیر و سیاحت نموده چند مدتی در ملک وخج
استقامت ورزیدند

و شاه وخج صدق و اخلاص و محبت نموده دختر خود را با

خواموش بهدیه ساخت و او را نیز عقد بستند و پس از مدتی
ازان دختر فرزندی بوجود آمد که او را ابو یوسف شاه
نام نهاده خلعت قلندری باو بخشید

بعد ازان از درواز گذشته بملک ختلان دارالامان
تشریف فرموده بجبار سوی شهر مؤمن آباد رسیدند
و با جناب حضرت میر سید جلال الدین گل دسته
قدس سره ملاقات نمودند و آهسته آهسته بتعلیم و
تلقین کافران خطهٔ ختلان را مسلمان کرده هدایت
نمودند و پس از ان یکچند خلیفه کان با علم را از شغنان
آورده در آنجا برای تعلیم آموز کار قوم متوطن ساخته
نام آن قریه را قریهٔ الشغنان نهادند

چون خبر شاه خاموش بجناب سید علیشاه ولی
رسید آنجناب با موس آبای رسم استقبال بجای آوردند
آمدند

فرزندان دختر اهل ختلان را

آمدند و حضرت میر سید حسن شاه خاموش بسید شاه
ولی یکسر اسب خویش سیر تحفه نمودند و پس از ساعات
چند ایام حضرت سید علیشاه ولی سه نفر دختران با کمال
و جمال بود و یکی ازان دختران را بعقد و نکاح آن
بادیه پیمای طریق هدایت شاه خاموش در آوردند و آن
حضرت یعنی سید شاه خاموش در مقام درهٔ ترکیه مقام
استقامتی گزیدند پس ازان درهٔ ترکیه کولاب بنام
اغار مشایخان سلف را یافتند و اکتساب فیض
صوری و معنوی نمودند

و سید علیشاه ولی را که کف قبیلهٔ خود داشتند مقام
توطن استقامتی شان را نیز بدرهٔ ترکیه مقرر فرمودند
فی الحال آن قریه را بسم بلنگر شاه خاموش خوانند
و از حضرت سید علیشاه ولی سه نفر اولاد مرد تولد نمودند

خواموش بهدیه یافت و او را نیز عقد بستند و پس از مدتی
ازان دختر فرزندی بوجود آمد که او را ابو یوسف شاه
نام نهاده خلعت قلندری باو بخشید

بعد ازان از درواز گذشته بملک ختلان دار الامان
تشریف فرموده بجانب سوی شهر مؤمن آباد رسیدند
و با جناب حضرت میر سید جلال الدین گل دسته
قدس سره ملاقات نمودند و آهسته آهسته بتعلیم و
تلقین کافران خطهٔ ختلان را مسلمان کرده هدایت
نمودند و پس ازان یکچند خلیفه گان با علم را از شغنان
آورده در آنجا برای تعلیم آموز کاری قوم متوطن ساخته
نام آن قریه را قریة الشغنان نهادند

ختلان ۲ در آخر این ختلان را

چون خبر شاه خاموش بجناب سید علیشاه ولی
رسید آنجناب با مؤمن آبادی رسم استقبال بجای آوردند

آمدند

آمدند و حضرت میر سید حسن شاه خواموش بسید شاه
ولی یکسر اسب خویش بسیر تحفه نمودند و پس از سنوات
چند ایام حضرت سید علیشاه ولی را سه نفر دختران با کمال
و جمال بود و یکی ازان دختران را بعقد و نکاح آن شاه
بادیه پیمای طریق هدایت شاه خواموش در آوردند و آن
حضرت یعنی سید شاه خواموش در مقام درهٔ ترکیه مقام
استقامتی گزیدند پس دران درهٔ ترکیه کولاب که تا امروز
آثار مشایخان سلف را یافتند و اکتساب فیض
صوری و معنوی نمودند

و سید علیشاه ولی را که کفیل قبیلهٔ خود داشتند مقام
توطن استقامتی شانرا نیز بدرهٔ ترکیه مقرر فرمودند
فی الحال آن قریه را باسم بلنگر شاه خواموش خواندند
و از حضرت سید علیشاه ولی سه نفر اولاد مرد تولد نمودند

نخستین سید شاه طاهر دوم سید شاه جعفر
سیوم سید شاه عادل و از اولاد و احفاد و اعقاب
نبایر و نتایج آن سه نفر ذات کثیر البرکات چند صد نفر
خانواده ممتازه موجودند
و نسب نامه حضرت سید شاه خواموش بدین قرار است که بتحریر میپیوندد
العلم عند الله لا یعلم الغیب الا الله
والله اعلم بالصواب
نسب نامه سید علیشاه ولی پدر عروس شاه خواموش بدین نهج است
انجام و سلسله انساب اولاد سید محمد طاهر
سید شاه ولی است معلوم کل جماعه مؤمنین و مسلمین
از وجه پاک جناب خاتم الانبیا علیه السلام بی بی فاطمه الزهرا
انه و از بطن منوره خاتون قیامت امام حسین رضی الله عنه
و پسر او امام زین العابدین پسر او امام محمد باقر پسر او امام
جعفر

[illegible]

جعفر صادق پسر او امام موسی کاظم پسر او امام علی موسی
الرضا پسر او امام محمد تقی پسر او امام نقی پسر او امام حسن
عسکری پسر او امام محمد مهدی و اولاد شان بچند
واسطه دیگر با امام ابو سعید جعفر دوم محمد نقیب عبد الله پسر او
ابو الحسن نقیب پسر او ابو القاسم عبد الله پسر او سید
شهاب الدین پسر او سید ابو الخیر محمد طاهر پسر او امیر کبیر سید
برهان الدین و از شان امیر سید علاء الدین پسر او
امیر شجاع سید نجم الدین پسر او سید کمال الدین پسر او
امیر شمس الدین پسر او امیر سید قطب الدین پسر او امیر
سید سلطان علیشاه ولی ملقب بشاه خواموش نواز پسر او سید
طاهر پسر او میر سید حسین پسر او میر سید کمال الدین
پسر او میر سید نذیر الدین پسر او میر سید علاء الدین پسر او
میر سید سراج الدین پسر او میر سید محمود پسر او

ی

میر سید احمد پسر او میر سید عبد الله پسر او سید اسحاق
پسر او سید اسماعیل پسر او سید حاجی داود پسر او سید
عبد الرحمان پسر او سید شاه عبد الرحیم پسر او سید محمد طاهر
ثانی پسر او سید شاه عبد الحلیم پسر او عبد المعالی پسر او سید
جلال الدین پسر او الحاج سید محمد نصیر المتوطن ببلده الکشمیر
صانها الله تعالی بحرمة سید البشر بشیر نذیر ثم الخیر
نسب نامجات شاه خاموش و سید شاه ولی
ملقب شاه خاموش نوازاتمام یافت در تاریخ چهارم
ماه رمضان المبارک ١٣٢٥ سنه هجری در بلده اوش
بر دست و قلم میرزا فضل علی بیک سرخ افسر و یهنهم الالام
خط در ورق دهر بماند سالی
بیچاره نویسنده که در خاک رود
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

ل

م

ن

و

ه

ك

گ

УКАЗАТЕЛЬ
ГЕОГРАФИЧЕСКИХ И ПЛЕМЕННЫХ НАЗВАНИЙ

آ

ب

4 Заказ Р-273

س

ش

3 Заказ Р-273

УКАЗАТЕЛЬ ИМЕН СОБСТВЕННЫХ.

آ

тат), перу Санг-Мухаммада.[26]

Своеобразно преломляя классическую традицию эпической поэзии, они являются образцом той "областной" литературы Бадахшана, которая для более позднего времени представлена рядом известных нам замечательных местных поэтов.[27]

В оформлении публикуемого списка "Тарихи Бадахшан", в его палеографических особенностях нашла свое яркое выражение и самобытная таджикская - среднеазиатская рукописная традиция, которая также несомненно привлечет внимание исследователя.

Охарактеризованные выше особенности "Тарихи Бадахшан" привели к мысли о необходимости его фотографической репродукции, как памятника во многих отношениях уникального.

Данное издание несомненно будет полезно и в качестве учебного пособия.

К тексту приложены указатели, составленные С.Н.Соколовым.

---

26) Как было указано выше, вставка на л. 33а или, во всяком случае первые бейты её, принадлежат скорее второму автору - Фазль-Али-беку.

27) См. напр., Т. П у л о д ӣ. Назаре ба рубоиёти пеш аз революциягии Бадахшон. Институти давлатии педагогии Сталинобод. Маҷмуаи илмӣ. Серияи филологӣ, ҷилди 4. Сталинобод, 1954, стр. 85, след. Так же Н.Шанбезода. Шоири халқии кӯҳистон Қудратуллобек ва осори ӯ. Журнал Шарқи сурх. Сталинабад. Декабрь 1958. № 12, стр. 111 - 120.

В дальнейшем предполагается опубликовать и подготовленный полный русский перевод "Тарихи Бадахшан" с необходимым комментарием и родословной эмиров Бадахшана.

А.Н.Болдырев.

стоверным. Однако ценность его определяется не только внешней достоверностью. Хотя оба автора "Тарихи Бадахшан" представляли себе историю страны прежде всего как историю ее царей, "Тарихи Бадахшан" содержит большое количество данных для суждения о жизни народов Бадахшана и соседних областей в XVII-XIX вв., общественных отношениях, хозяйстве, исторической географии и этнографии, об обычаях и нравах. Существенно, что "Тарихи Бадахшан" - единственное историографическое сочинение о Бадахшане, созданное бадахшанцами в самом Бадахшане на основании местной, как письменной, так и устной, традиции, подчас отражавшей интересы и точки зрения не только узкой феодальной верхушки, но и гораздо более широких слоев населения.[25]

Выдающийся интерес представляют сведения "Тарихи Бадахшан" о культурной и литературной жизни страны.

Таков рассказ о местном культурном центре, возникшем в Файзабаде при дворе эмира Султан-Шаха I (1747/8-1765/6 гг.) под несомненным индийским влиянием. Украшением двора считался поэт Абд-ар-рахман, последователь Бедиля (текст, л. 52а). Ведущий преподаватель "светских наук" в медресе Файзабада получил образование в Лахоре, в Индии же превзо-

25) См., например, суждение о причинах поражения всесильного эмира Султан-Шаха 1 в битве с катаганскими узбеками: "Так как преданность людей эмиру миновала, то они особенно и не старались сражаться, предпочитая сдаваться в плен узбекам, дабы избавиться от эмира" (текст, л. 59а, конец).

шел "тайные науки" другой влиятельный ученый этого круга, а придворный врач был индийского происхождения (текст, лл. 49а-49б).

В правление следующего эмира Мухаммад-Шаха (1792 - 1821) после длительных междуусобиц вновь наступили благоприятные условия для культурной жизни, которыми воспользовался Санг-Мухаммад для написания "Тарихи Бадахшан" - выдающегося памятника ранней таджикоязычной прозы.

В языке "Тарихи Бадахшан" (как в первой части, так и в части Фазль-Али-бека) в большом количестве появляются особенности таджикской народно-разговорной речи, в то время еще не получившие доступ в книжный язык "фāрсии дарӣ", даже в произведениях, возникавших в таджикоязычной среде на территории Средней Азии.

В частности, "Тарихи Бадахшан" является насколько мне известно, первым письменным произведением, применившим разговорные глагольные формы, образуемые с помощью вспомогательного глагола "ӣстāдан" (напр., "ёриш намӯда рафта ӣстāда бӯд" (текст, л. 108б). Значительное количество таджикских особенностей наблюдается и в лексике "Тарихи Бадахшан", которая также представит благодарную тему для самостоятельного исследования.

Внимание историка таджикской литературы несомненно привлекут и многочисленные стихотворные вставки первой части "Тарихи Бадахшан", принадлежащие (за исключением ци-

-Мухаммада, названное им так в порядке риторического приема.

В дальнейшем изложении (начиная примерно с 1750 г.) очерк в книге Кушкеки существенно отклоняется от "Тарихи Бадахшан", как в последовательности правления отдельных эмиров, так и в их именах и прозвищах. Третью, совсем отличную версию хода политических событий в первой половине XIX в. дает В.В.Бартольд в указанной статье по истории Бадахшана. Так, об эмире Мухаммад-Шахе (1792-1821, покровителе историографа Санг-Мухаммада) рассказывается то же, что в "Тарихи Бадахшан" о его отце и предшественнике – Султан-Шахе I (по прозвищу Аждаха̄р – "Дракон", 1747/8 – 1765/6), а об эмире Султан-Шахе II (по прозвищу Мӣрза̄н Кала̄н, 1821-1850) то же, что о его отце и предшественнике Мухаммад-Шахе. Такое смешение следует отнести, повидимому, за счет недостаточности имевшихся в распоряжении В.В.Бартольда источников. Именно этот период представляется наиболее достоверным (с точки зрения внешних фактов и дат) во всей первой части "Тарихи Бадахшан", т.к. Санг-Мухаммад был современником Мухаммад-Шаха и прибыл в Бадахшан всего через 4 года после окончания правления его отца, Султан-Шаха I.

Источники автора второй части "Тарихи Бадахшан" – Фазль-Али-бека были в основном устные. Это, как он сам пишет, "слова, услышанные от людей достоверных, правдивых (л. 114а), пожилых, видавших [события] своими глаза-

ми и переживших [их]". Однако он указывает и на использование им каких-то письменных источников ("ба‘зӣ тава̄рӣха̄т") для исправления неточностей в труде Санг-Мухаммада (см.выше, стр. 10 и 16; текст, л. 114а). Только относительно второго приложения – "Житие Шах-Хамуша", Фазль-Али-бек сообщает, что оно составлено на основании книги "Шаджа̄рат-ас-са̄да̄т" ("Родословная сейидов").[22]

Повидимому, именно устный характер источников Фазль-Али-бека и привел в его части к значительной хронологической путанице, в которой он даже не попытался разобраться. Путаница начинается с 15-го яридского эмира – Заман-ад-дина, правление которого датируется 1844-1864 гг.,тогда как для правления четырех его предшественников (11-14-й представители династии) отводятся годы 1821-1868. Так как дата смерти Заман-ад-дина и дата воцарения его сына Джахандар-шаха – 1864 г., не вызывает сомнения,[23] то остается предположить, что эти четыре "лишних" эмира в действительности правили гораздо меньше времени, т.е. что они вместе с 15-м эмиром Заман-ад-дином должны были поместиться в период между 1821 и 1864 гг.[24]

В "Тарихи Бадахшан", как в первой, так и во второй частях, имеются и другие неточности, однако их сравнительно мало и в целом источник может быть признан весьма до-

22) Текст,л.119а. Сочинение это осталось мне неизвестным.
23) Ср. справку А.А.Семенова в цитиров. книге Б.Кушкеки, стр. 99, примеч. 1.
24) Примечательно, что именно эти 4 "лишних" эмира вообще опущены в упомянутой статье В.В.Бартольда.

всей книги - 4-го рамазана 1325 г.х., т.е. 11 октября того же 1907 г., в городе Оше (ныне Киргизской ССР).

Из приведенного выше свидетельства А.-З.Валидова также видно, что в 1914 г. мирза Фазль-Али-бек жительствовал в Андижане, а перед тем провел несколько лет в Бадахшане.

В существующем виде "Тарихи Бадахшан" представляет собой династийную хронику в традиционном духе средневековой персоязычной историографии, излагающую события царствований последних в истории самостоятельных эмиров Бадахшана. Родоначальник династии (с рассказа о воцарении которого в 1067/1656-7 г. начинается "Тарихи Бадахшан") был Яр (Ярй)-Бек-хан [Йāр (Йāрӣ)-бӣк-хāн], представитель знатной духовной семьи самаркандского происхождения. Его потомки правили Бадахшаном около 230 лет и последний представитель династии яридов Мир-Алим-хан умер изгнанником в Бухаре в 80-х годах XIX в. (текст, л. 111б).

Из этого 230-ти летнего периода на часть, написанную первым автором - Санг-Мухаммадом, приходится около 150 лет. В этой части нигде не упоминается об использованных автором для своей работы источниках. Наличие довольно точной и обильной хронологии для времени, значительно удаленного от даты составления книги, богатство деталей, весь нарративный характер повествования, позволяют предположить, что Санг-Мухаммад пользовался для этого периода не столько устными преданиями, сколько документами ле-

тописного характера. Это обстоятельство в некоторой мере находит себе подтверждение в полном совпадении начала "Тарихи Бадахшан" с началом краткого очерка истории Бадахшана, помещенного в книге Кушкеки.[20] Так, вплоть до конца рассказа о правлении четвертого ярида, эмира Зияад-дина, т.е. до 1735-6 г., очерк в книге Кушкеки представляет собой сжатый, но чрезвычайно близкий вариант соответствующего изложения "Тарихи Бадахшан", с совпадением даже некоторых второстепенных деталей (напр., поездка 13 аксакалов в Индию за Яр-Бек-ханом).

Исторический очерк в книге Кушкеки начинается следующими словами: "Из содержания нескольких старинных документов, находившихся у Джехангир-хана [21] явствует, что в эпоху наших предков..." и т.д. Эта ссылка на "старинные документы" в условиях отмеченного выше совпадения начала "Тарихи Бадахшан" и очерка в книге Кушкеки оставляет место для предположения, что обе версии восходят к одному письменному источнику, нам неизвестному. Возможно, впрочем, что автор очерка в книге Кушкеки под "несколькими старинными документами" разумел просто сочинение Санг-

20) Б. К у ш к е к и, цитиров. работа, стр. 96.

21) "Разумеется сын последнего бадахшанского правителя Джехандар-хана, вступившего на престол в 1864 г. и убитого в 70 г. прошлого века". Сноска А.А.Семенова. В действительности Джехандар-хан не был самым последним правителем Бадахшана из династии яридов. См. текст, л. 108б, след.

летней давности.[17]

Поскольку нельзя себе представить, что сочинение Санг-Мухаммада просто обрывалось на вышеприведенных словах и не имело никакого заключения, то Фазль-Али-бек несомненно повинен в устранении такого заключения. Он сам прямо указывает на внесение им дополнений и уточнений в труд своего предшественника (см. выше, стр. 10). Позднейшим добавлением представляется стихотворная вставка (или начало её), в которой имя автора первой части приведено полностью в третьем лице, но не в виде "тахаллуса", а в логическом и грамматическом противопоставлении автору этой стихотворной вставки, о котором говорится в первом лице (текст, л. 33а, конец):

"Слыхал я от старцев, рассказывающих исторические события,
Опытных, стремящихся к высотам [познания],
В числе их тот, кто знал больше [других],
Мулла Санг-Мухаммад - о минувших делах", и т.д.

Однако окончательное решение вопроса о вмешательствах Фазль-Али-бека в текст первой части возможно только в случае обнаружения надежного списка сочинения Санг-Мухаммада.

Наши сведения о Санг-Мухаммаде исчерпываются скудными автобиографическими замечаниями первой части "Тарихи

17) 1325/1907 - 120/117 = 1205/1790-91 г.

Бадахшан". Так, он сообщает, что прибыл в Файзабад из Афганистана в 1211/1796 г., т.е. на четвертом году правления эмира Мухаммад-Шаха, и, повидимому примкнул к группировавшимся при его дворе "людям пера". Здесь он получил должность мирзы[18] ("Если он стал эмиром, то я стал мирзой" - текст, л. 71а, стихотворная вставка, последний бейт) и в качестве такового, в 1223/1808-9 г. на шестнадцатом году правления Мухаммад-Шаха, закончил составление своей династической хроники "Тарихи Бадахшан". Излагая свои религиозно-философские взгляды на жизнь, не отличающиеся какой либо оригинальностью, автор пытается оправдать ими свою, видимо сильную, склонность к вину (текст, лл. 77б-78а, стихи). Ни даты рождения и смерти, ни какие либо другие подробности жизни Санг-Мухаммада нам неизвестны.

Еще меньше знаем мы о его продолжателе - Фазль-беке, или, как он сам себя называет (см. выше) - "Мирза Фазль-Али-бек Хаджи Сурхафсар Дахим-аль-ахмар".[19]

Из принадлежащей ему части "Тарихи Бадахшан" мы узнаем с его слов только то, что эта часть была им закончена в 1325/1907 г., а приложения к ней, как и переписка

18) "Мирза" является и тахаллусом Санг-Мухаммада в стихотворных вставках.

19) Возможно, что последние два синонима (персидский и арабский) являются переводом тюркского термина "кызылбаш". Их искусственный, книжный и, вероятно, придуманный к случаю, характер очевиден.

нения в первоначальном виде. Вслед за этой записью идет отступление, восхваляющее справедливость Мухаммад-Шаха и сопровождаемое назидательными рассуждениями о праведной царской власти вообще (текст, л. 73а-75б).

Это отступление, как и всё, относящееся к личности Мухаммада-Шаха в предшествующей части книги, выдержано в тех панегирических и льстивых тонах и формулах, которые в средневековой историографии могут исходить только от придворного летописца - современника, писавшего в расчете на монаршее благоволение. Другими словами, можно считать, что указанное отступление также принадлежит автору первой части - Санг-Мухаммаду.

По окончании отступления, изложение возвращается к событиям правления эмира Мухаммад-Шаха до 1223/1808-9 г. Это рассказ о расправе эмира с врагами (л. 76а-76б), о завоевании им Шугнана (лл. 77-а - 78б), о раздаче придворных званий и подарков приближенным (лл. 79а-81а) и о завоевании области Раг (лл. 81а-83а). О принадлежности этих рассказов перу Санг-Мухаммада говорит не только тот же панегирический тон изложения, но и наличие авторского "тахаллуса" Санг-Мухаммада - "Мирза" в конце обширной стихотворной вставки к рассказу о завоевании Шугнана (л.78а). Рассказ о завоевании области Раг заканчивается словами: "Эмир Бадахшана завладел крепостью и всей областью Раг и победоносно возвратился в крепость города Файзабад" (л. 83а, начало).

Далее в тексте читаем: "Время правления эмира Мухаммад-Шаха было тридцать лет. Начало восшествия на престол упомянутого эмира было в 1207 году [и он правил] по 1237 год хиджры. После этого он удалился от дел". Далее идет очень краткое изложение некоторых событий жизни Мухаммад-Шаха до его воцарения (поражение и казнь Кубад-хана, захват Бадахшана Шах-Ванджи-ханом и изгнание Мухаммад-Шаха), 16) событий, относящихся к 1790-92 гг. и уже подробно рассказанных в предшествующих разделах книги, при чем это повторное краткое изложение дает отличную, самостоятельную версию и полностью лишено панегирического тона в отношении Мухаммад-Шаха.

Данное сопоставление достаточно ясно показывает, что именно с приведенных выше слов: "Время правления эмира Мухаммад-Шаха было тридцать лет" и начинается часть Фазль-Али-бека, тогда как предшествующие слова: "Эмир Бадахшана завладел крепостью и всей областью Раг и победоносно возвратился в крепость Файзабад" принадлежат еще Санг-Мухаммаду. Приступив к продолжению труда своего предшественника, Фазль-Али-бек решил прежде всего дать собственную версию некоторых уже рассказанных Санг-Мухаммадом событий 1790-92 гг.; это и нашло свое выражение в его словах о том, что он излагает события 120-ти

16) После этого рассказ переходит к потомкам Мухаммад-Шаха, правившим после него.

выполненных в основном почерке рукописи, как снабженных так и не снабженных упомянутой цифрой – подписью.

Кроме этих приписок, принадлежащих Фазль-беку, имеется сравнительно небольшое количество маргиналий, тонкий, характерный почерк которых заметно отличается от почерка Фазль-бека. Эти приписки выполнены в карандаше, впоследствии обведенном черной или красной тушью и очевидно являются читательским комментарием.[13)]

Фазль-Али-бек "Сурхафсар", называя себя "вторым автором" книги, не указывает точно, с каких именно слов в тексте начинается его изложение, ограничившись, как указано выше, неопределенным утверждением, что им описаны события 120-ти летней давности. Вычитая это число из 1325 (год завершения Фазль-Али-беком его части), получаем 1205 г.х. (1791 г.н.э.), что казалось бы, и является тем годом, с которого Фазль-Али-бек начал свое изложение. Если это, как мы увидим ниже, почти верно в отношении начала изложения Фазль-Али-бека, то изложение в первой части книги, т.е. в части Санг-Мухаммада в действительности доведено до более поздней даты.

13) См. напр., л. 82б, где три приписки. Первая, почерком Фазль-бека, раскрывает значение хронограммы в тексте. Вторая (внизу, ближе к краю листа) – другим почерком, оспаривает этот пересчет и дает другой (не 1211, а 1259). Слева от второй приписки – третья, опять таки рукой Фазль-бека, отвергающая второй пересчет и восстанавливающая первый. Таким образом, здесь зафиксирован своеобразный спор автора с читателем.

Более точное решение вопроса вытекает из анализа текста.

В описании правления эмира Мухаммад-Шаха мы видим следующую запись (текст, л. 73а): "От времени восшествия на престол эмирства сего уважаемого эмира до наших дней шестнадцатый год пошел, что он правит, соответственно 1223-ий год хиджры, повторяю прописью: тысяча двести двадцать третий год хиджры".[14)]

Поскольку второй автор, Фазль-Али-бек "Сурхафсар", закончил свою часть, согласно его собственным, приведенным выше, словам в 1907 г., то указанная запись естественно может принадлежать только его предшественнику, автору первой части, мирзе Санг-Мухаммаду. Именно эту дату (1223 г. х. – 1808/9 г.н.э.), как последнюю дату описанных Санг-Мухаммадом событий, указывает и А.-З. Валидов на основании рассмотренного им списка сочинения Санг-Мухаммада (без добавления Фазль-Али-бека).[15)]

Таким образом, не остается сомнения, что первая часть "Тарихи Бадахшан", принадлежащая Санг-Мухаммаду, доведена им до шестнадцатого года правления бадахшанского эмира Мухаммад-Шаха и закончена в 1223/1808-9 г.

Однако приведенная выше датирующая запись Санг-Мухаммада текстуально еще не является окончанием его сочи-

14) 1223 г.х. начался 28 февраля 1809 года н.э.

15) А.-З. Валидов, цитиров. работа, ЗВО, XXII, стр. 303, № 3 описания.

зывает себя в конце текста "Тарихи Бадахшан" (л. 113б), раскрывая историю написания и переписки этой книги в следующих выражениях:

"Таковы эмиры Бадахшана, с начала до конца, которые были упомянуты в этой неподражаемой книге "Завершение истории Бадахшана", [оконченной] в году тысяча триста двадцать пятом, соответственно 1907 г. христианской эры[12] рукою мирзы Фазль-бек-хаджи Сурхафсар'а. До того [эту книгу] в основном сочинил мирза Санг-Мухаммад, довел до определенного места и оставил, а ничтожнейший раб начал с места, [до которого] довел [изложение] первый автор, дополнил его свод своим сводом и изложил события минувших дней [давностью в] сто двадцать лет, доверившись словам, услышанным от людей достоверных, правдивых [114а], пожилых, видавших [эти события] своими глазами и переживших [их].

Проверив и дополнив некоторые недостатки [этих сведений] по некоторым имевшимся историческим сочинениям, исправив даты и неправильно указанные места произошедших событий, он ничтожный Сурхафсар объединил [все эти сведения] в [своей] книге.

Да простят мне читатели этой хроники все ошибки и недостатки, которые они заметят, и ради бесхитростности моей да не взыщут с меня, памятуя об основной цели этих листов, которая заключалась только в [том, чтобы расска-

12) На полях приписка "1325/1907".

зать об] эмирах Бадахшана, событиях жизни и днях правления их.

Так кончаю я. Так изъявляю я свою готовность к услугам, раб немощный, признающий свою слабость, второй автор мирза Фазль-Али-бек Сурхафсар. Окончена книга".

Далее в рукописи следуют три приложения к "Тарихи Бадахшан": 1) Родословная шахов Шугнана (лл. 114б-117б), 2) Житие сейида Шах-Хамуша, родоначальника шахов Шугнана (лл. 118а-126б), 3) Родословная сейида Али-Шах-Вали, родственника Шах-Хамуша (лл. 126б-127б). Последнее приложение заканчивается колофоном:

"Окончены родословные Ша̄х-Ха̄мӯша и сейида Али-Ша̄х-Ва̄лӣ, прозванного Ша̄х-Ха̄мӯш-нава̄з, четвертого рамазана 1325 года хиджры в городе Ош, рукою и пером мирзы Фазль-Али-бека Сурхафсара Дахӣм-ал-ахмар'а.

Письмена на листах времени останутся на сотни лет,
Когда бедный писатель [давно уже уйдет] в землю.

Окончена книга помощью господа подателя".

Руке переписчика основного текста - Фазль-бека, принадлежит и большая часть приписок на полях. Эти приписки в большем количестве случаев снабжены в конце цифрой ١٧ , играющей роль как бы подписи. В одном случае (л. 76б, разъяснение терминов "тӯпха̄на" и "бандар") приписка, выполненная в основном почерке рукописи, подписана не цифрой, а словом "Сурхафсар", что не оставляет сомнения в принадлежности самому Фазль-беку и остальных приписок,

-Мухаммада, но и дальнейшее изложение истории Бадахшана, "доведенное до настоящего времени самим владельцем мирзой Фазль-беком, прожившим в Бадахшане несколько лет".[9)]

Дальнейшая судьба двух указанных списков нам не известна. Однако перечисленным признакам второго списка - автографа Фазль-бека вполне удовлетворяет рукопись, хранящаяся ныне в рукописном фонде Ленинградского отделения Института Востоковедения АН СССР под названием "Тарихи Бадахшан" (шифр В 2311). Этот список, как видно из текста (см. ниже, описание рукописи), является автографом Фазль-бека (его имя полностью - Фазль-Али-бек "Сурхаф-сар"); в первой своей части список содержит историю Бадахшана, составленную Санг-Мухаммадом Бадахши, во второй - "Завершение" ("татимма") её, принадлежащее тому же Фазль-Али-беку, доведенное до 1325/1907 г. и тогда же им переписанное в городе Оше. Повидимому, указанный список В 2311 и есть тот автограф Фазль-Бека, который был отмечен А.-З.Валидовым в 1913 г. в Андижане в руках самого Фазль-бека.[10)]

---

9) А.-З. В а л и д о в. Цитиров. работа, стр. 311, № 11 описания. Таким образом, здесь идет речь об автографе Фазль-бека.

10) В инвентарных записях рукописного отдела ЛО ИВ АН СССР к сожалению не сохранилось никаких сведений о происхождении списка В 2311. Однако можно думать, что список поступил в коллекцию после 1926 г.

Как отмечает М.Е.Массон, покойный А.А.Семенов сообщил ему в 1929 г. о существовании еще одного списка "Тарихи Бадахшан", находившегося тогда в собственности частного лица, "приобретшего список много лет назад на Памире".[11)] Судьба этого списка в настоящее время также неизвестна.

Переходим к более подробному описанию рукописи В2311

Сохранность рукописи отличная. Переплет новый, матерчатый, размером 20,5 Х 12,5. Размер листов 20,1 Х 12; число листов 132, из них первые два и последние три листа без текста и пагинации. Бумага плотная, желтоватая, лощеная, среднеазиатского производства. Текст занимает пагинированные листы 1б - 127б. На каждой странице по 13 строк текста, со значительным количеством маргиналий различного происхождения (см. ниже).

Текст "Тарихи Бадахшан" занимает лл. 1б-114а, затем следуют три "приложения" (лл. 114б-127б; см. ниже).

Почерк - ясный, грубоватый насталик, типично среднеазиатского характера, с небольшим количеством лигатур типа шикасте. Этот почерк проходит через всю рукопись без изменений, не оставляя сомнений в том, что список с начала до конца выполнен одним лицом. Это лицо полностью на-

---

11) М. Е. М а с с о н. Цитиров. работа, стр. 106, примеч. 53. Поскольку речь идет, судя по контексту, о списке с добавлением Фазль-Али-бека, то приобретение могло быть сделано не ранее 1907 г.

няя Азия".[5]

Первая из упомянутых работ содержит обстоятельный исторический очерк Читрала и Мастуджа (I, стр. 25-34 и 41-45) совместно с библиографией по вторжениям бадахшанцев в Читрал в новейшее время (I, стр. 28, примеч. 15), историко-археологический обзор Вахана (I, стр. 60, след). Во второй работе находим данные о китайском политическом воздействии на Шугнан и Бадахшан (П, стр. 880-1, 858) и описание исторического пути из Китая в Бухару по берегу Пянджа.

Наконец, следует упомянуть об одном коротком, но содержательном произведении - "Истории Шугнана" также доступном в русском переводе.[6] Эта работа, составленная в новейшее время шугнанским мирзою, основана на местной исторической традиции и на каких-то нам неизвестных, также местных, письменных данных, в том числе на эпиграфических памятниках.

Значительное увеличение доступных сведений по истории Бадахшана в ХУП-Х1Х вв. позволило советским исследо-

5) Aurel Stein. Serindia, v. I-IУ. Oxford. 1921. Jnnermost Asia, v. I-Ш. Oxford. 1924. В этих работах приведены ссылки на издания различных описаний и путешествий, содержащих отдельные данные о Бадахшане.

6) А. А. Семенов (с персидского перевел) "История Шугнана". Протоколы Туркестанского кружка любителей археологии, год XXI, Ташкент, 1917.

вателям последнего времени расширить и уточнить соответствующие разделы в двух сводных работах по истории народов Узбекистана и Таджикистана.[7]

Однако составление сводной монографической работы по истории народов Бадахшана и сопредельных областей до последнего времени затруднялось отсутствием надлежащих письменных источников, которые отражали бы местную бадахшанскую, или близкую к ней, историографическую традицию.

Первое сообщение о существовании источника, могущего восполнить в той или иной степени этот пробел, появилось в нашей научной литературе в 1915 г.[8]

В числе рукописей частных собраний, осмотренных автором сообщения в 1913 г. в Фергане, отмечалось сразу два списка сочинения носящего название "Та'рӣх-и Бадахшāн" ("История Бадахшана"). Первый список, находившийся в Коканде, позволил определить, что автором сочинения являлся Санг-Мухаммад Бадахши, и что изложение истории Бадахшана охватывало период с 1068/1657-8 по 1223/1808-9 гг.

Второй список "Тарихи Бадахшан" был обнаружен в Андижане, в руках местного мирзы по имени Фазль-бек. Однако этот список содержал не только указанное сочинение Санг-

7) См. "История народов Узбекистана". Ташкент, тт. 1 и 2, 1947-1950. Б.Г. Гафуров "История таджикского народа". Сталинабад, 1952.

8) А.-З. Валидов. Восточные рукописи в Ферганской области. ЗВО. XXП, 1915, стр. 303, № 3 описания и стр. 311, № 11 описания.

большом значении Бадахшана в истории международных отношений Востока, так и о том, что Бадахшан имеет богатую "внутреннюю" историю, проникнутую героической народной борьбой против эксплуататорского класса и за утверждение своеобразной, собственной, независимой государственности.

Имеются все основания думать, что история Бадахшана заслуживает самостоятельной, монографической разработки в свете современной исторической науки.

Однако до настоящего времени единственной исторической работой, специально посвященной истории Бадахшана, остается небольшая статья В.В.Бартольда, напечатанная в 1910 г. в Энциклопедии Ислама (под словом "Бадахшан"). Но и в этой работе история Бадахшана рассматривается только до 1873 г. (афганское завоевание), причем период после 1649 г. (узбекское завоевание) рассмотрен менее подробно, чем предыдущие.[1]

В настоящее время наука располагает обширным материалом, который не был доступен В.В.Бартольду во время

1) О неудовлетворительном состоянии изучения истории Бадахшана и о необходимости этого изучения см. также замечания М.Е.Массона, впервые привлекшего монеты бадахшанского чекана для выяснения существенных вопросов истории джагатаидского государства середины XIУ в. См. М. Е. М а с с о н. Исторический этюд по нумизматике джагатаидов. Археология Средней Азии, IУ. Труды САГУ. Новая серия, вып. CXI. Исторические науки, книга 25. Ташкент, 1957, стр. 86.

написания им вышеупомянутой статьи.[2]

Так например, большое количество сведений по истории Бадахшана эпизодически встречается на протяжении объемистой истории Афганистана "Сирадж-ат-таварих", составленной эмиром Хабибуллой и Файз-Мухаммадом Катибом и изданной в Кабуле в 1913 г. (1331 г.х.).[3] Краткие справки по истории Бадахшана (начиная с 1068/1657-8 гг.), Катагана, Памиров и Вахана, Шугнана, Дарваза и Рустака содержатся в описании Катагана и Бадахшана, составленном афганским чиновником в 1923 г.[4]

Обширный культурно-исторический и археологический материал по связанным с Бадахшаном областям приведен в двух капитальных трудах А.Стейна "Сериндия" и "Внутрен-

2) Из доступных в то время изданий В.В.Бартольд повидимому не использовал только книгу "Автобиография Абдуррахман-Хана, эмира Афганистана". СПб. 1901, тт. 1-2. Сведения о прибытии "кашгарских ходжей" в Бадахшан в 1799 г. можно было почерпнуть в "Записках" Шемс-ад--дина Бухарского (В. В. Г р и г о р ь е в. О некоторых событиях в Бухаре, Коканде и Кашгаре. Казань,1861. Текст, стр. 32-33, перевод, стр. 34-35.

3) См. А. А. С е м е н о в. Светильник истории. Ташкент, 1925 г.

4) Бурхан-уд-Дин Кушкеки. Каттаган и Бадахшан. Перевод с персидского под редакцией А.А.Семенова. Ташкент, 1926. Эти исторические справки основаны, повидимому, только на местной традиции, передаваемой без всякой критической оценки.

Печатается по постановлению
Ученого совета
Восточного факультета

Ответственный редактор
проф. И.П.ПЕТРУШЕВСКИЙ

ВВЕДЕНИЕ

Публикуемый в фотографической репродукции текст имеет целью открыть доступ к еще неизученному и неиспользованному в науке источнику по истории Бадахшана и сопредельных областей (Дарваза, Шугнана, Катагана, Читрала) в XVП – XIX вв.

Географическое положение Бадахшана определило его значение как промежуточной территории, через которую с древних времен осуществлялись торговые, политические и культурные связи между Передним Востоком, Ираном, Средней Азией, Индией и Китаем.

В настоящее время северная часть исторического Бадахшана входит в состав Таджикской ССР ввиде Автономной Горно-Бадахшанской области, тогда как центральная и южная его части принадлежат Афганистану.

Сведения о Бадахшане постоянно встречаются в историографических источниках – античных, китайских, арабских и персидских, охватывая значительный период со П в. до н.э. (греко-бактрийское царство) до нового времени. Начиная с Марко Поло, большое внимание уделяют Бадахшану многочисленные европейские путешественники и ученые. Соответственным образом, некоторые данные по истории Бадахшана вошли во многие общие и специальные исторические, географические и др. труды, рассматривающие историю Средней Азии, Ирана и Афганистана.

Все эти данные убедительно свидетельствуют как о

ЛЕНИНГРАДСКИЙ ОРДЕНА ЛЕНИНА ГОСУДАРСТВЕННЫЙ
УНИВЕРСИТЕТ ИМЕНИ А.А.ЖДАНОВА
Восточный факультет

Иранская филология
Выпуск I

ТА'РИ̅Х-И БАДАХША̅Н

„История Бадахшана“

Фотографическая репродукция рукописного текста,
введение, указатели

Подготовил к изданию
А.Н.БОЛДЫРЕВ

Издательство
Ленинградского университета
1959

ЛЕНИНГРАДСКИЙ ОРДЕНА ЛЕНИНА ГОСУДАРСТВЕННЫЙ
УНИВЕРСИТЕТ ИМЕНИ А.А.ЖДАНОВА
Восточный факультет

Иранская филология
Выпуск I

ТА'РӢХ-И БАДАХША̄Н
„История Бадахшана"

Фотографическая репродукция рукописного текста,
введение, указатели

Подготовил к изданию
А.Н.БОЛДЫРЕВ

Издательство
Ленинградского университета
1959



История Бадахшана



Тарих-и Бадахшан



История Бадахшана



Тарих-и Бадахшан